

شرح مسائل الجاهلية

تأليف:
صالح الفوزان

فهرست مطالب

ش	عنوان	صفحه
۱	مقدمه مؤلف	۶
۲	جاهلیت	۸
۳	عرب قبل از اسلام	۹
۴	جهان قبل از اسلام	۱۰
۵	مسئله اول؛ دعا کردن و درخواست نمودن از اولیاء و صالحان	۱۳
۶	مسئله دوم؛ اهل جاهلیت در عبادت و دینشان متفرق بودند	۲۱
۷	مسئله سوم؛ مخالفت با سرپرست را فضیلت و اطاعت او را ذلت میدانستند	۳۱
۸	مسئله چهارم؛ تقلید کورکورانه و مضرات ناشی از آن	۳۵
۹	مسئله پنجم؛ دلیل اکثریت را بدون در نظر داشتن سند آن حجت دانستن	۳۷
۱۰	مسئله ششم؛ پیشینیان را بدون در نظر گرفتن هرگونه دلیل حجت دانستن	۳۹
۱۱	مسئله هفتم؛ استدلال بر اینکه آنچه صاحبان قدرت بر آن هستند حق است	۴۱
۱۲	مسئله هشتم؛ آنچه که افراد ضعیف بر آن هستند حق نیست	۴۴
۱۳	مسئله نهم؛ به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا نمودن	۴۶
۱۴	مسئله دهم؛ نسبت دادن اهل دین به کم فهمی و خطاء	۴۸
۱۵	مسئله یازدهم و دوازدهم؛ بر قیاس فاسد اعتماد و قیاس صحیح را انکار ...	۴۹
۱۶	مسئله سیزدهم؛ غلو کردن در مورد اهل علم و صلاح	۵۱
۱۷	مسئله چهاردهم؛ نفی حق و اثبات باطل	۵۳
۱۸	مسئله پانزدهم؛ به بهانه های باطل از قبول حق سر باز زدن	۵۴
۱۹	مسئله شانزدهم؛ یهود تورات را با کتابهای سحر معاوضه نمودند	۵۶
۲۰	مسئله هفدهم؛ کارهای باطل شان را به پیامبران نسبت می دادند	۵۷
۲۱	مسئله هیجدهم؛ علی رغم مخالفت با انبیاء خود را به آنها منتسب می کردند	۵۸
۲۲	مسئله نوزدهم؛ عیب جویی نمودن از صالحان بخاطر اعمال کسانی که ...	۵۹
۲۳	مسئله بیستم؛ کارهای ساحران و کاهنان را از جمله کرامات اولیا محسوب ...	۶۰
۲۴	مسئله بیست و یکم؛ خدا را با داد و فریاد و کف زدن عبادت کردن	۶۱
۲۵	مسئله بیست و دوم؛ لهو و لعب را به عنوان دین خود برگزیدن	۶۱
۲۶	مسئله بیست و سوم؛ مغرور شدن به دنیا	۶۲
۲۷	مسئله بیست و چهارم؛ ترک کردن حق بخاطر اینکه ضعفا بر آن هستند	۶۳

۶۴	مسئله بیست و پنجم؛ ابطال در پذیرش چیزی بخاطر سبقت جستن ضعفا...	۲۸
۶۵	مسئله بیست و ششم؛ دلایل کتاب را بعد از معرفت و شناخت موافق با ...	۲۹
۶۶	مسئله بیست و هفتم؛ تألیف کتابهای باطل و نسبت دادنشان به پروردگار	۳۰
۶۷	مسئله بیست و هشتم؛ در صورتی که حق نزد دیگران بود آن را ترک...	۳۱
۶۸	مسئله بیست و نهم؛ به سخنان کسانی که به گمان شان مدعی پیروی از ...	۳۲
۶۹	مسئله سی ام؛ اهل تفرقه بودند و اتحاد و اجتماع را ترک کردند	۳۳
۷۰	مسئله سی و یکم؛ دشمن دین حق و دوستان دین باطل بودند	۳۴
۷۲	مسئله سی و دوم؛ اگر حق پیش کسانی بود که دوستشان نمی داشتند به ...	۳۵
۷۴	مسئله سی و سوم؛ تناقض داشتن در اقرار و افکار	۳۶
۷۵	مسئله سی و چهارم؛ هر گروهی تنها خود را پاک و بی عیب می دانست	۳۷
۷۶	مسئله سی و پنجم؛ با انجام محرمات می خواستند به خدا نزدیک گردند	۳۸
۷۸	مسئله سی و ششم؛ به واسطه تحریم حلال و حلال نمودن حرام به خداوند...	۳۹
۷۹	مسئله سی و هفتم؛ غیر از پروردگار، علماء و عابدان خویش را رب خود ...	۴۰
۸۰	مسئله سی و هشتم؛ نسبت به اسماء و صفات پروردگار کفر ورزیدن	۴۱
۸۱	مسئله سی و نهم؛ الحاد و انکار اسماء پروردگار متعال	۴۲
۸۳	مسئله چهلم؛ انکار پروردگار پاک و منزّه	۴۳
۸۴	مسئله چهل و یکم؛ خداوند را به وسیله صفات ناقص توصیف کردن	۴۴
۸۵	مسئله چهل و دوم؛ شریک قرار دادن برای الله تعالی در پادشاهی	۴۵
۸۵	مسئله چهل و سوم؛ منکر قدر بودند	۴۶
۸۸	مسئله چهل و چهارم؛ تقدیر خداوند را علت کفر خویش پنداشتن	۴۷
۹۰	مسئله چهل و پنجم؛ مدعی تناقض بین شرع خدا و مقدراتش بودند	۴۸
۹۱	مسئله چهل و ششم؛ حوادث را به روزگار نسبت و به آن دشنام دادن	۴۹
۹۲	مسئله چهل و هفتم؛ به نعمت پروردگار کافر بودن	۵۰
۹۳	مسئله چهل و هشتم؛ به تمام آیات الله کافر بودند	۵۱
۹۴	مسئله چهل و نهم؛ به بعضی آیات الله کافر بودند و نسبت به بعضی آیات ...	۵۲
۹۴	مسئله پنجاهم؛ نازل شدن کتاب بر رسولان را انکار می کردند	۵۳
۹۵	مسئله پنجاه و یکم؛ قرآن را کلام بشر می دانستند	۵۴
۹۶	مسئله پنجاه و دوم؛ بر حکمت خداوند عیب می گرفتند	۵۵
۹۸	مسئله پنجاه و سوم؛ برای ابطال شرع خداوند حيله می کردند	۵۶

۹۹	مسئله پنجاه و چهارم؛ اقرار به حق را وسیله دفع آن قرار دادن	۵۷
۱۰۱	مسئله پنجاه و پنجم؛ نسبت به امور باطل خویش متعصب بودند	۵۸
۱۰۲	مسئله پنجاه و ششم؛ توحید را شرک می نامیدند	۵۹
۱۰۲	مسئله پنجاه هفتم و پنجاه و هشتم؛ تحریف مطابق میل خویش در کتاب	۶۰
۱۰۳	مسئله پنجاه و نهم؛ لقبهای مورد تنفر را به اهل حق نسبت دادن	۶۱
۱۰۵	مسئله شصتم و شصت و یکم؛ دروغ را به خدا نسبت دادن و حق را ...	۶۲
۱۰۶	مسئله شصت و دوم؛ از دست حق پیش پادشاهان شکایت می کردند	۶۳
۱۰۹	مسئله شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم و شصت و هفتم؛ نسبت دادن اهل حق به چیزی که از آن بری بودند	۶۴
۱۱۰	مسئله شصت و نهم و هفتادم؛ در عبادت کردن بر اساس شرع خدا ...	۶۵
۱۱۱	مسئله هفتاد و یکم؛ ترک واجبات دینی در قالب زهد و پارسائی	۶۶
۱۱۲	مسئله هفتاد و دوم و هفتاد سوم؛ ترک کردن پاکیزه اعم از زوزی و زینت...	۶۷
۱۱۳	مسئله هفتاد و چهارم؛ دعوت کردن مردم به گمراهی	۶۸
۱۱۵	مسئله هفتاد و پنجم؛ آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت کردن	۶۹
۱۱۶	مسئله هفتاد و ششم؛ اتباع شرک و دفع حق به واسطه انواع مکر و حيله	۷۰
۱۱۷	مسئله هفتاد و هفتم؛ اقتدا کردن به کسی که شایسته آن نیست	۷۱
۱۱۹	مسئله هفتاد و هشتم؛ در محبت خداوند دچار تناقض بودند	۷۲
۱۲۰	مسئله هفتاد و نهم؛ بر آرزوی کاذب اعتماد می کردند	۷۳
۱۲۱	مسئله هشتادم؛ در مورد صالحان غلو کردند	۷۴
۱۲۲	مسئله هشتاد و یکم؛ غلو کردن در مورد آثار صالحان	۷۵
۱۲۴	مسئله هشتاد و دوم؛ وسایل و اسباب شرک را بدست گرفتند	۷۶
۱۲۵	مسئله هشتاد و سوم؛ وسایل و اسباب شرک را بدست گرفتند	۷۷
۱۲۶	مسئله هشتاد و چهارم؛ نزد قبور قربانی می کردند	۷۸
۱۲۷	مسئله هشتاد و پنجم، مسئله هشتاد و ششم؛ آثار بزرگان را وسیله حفاظت...	۷۹
۱۲۸	مسئله هشتاد و هفتادم، مسئله هشتاد و هشتم، مسئله هشتاد و نهم و مسئله نودم؛ بعضی از خصلت های جاهلیت در این امت باقی مانده است	۸۰
۱۳۰	مسئله نود و یکم؛ جامعه جاهلی بر ظلم بنا نهاده شده بود	۸۱
۱۳۱	مسئله نود و دوم؛ به حق یا ناحق فخر می کردند	۸۲
۱۳۴	مسئله نود و سوم؛ تعصب منفور	۸۳

۱۳۵	مسئله نود و چهارم؛ افراد پاک را به جرم افراد دیگری مؤاخذه کردن	۸۴
۱۳۵	مسئله نود و پنجم؛ عیب گرفتن از فردی بخاطر دیگری	۸۵
۱۳۵	مسئله نود و ششم؛ به اعمال نیک افتخار کردن	۸۶
۱۳۶	مسئله نود و هفتم؛ در حین مخالفتشان با اشخاص پاک خود را به آنها ...	۸۷
۱۳۸	مسئله نود و هشتم؛ به شغل و حرفه خویش به نسبت مشاغل دیگر افتخار ...	۸۸
۱۳۹	مسئله نود و نهم؛ با دید همراه با بزرگواری و عظمت به دنیا می نگریند	۸۹
۱۴۰	مسئله صد؛ حکم کردن در مورد خداوند و ایراد گرفتن از او و مدعی ...	۹۰
۱۴۱	مسئله صد و یکم؛ فقرا را تحقیر می کردند	۹۱
۱۴۲	مسئله صد و دوم؛ اهل ایمان را در نیت ها و اهداف شان مورد اتهام قرار ...	۹۲
۱۴۲	مسئله صد و سوم، مسئله صد و چهارم، مسئله صد و پنجم، مسئله صد و ششم، مسئله صد و هفتم، مسئله صد و هشتم؛ به اصول ایمان ...	۹۳
۱۴۴	مسئله صد و نهم؛ بعضی از چیزهای که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب ..	۹۴
۱۴۴	مسئله صد و دهم؛ داعیان بسوی خیر را مورد تجاوز و ظلم قرار میدادند	۹۵
۱۴۶	مسئله صد و یازدهم؛ به باطل ایمان داشتند	۹۶
۱۴۶	مسئله صد و دوازدهم؛ کفر را بر ایمان برتری می دادند	۹۷
۱۴۷	مسئله صد و سیزدهم؛ حق و باطل را به هم می آمیختند	۹۸
۱۴۹	مسئله صد و چهاردهم؛ با وجود آنکه به آن علم داشتند حق را کتمان می ...	۹۹
۱۵۰	مسئله صد و پانزدهم؛ سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دادن	۱۰۰
۱۵۱	مسئله صد و شانزدهم؛ در گفتگوهای خویش دچار تناقض بودند	۱۰۱
۱۵۲	مسئله صد و هفدهم؛ به بعضی از آنچه نازل شده ایمان می آوردند و به ...	۱۰۲
۱۵۳	مسئله صد و هیجدهم؛ تنها به بعضی از رسولان باور داشتند	۱۰۳
۱۵۴	مسئله صد و نوزدهم؛ بحث و مجادله کردن در چیزی که به آن علم نداشتند	۱۰۴
۱۵۵	مسئله صد و بیستم؛ نقض کننده ادعای خویش در تبعیت از دیگران بودند	۱۰۵
۱۵۶	مسئله صد و بیست و یکم؛ ایجاد موانع در راه خدا	۱۰۶
۱۵۶	مسئله صد و بیست و دوم؛ دوستی و محبت با کافران	۱۰۷
۱۵۸	مسئله صد و بیست و سوم، مسئله صد و بیست و چهارم، مسئله صد و بیست و پنجم، مسئله صد و بیست و ششم، مسئله صد و بیست و هفتم، مسئله صد و بیست و هشتم؛ اعتماد کردن بر خرافات	۱۰۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه مؤلف

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على نبينا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين. أما بعد:

از جمله درسهایی که در مسجد شروع کردم، شرح مسائل الجاهلیة بود که شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی رحمه الله در رساله ای مختصر آن را به رشته تحریر درآورده است. بعضی از دانشجویان آن را در نوارهای کاست ضبط کرده و بعضی هم در صدد پیاده نمودن آن از روی نوار برآمده و آن را به من عرضه داشتند؛ وقتی آن را مطالعه کردم تصمیم گرفتم آن را چاپ و منتشر نمایم تا همگان از فایده آن بهرمنند گردند. هر چند آن را خالی از نقص و ضعف نمی دانم؛ اما همانگونه که گفته اند بودن چیزی بهتر از نبودنش است. (شیء خیر من لا شیء) از خوانندگان این رساله خواهشمندم در صورت ملاحظه هرگونه اشکالی مرا نسبت به آن آگاه نمایند. از خداوند متعال خواهانم که همگی را برای کسب علم نافع موفق بدارد و صلی الله علی نبینا محمد وآله وسلم.

مؤلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على نبينا محمد وعلى آله وأصحابه أجمعين، وبعد:

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التیمی رحمه الله در مقدمه رساله اش موسوم به مسائل الجاهلیة می گوید: "اینها مسائلی هستند که در آن رسول الله صلی الله علیه وسلم با جاهلان اعم از پیروان یهود و مسیحیت و امیها (غیر از اهل کتاب) مخالفت نموده است؛ مسائلی که مسلمانان بی نیاز از درک و فهم آن نیستند.

فَالضُّدُّ يُظْهِرُ حُسْنَهُ الضُّدُّ * * * وَبِضِدِّهَا تَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ^۱

هر چیزی که مخالف و ضد داشته باشد، خوبیش آشکار می گردد. و اشیاء به واسطه ضدشان توضیح داده می شوند.

مهمترین و شدیدترین خطر که متوجه انسان می گردد، اینست که: قلباً به آنچه رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده ایمان نداشته باشد و اگر همراه با بی ایمان قلبی، نیکو دانستن اهل جاهلیت را نیز اضافه کنیم در آن صورت خسارت و زیان وارده به نهایت خود خواهد رسید؛ چنانکه می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (عنکبوت: ۵۲) «کسانیکه به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند، ایشان خسارت دیدگانند».

شرح:

این نوشته یکی از نوشته های شیخ محمد بن سلیمان التیمی رحمه الله است که تحت نام "مسائل الجاهلیة التي خالف فيها رسول الله صلی الله علیه وسلم أهل الجاهلیة" نگاشته شده و مشتمل بر ۱۲۸ مسئله می باشد. آن بزرگوار آن را از کتاب خدا، سنت رسول و سخنان اهل علم خلاصه کرده و برگزیده که هدف از آن آگاه کردن مسلمانان مورد توجه بوده است تا خود را از آن دور نمایند؛ چون بسیار مهم می باشند. و آنها را از جمله مسائلی دانسته که در آن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با اهل جاهلیت اعم از اهل کتاب و غیر ایشان به مخالفت برخاسته است.

منظور از اهل کتاب، یهودیان و نصاری می باشد. اولی صاحب تورات است که خداوند آن را بر موسی علیه السلام نازل کرد و نصاری صاحب انجیل هستند که از جانب خداوند متعال بر عیسی علیه السلام نازل گردید و به همین خاطر این دو طایفه را اهل کتاب می نامند. در حال حاضر از تورات به نام عهد قدیم و از انجیل بنام عهد جدید در اصطلاح خویش نام می برند و این دو، کتابهای عظیم و بزرگواری بودند که خداوند بر دو پیامبر عظیم الشأن خویش نازل فرمود. مخصوصاً تورات کتاب بسیار مهمی بود و انجیل به خاطر تکمیل

^۱ - یک ضد خوبی ضد دیگر را آشکار می کند و چیزها (امور) بوسیله اضداد شناخته می شود.

و تصدیق آن نازل گردید و گذاشتن نام اهل کتاب بر آنها باعث جدایی آنها از غیرشان می شود. اما منظور از امیون، عربها هستند که به هیچ کدام از این دو دین متدین نبودند.^۱ اینها اقوامی بودند که اکثراً قادر به خواندن و نوشتن نبودند و قبل از نزول قرآن، کتابی در اختیار نداشتند به همین خاطر به عنوان امیون نامگذاری شدند. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ﴾ (جمعه: ۲) «او کسی است که در بین امیها کسی را از بین خودشان به عنوان رسول مبعوث کرد.»

و می فرماید: ﴿وَمَا آتَيْنَهُمْ مِّنْ كِتَابٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَّذِيرٍ﴾ (سبا: ۴۴) «قبل از تو به آنها کتابی ندادیم که آن را مرور کنند و ترساننده ای بیم دهنده نیز به سوی آنها روانه نکردیم.»
و می فرماید: ﴿لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾ (یس: ۶) «تا قومی را بیم دهی که پدرانشان ترساننده نشدند و در غفلت ماندند.»

در آیه ۱۵۷ سوره اعراف رسولش را به عنوان امی توصیف می کند: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ (اعراف: ۱۵۷) «آنها خبر دهنده درس نخوانده ای را پیروی کردند که در تورات و انجیل اینگونه توصیف شده بود، امر به معروف و نهی از منکر می کند.» امی بودن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - طوری که حتی خواندن و نوشتن را هم بلد نبود و با این وصف آورنده کتاب عظیمی چون قرآن بود؛ خود گواه صادقی بر رسالتش و معجزه بزرگی برای اوست. بنابراین عرب امی بودند و پیامبرشان - صلی الله علیه وسلم - نیز امی بود.

جاهلیت:

منظور از جاهلیت نسبت دادن جهل به جامعه ای است که در آن رسول و کتابی وجود ندارد و مقصود دوران قبل از بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می باشد. الله تعالی می فرماید: ﴿وَلَا تَبْرَجْ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (احزاب: ۳۳) «مانند زمان جاهلیت پیشین، خود را آرایش نکنید.»

منظور از زمان جاهلیت، زمان قبل از بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می باشد. زیرا قبل از بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - افراد کلاً در گمراهی کفر و الحاد موج می زدند و رسالتهای قبلی تقریباً از بین رفته بودند. یهودیان کتاب تورات را تحریف و کذبیات و گمراهی های بسیاری را در آن وارد کردند و مسیحیت نیز کتاب انجیل را نسبت به زمان نزول عیسی علیه السلام تغییر و تحریف نمودند. مردی که به او یس یا شاول گفته می شود، مردی کینه توز بود؛ او در آغاز یهودی بود و نسبت به رسول خدا؛ عیسی علیه

۱ - امیون جمع امی می باشد و نسبت آن به ام یعنی مادر برمی گردد و امی به کسی گفته می شود که قادر به خواندن و نوشتن نباشد.

السلام کینه به دل داشت. این مرد از در مکر و حيله وارد شد تا دین مسیح را به فساد کشاند و اظهار نمود که دین مسیح را پذیرفته است و از عداوتی که نسبت به مسیح از قبل داشته پشیمان شده و به گمان خویش خواب دیده و در آن به مسیح ایمان آورده است. نصاری سخنانش را تصدیق کردند سپس انجیل را که خداوند بر عیسی علیه السلام نازل کرده بود، آورد و انواع عقاید بت پرستی و شرکیات و کفریات را در آن وارد نمود. چنانکه عقیده تثلیث را در آن گنجانده یعنی سه خدایی و اینکه عیسی فرزند خداوند یا خود اوست. و عبادت کردن برای صلیب را هم در انجیل وارد کرد و کفریات بسیار بدی را در آن قرار داد. در تمام این موارد به استناد اینکه او عالم و فردی مؤمن است، تصدیقش کردند و به او لقب، رسول مسیح را دادند در حالیکه قصد وی به فساد کشاندن دین مسیح بود. در آخر، او موفق به تحریف دین مسیح و وارد کردن انواع عقاید کفرآمیز در آن شد.

این حال اهل کتاب قبل از بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می باشد که اکثر آنها دچار انحراف از دین حق شدند مگر تعداد کمی از آنها که بر دین صحیح مانده بودند.^۱

عرب قبل از اسلام:

عربها به دو دسته تقسیم شده بودند، دسته ای از دینهای گذشته چون یهودیت و مسیحیت پیروی می کردند و دسته دیگر بر دین حنیف ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بودند. خصوصاً در حجاز و سرزمین مکه مکرمه اینگونه بود تا اینکه مردی به نام عمرو بن لحي خزاعی ظهور کرد. او حاکم حجاز بود و به عنوان مردی اصلاحگر و اهل عبادت خود را نشان می داد. برای معالجه سفری به شام کرد. در آنجا اطلاع پیدا نمود که اهل شام بت می پرستند و این کار را پیش خود مفید تلقی کرد و همراه خود در برگشت از شام تعدادی بت آورد، و با حفاری بت های مدفون شده قوم نوح چون ود، سواع، یغووث، یعوق و نسر را که در جریان طوفان ناپدید شده بودند را با ارشاد و راهنماییهای شیطان پیدا کرد؛ آنها را از زیر خاک خارج نمود و در بین قبایل عرب توزیع و دستور به عبادت کردنشان داد. آنها نیز آن را قبول کردند.

بنابراین، شرک در سرزمین حجاز و جاهای دیگر از سرزمین عرب وارد شد و به سبب آن دین ابراهیم علیه السلام تغییر یافت و چهارپایان برای بتها وقف و قربانی گشتند. به همین خاطر رسول الله - صلی الله علیه وسلم - او را در آتش دیدند که روده هایش را در آتش به دنبال خود می کشد که بخاری و مسلم هر دو در صحیح خویش آن را آورده اند.^۲

جهان قبل از اسلام

قبل از بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - جهان در گمراهی آشکاری قرار داشت. اهل کتاب و امیها و بقیه ساکنان زمین همگی در چنین وضعی بودند. تنها باقیمانده های اهل کتاب متمسک به دین حق، باقی

۱- شیخ تقی الدین می گوید که آنها قبل از بعثت رسول الله صلی الله علیه وسلم منقرض شدند.

۲- بخاری (حدیث 3521) و مسلم (حدیث 2856).

مانده بودند ولی آنها نیز قبل از بعثت دچار انقراض و نابودی شدند. در چنان وضعی تاریکی جهل و گمراهی سایه خویش را بر اهل زمین گسترانیده بود.

در حدیث آمده است که: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ، [یعنی: أَبْغَضَهُمْ] عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ!»^۱.

(الله تعالی به ساکنان زمین نگاه نمود و بر همگان جز باقیمانده اهل کتاب خشمگین شد.)

در چنین وضع و حالی که جاهلیت سایه شوم خود را بر عالم گسترانده بود و رسالت دینهای آسمانی نابود شده بود، الله تعالی محمد - صلی الله علیه وسلم - را مبعوث کرد تا مردم را از تاریکیهای جهل و گمراهی به نور و روشنایی راهنمایی کند: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ

ءآيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۶۴﴾ (آل عمران: ۱۶۴)

«خداوند بر مؤمنان منت نهاد که پیامبری از خودشان را در میانشان مبعوث گردانید تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.» منظور از: ﴿وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ﴾ قبل از بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می باشد.

همانطور که گفته شد جاهلیت به چیزی گفته می شود که در آن جهل و ناآگاهی وجود داشته و علم در آن موجود نباشد. بنابراین هر چیزی که به جاهلیت منسوب باشد مذموم و نکوهیده است. در همین رابطه الله تعالی می فرماید: ﴿وَلَا تَبْرَجْ. تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى﴾ (احزاب: ۳۳) «مانند زمان جاهلیت پیشین، خود را آرایش نکنید.»

زنان پیامبر از تبرج نهی شدند که آن آشکار کردن زینتشان در خیابانها و حضور مردمان نامحرم بود. چون در زمان جاهلیت زنان زینتهای خویش را آشکار کرده و عورتهایشان را می نمایانند. چنانکه به صورت عریان طواف می نمودند و این کار را جزء افتخارات خویش می دانستند. الله تعالی می فرماید: ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ﴾ (فتح: ۲۶) «کسانیکه کافر شدند در دلهایشان حمیت و تعصب جاهلیت را پروراندند.»

تعصب جاهلی نکوهیده است. در یکی از غزوات بین دو نفر از مهاجرین و انصار نزاع و درگیری روی داد و هر کدام طایفه خویش را به کمک طلبید. مرد انصاری، انصار را و مرد مهاجر، مهاجرین را به کمک فرا خواند. وقتی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - ندایشان را شنید، فرمود: «أبدعوى الجاهلية وأنا بين أظهركم؟! دعوها فإنها منتنة»^۲ (آیا به جاهلیت فرا می خوانید در حالیکه هنوز در بین شما هستم؟! درخواست چیزی می

۱ - رواه مسلم

۲ - بخاری (حدیث 3518، 4905، 4907) و مسلم (حدیث 2584)

کنید که قبیح و کریه است.) یعنی به واسطه انتساب به قبیله ای این کار را می کنید در حالیکه مؤمنان برادر یکدیگرند و انصار و مهاجر فرقی با هم ندارند و اگر تفاوتی بین آنها باشد تنها به واسطه تقواست. ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾ (الحجرات: ۱۳) «گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.»

و می فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۰) «مؤمنان برادر یکدیگرند پس بین برادرانتان صلح و آشتی به پا دارید.»

بنابراین، خود را به طایفه ای منتسب کردن و آن را بر علیه هم به کار بردن از امورات جاهلی می باشد. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۱ (هر کس بمیرد و با امام مسلمانان بیعت نکند به مرگ جاهلیت مرده است.) علت آن این است که اهل جاهلیت مجموعه ای شورش بود که برای هیچ پادشاه و امیری سر خم نمی کردند و اهل اطاعت و فرمانبرداری نبودند.

حاصل سخن اینکه امورات جاهلی همگی مذموم و نکوهیده هستند، بنابراین از شبیه شدن به جاهلیت در همه زمینه ها نهی شده ایم که با بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم -، جاهلیت نیز خاتمه یافت. جاهلیت عمومی بعد از بعثت به کلی پایان پذیرفته و به جای آن علم و ایمان جایگزین گشته است. با نازل شدن قرآن و سنت، علم منتشر و جهل از بین رفت و تا زمانیکه قرآن، سنت و کلام اهل علم موجود باشد جاهلیتی نخواهد بود. اما بعضی از امورات جاهلی در میان بعضی از مردم در قبیله ها و یا شهرها و اماکن دور از علم باقی خواهد ماند. به همین خاطر رسول الله - صلی الله علیه وسلم - هنگامی که شنید مردی برادر دینیش را به واسطه مادرش سرزنش می کند و خطاب به او می گوید: ای فرزند زن سیاه، به او فرمود: «أَعْيَرْتَهُ بِأُمِّهِ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ»^۲ (آیا به واسطه مادرش او را سرزنش نمودی؟! در تو هنوز آثار جاهلیت وجود دارد).

و می فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُوهُنَّ، الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالْأَسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالتِّيَاحَةُ»^۳ (چهار چیز در امت من از جمله امور جاهلی هستند که آن را ترک نمی کنند: ۱. به واسطه نسب بر همدیگر فخر نمودن ۲. به واسطه نسب همدیگر را سرزنش کردن ۳. وجود ستاره ای را دلیل و سبب باران دانستن ۴. بر مرده نوحه خوانی کردن.) این حدیث در بر گیرنده این نکته است که بعضی از امور جاهلی در بین مردم باقی خواهد ماند هر چند نکوهیده می باشند ولی به واسطه آن کافر نمی شوند. اما جاهلیت عام به لطف الله تعالی از بین رفته است.

۱ - أخرجه مسلم (رقم 1850).

۲ - أخرجه البخاری (رقم ۳۰، ۲۵۴۵، ۶۰۵۰) ومسلم (رقم ۱۶۶۱).

۳ - أخرجه البخاری مختصراً (رقم ۳۸۵۰) ومسلم واللفظ له (رقم ۹۳۴).

بنابراین درست نیست که گفته شود دنیا در جاهلیت قرار دارند. چون بیان این گفته وجود رسالت، قرآن و سنت را انکار می نماید و به کار بردن آن صحیح نیست. اما اگر گفته شود در بعضی اشخاص جاهلیتی موجود است یا خصوصیتی از خصوصیت‌های جاهلی وجود دارد این امر ممکن است ولی به هر حال آنچه قبل از بعثت بود با این یکی فرق دارد.

گاهاً بعضی می گویند: هدف از ذکر مسائل جاهلی چیست؟ در حالیکه جاهلیت به اتمام رسیده و ما الحمد لله مسلمان هستیم. در جواب می گویم: سبب ذکر آن این است که خود را از آن حفظ کنیم، چون اگر طالب علم، آن را بداند از آن پرهیز می نماید اما اگر آن را نشناسد چه بسا در آن گرفتار آید. پس یادآوری و تدریس کردن آن باعث می شود که آن را بشناسیم و از آن دوری نماییم. شاعر می گوید:

عَرَفْتُ الشَّرَّ لَا لِلشَّرِّ وَلَكِنْ لِتَوْقِيهِ * * * وَمَنْ لَا يَعْرِفُ الشَّرَّ مِنَ الْخَيْرِ يَقَعُ فِيهِ^۱

شر و بدی را شناختم و این کار را به خاطر شر نکردم بلکه مقصود محفوظ شدن از آن بود و کسی که شر و بدی را نمی شناسد در آن گرفتار می شود.

از طرف دیگر شناخت جاهلیت باعث شناخت اسلام می گردد و چنانکه شاعر گفته است هر ضدی به سبب ضدش خویش ظاهر می گردد. و اشیاء به واسطه ضدشان توضیح داده می شوند.

فَالضُّدُّ يُظَهِّرُ حُسْنَ الضُّدِّ * * * وَبِضِدِّهَا تَتَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ^۲

عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: «بوشك أن تنقض عرى الإسلام عروة عروة، إذا نشأ في الإسلام من لا يعرف الجاهلية» [هرگاه فردی جاهلیت را نشناسد و در اسلام نشو و نما کند نزدیک است به مرور پایه و اساس دینش نقض گردد.] چون فردی که نسبت به مسائل جاهلیت ناآگاه است احتمال واقع شدن او در آن بیشتر است. شیطان به چیزی دعوت می کند که انسان آن را فراموش کند یا در مورد آن دچار غفلت شده باشد.

شیطان و پیروانش از جمله دعوتگران به سوی گمراهی هستند و همیشه دیگران را به سوی جاهلیت و تا آنجا که امکان دارد زنده کردن امور جاهلی دعوت می کنند و به سوی انواع شرک و بدعت فرا می خوانند و منظور شیطان از این کارها نابودی اسلام و برگرداندن مردم به جاهلیت است. به همین منظور، لازم است مروری بر مسائل جاهلی داشته باشیم تا بتوانیم خود را از آن دور نگه داریم.

محمد بن سلیمان التمیمی فرمود که: "مهمترین و پرخطرترین مسائل جاهلی ایمان نداشتن به آن چیزی است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با خود آورده است؛ زیرا اهل جاهلیت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را تکذیب و به وی ایمان نیاوردند و هدیه اش را قبول نکردند. سپس می گوید: "اگر جدا از این، آنچه را که جاهلیت بر آن قرار دارد نیکو بدانید خسارت به حد نهایت خود خواهد رسید." منظور از این

۱ - شر و بدی را شناختم اما نه برای بدی بلکه بخاطر اینکه خود را از آن در امان نگه دارم، و هر که خیر را از شر تشخیص ندهد در شر واقع خواهد شد.

۲ - ترجمه بیت گذشت.

جمله این است که در ظاهر و باطن فساد محقق خواهد شد. فساد در باطن، بی ایمانی به آنچه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آورده است، می باشد و فساد در ظاهر، نیکو شمردن امورات جاهلی است و حال در صورت تحقق فساد در ظاهر و باطن خسارت به تمام معنی روی خواهد داد و آن نیز در نتیجه جهل و نا آگاهی از امور جاهلی به وقوع می پیوندد. بنابراین آنچه که مردم در زمان جاهلیت بر آن بودند را نیکو ندانید بلکه واجب است آن را انکار نمایید و آن را ناپسند بدانید که در صورت نیکو شمردن امور جاهلی از جمله آنها محسوب خواهید شد و دلیل آن هم این آیه می باشد که می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾ (عنکبوت: ۵۲) «کسانیکه به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند، ایشان خسارت دیدگانند.»

﴿آمَنُوا بِالْبَاطِلِ﴾ یعنی باطل را تصدیق کردن. و باطل ضد حق است پس هر کس با حق مخالفت نماید همان باطل است. و باطل یعنی: رونده ناپایداری که فایده ای در آن نیست. چنانکه الله تعالی می فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصِرُّونَ﴾ (یونس: ۳۲)
 «آیا بعد از حق جز گمراهی چیز دیگری وجود دارد؟»

مسئله اول

دعا کردن و درخواست نمودن از اولیاء و صالحان

در عبادت و درخواست دعا از پروردگار، صالحین را نیز شریک می کردند یعنی همانگونه که برای الله، عبادت و دعا می کردند همین امر را برای صالحان نیز انجام می دادند و قصدشان از این کار این بود که صالحان پیش خداوند برایشان شفاعت کنند و به گمانشان خداوند این کار را دوست دارد و صالحان نیز به آن خشنودند. چنانکه می فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸)

«غیر از خدا چیزهایی را عبادت می کنند که قادر به جلب منفعت و دفع ضرر از ایشان نبوده و می گویند اینها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند.» و باز می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: ۳)
 «و کسانی که غیر از الله را ولی خود قرار دادند (و گفتند) ما آنها را عبادت نمی کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند.»

این امر بزرگترین مسئله ای بود که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در آن با آنها به مخالفت برخاست، دین خالص را آورد و خبر داد که این دین خداوند است و همه پیامبران برای آن مبعوث شده اند. هیچ عملی نزد خداوند مقبول نیست مگر اینکه خالصانه برای او انجام گیرد و اگر کسی چنین عمل ناخالصانه ای را نیکو شمارد، خداوند بهشت را بر او حرام و جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود. این مسئله ای است که ایمان و کفر

بر سر آن شکل گرفته و دشمنی بر آن آغاز و جهاد به خاطر آن تشریح گشته است. چنانکه می فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ (الأنفال: ۳۹) «و بکشیدشان تا فتنه‌ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد.»

شرح:

الله تعالی می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات: ۵۶) «و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند.»

عبادت، حق الله تعالی می باشد و جز او هیچ کس در هر موقعیتی که باشد لایق به پرستش نیست در حالیکه در جاهلیت عکس این، عمل می کردند. عبادت خدا را اگر چه برای آن خلق شده بودند، ترک کرده و بت، صنم، درخت، جن، ملائکه، اولیاء و صالحان را پرستش می کردند و برای غیر الله عبادت می نمودند. بعضی از آنها چون ملحدین و دهریون که کافر بودند به هیچ وجه الله را عبادت نمی کردند و بعضی دیگر همراه الله، غیر او را عبادت می نمودند. اینها در واقع با هم فرقی نداشتند؛ چون کسی که غیر الله را چون الله تعالی عبادت کند، عبادتش باطل است و خداوند به شرک راضی نیست. و همچنین عمل انسان باید موافق شرع خداوند باشد و الله تعالی عملی را که در آن بدعت باشد، نمی پذیرد؛ همانگونه که عمل شرک آلود را قبول نمی نماید. که از جمله مهمترین کارهای جاهلیت، شرک به خداوند مقتدر و انجام بدعت بود.

شیخ الاسلام - رحمه الله - با این مسئله که از مهمترین مسائل جاهلیت است مطلب را آغاز کرده است چون این مسئله همان چیزی است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دعوتش را با انکار آن آغاز و مردم را به ترک آن دعوت نمود. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - چون سایر پیامبران دعوت خویش را با امر به انجام عبادت خالصانه برای الله تعالی و ترک عبادت غیر خدا شروع کرد. و این نقطه آغاز دعوت تمام انبیاء است و پایه و اساسی است که مسائل دیگر بر آن نهاده می شود که اگر آن دچار فساد گردد فایده موارد دیگر چندان مهم نیست. نماز، روزه، حج، زکات و بقیه عبادات دیگر در صورت فساد اصل هیچ فایده ای ندارند. در صورت نبود توحید اعمال دیگر بی فایده است چون شرک آنها را به فساد می کشاند و باطل می کند.

در زمان جاهلیت الله تعالی عبادت می شد ولی چیزهای دیگری همچون اولیاء و صالحان نیز عبادت می شدند چنانکه این امر برای قوم نوح تحقق پذیرفت. آنان در مورد صالحان قوم خویش بعد از مرگشان غلو کردند؛ گورهای ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر از صالحان قوم نوح بعد از مرگ مورد پرستش واقع شدند. تنها دلیل انجام دهندگان این کارها این بود که آنها مردانی صالحی هستند و به خداوند متعال نزدیکند و نزد او برایشان شفاعت می کنند. جاهلیت پیش از اسلام نیز بر همین منوال شروع به عبادت اولیاء، صالحان و ملائکه کردند و می گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ «اینها نزد خداوند برایمان شفاعت می کنند.»

آری، نمی گفتند که اینها شریک خداوند هستند بلکه فقط می گفتند که اینها بندگان خداوند می باشند و واسطه ما با او می باشند و برای ما شفاعت می کنند و ما را به او نزدیک می گردانند. کار خویش را هم شرک

نمی دانستند چون شیطان آن را برایشان زینت داده بود؛ بلکه می گفتند: این کار توسل به صالحان و درخواست شفاعت از آنهاست ولی واقعیت غیر از آن بود چون اعتبار به حقایق است و به اسم نیست. این کار هر چند اسم آن را شفاعت یا تقرب می نامند، شرک است چون اسمها توانایی تغییر حقایق را ندارند و خداوند متعال راضی نیست که در عبادتش احدی را شریک او قرار دهیم، چنانکه می فرماید: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (کهف: ۱۱۰)

«هرکس امیدوار به دیدار پروردگار است باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نگرداند.»

و می فرماید: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ (زمر: ۲) «الله را خالصانه عبادت نما و دین را بطور کامل برای او قرار ده.»

و باز می فرماید: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (مؤمن: ۱۴) «الله را مخلصانه عبادت کن که دین همگی از آن اوست.»

عبادت کردن تنها هنگامی سودمند است که همراه اخلاص و موافق سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - صورت گیرد. عبادت اولیاء و صالحانی که مرده اند و کسانی که حاضر نیستند، درخواست کمک از آنها و به آنها پناه جستن، از مهمترین مسائل دوران جاهلیت است. گورپرستان در این زمان دقیقاً به همان صورت عمل می کنند. عبادت کردن ضریح ها و به مرده ها تقرب جستن و از آنها طلب دعا و مسئلت نمودن و در شائد و گرفتاریها از آنها کمک طلبیدن، همان چیزی است که در جاهلیت موجود بود و هم اکنون تکرار می گردد. چنانکه خداوند متعال حال جاهلیت را اینگونه برایمان بازگو می کند: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸)

«غیر از خدا چیزهایی را عبادت می کردند که قادر به جلب منفعت و دفع ضرر از ایشان نبود و می گفتند اینها شفاعت کنندگان ما نزد خداوند هستند.» و می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: ۳)

«غیر از الله را ولی خود قرار دادند (و گفتند) ما آنها را عبادت نمی کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند.»

در جاهلیت غیر خدا را بدین خاطر عبادت نمی کردند که معتقد باشند آنها در آفرینش، روزی دادن و مرگ و حیات شریک الله تعالی هستند بلکه همه این امور را تنها از آن خداوند متعال می دانستند. بلکه این کار را تنها به خاطر نزدیک شدن به خداوند انجام می دادند. در حال حاضر نیز می گویند: ما بندگانی گناهکاریم و اینها نیز بندگان صالحی هستند که نزد خداوند متعال صاحب جاه و منزلت هستند، از آنها می خواهیم که نزد خداوند واسطه قبولی توبه و عبادت ما باشند و شیاطین بدین صورت اینکار را برای انسان و

جن تزیین می نمایند. نکته عجیب این است که اینها قرآن می خوانند و بر این آیات نیز می گذرند ولی به معنای آن آگاه نمی گردند و همینطور بر عبادت قبرها ادامه می دهند در حالیکه این کار جاهلیت است. علت آن نیز این است که اینها آنچه را در جاهلیت صورت گرفته، نمی دانند و آگاه نیستند که این کارها از جمله امور جاهلیت است. این نتایج محصول همان عدم شناخت جاهلیت می باشد.

آیا الله تعالی به اینکه بین خود و بندگانش واسطه ای قرار دهد، احتیاج دارد؟ خداوند مقتدر و بزرگوار نزدیک است و درخواستها را می پذیرد، می شنود، می بیند، رحم می کند و توبه بندگان را می پذیرد. به ما دستور نداده است که در دعاهایمان واسطه قرار دهیم بلکه دستور داده که مستقیماً او را بخوانیم چنانکه می فرماید: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ (مؤمن: ۱۴) «الله را مخلصانه عبادت کن که دین همگی از آن اوست.»

و می فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ (مؤمن: ۶۰)

«پروردگار شما می گوید: مرا بخوانید اجابت می کنم به درستی کسانی که از بندگی من روی گردانند با ذلت و پستی آنها را به جهنم می اندازم.»

به ما دستور می دهد که مستقیماً او را بخوانیم و نفرموده است که بین خود و او واسطه ای قرار دهیم و این بزرگترین مسئله ای است که در آن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با آنها به مخالفت برخاست چون رسول الله - صلی الله علیه وسلم - وقتی مبعوث شد و به سوی مردم روانه گردید اول چیزی که دعوت خویش را با آن آغاز کرد، دعوت به توحید و انکار شرک بود. ایشان فرمودند: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا»^۱ (بگوئید: هیچ معبود بحقی جز الله وجود ندارد تا رستگار شوید).

و می فرماید: «أَمَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ»^۲ (به من امر شده که با مردم بجنگم تا لا اله الا الله بگویند. هرگاه آن را گفتند جان و مال خویش را حفظ نموده اند.) رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در اجتماعات، منازل و ایام حج ظاهر می شد و آنها را به توحید دعوت می کرد، هر جا لازم می دید برای دعوت به آنجا می رفت. چنانکه به طائف رفت و آنها را به سوی توحید دعوت نمود. این چیزی بود که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - کار خویش را با آن آغاز کرد؛ چون اساس و پایه است. بر دعوتگران مسلمان نیز لازم است که به این امر اهمیت بدهند. رسول الله - صلی الله

۱ - أخرجه أحمد في مسنده (3/492) (4/63، 341)، وابن حبان في صحيحه (رقم: 6528) والطبراني في الكبير (5/61)

رقم: 4582) والدارقطني في السنن (3/45) والبيهقي في دلائل النبوة (5/380) والحاكم في المستدرک (3/512) رقم:

(4275)، وقال: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۲ - أخرجه البخاري (رقم: 1399، 2946) ومسلم (رقم: 20، 21)

علیه وسلم - اخلاص را با خود آورد، اخلاص در عبادت الله، و ترک عبادت غیر خدا؛ هر کس و هر چیز باشد. و این دین همگی پیامبران است. چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء: ۲۵)

«قبل از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به وی وحی کردیم که هیچ معبود بر حقی جز من نیست پس مرا عبادت کنید.»

و باز می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (نحل: ۳۶)

«در هر امتی رسولی را مبعوث نمودیم که الله را عبادت نمایند و از طاغوت دوری جویند.»

بنابراین دعوت به عبادت خداوند و ترک عبادت غیر او منتهج همه رسولان الهی است و بقیه اصلاحات به دنبال آن روی خواهد داد.

الله تعالی تنها عملی را قبول می کند که تنها به خاطر وی صورت گرفته و هیچگونه شرکی در آن نباشد و همچنین لازم است که آن عمل موافق شرع خداوند سبحان باشد. پروردگار متعال عملی را که در آن بدعت و یا شرکی موجود باشد، نمی پذیرد. چنانکه می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (کهف: ۱۱۰)

«هر کس امیدوار به دیدار پروردگار است باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نگرداند.»

و باز می فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (النساء: ۳۶) «الله را عبادت کنید و چیزی را شریک او مگردانید.»

تنها دستور به عبادت الله نداده بلکه از شرک نیز نهی کرده است چون عبادت الله هنگامی که در آن شرک باشد، پذیرفته نیست. کافر شدن به طاغوت بر ایمان آوردن به الله پیشی گرفته است. چنانکه می فرماید: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (البقرة: ۲۵۶) «کسی که به طاغوت کافر شود و به الله ایمان آورد به راستی که به دستاویز محکمی متمسک شده که پاره نمی گردد.»

و این معنی لا اله الا الله می باشد که از نفی و اثبات تشکیل شده است. نفی شرک و اثبات توحید دو جزء تشکیل دهنده لا اله الا الله هستند.

(لا اله) باطل کننده تمام معبودات (الا الله) اثبات عبادت برای الله به تنهایی است و الله هیچ عملی را که خالصانه برای وی صورت نگرفته باشد، نمی پذیرد. عملی را که در آن بدعتی موجود و یا مخالف منتهج رسول الله - صلی الله علیه وسلم - باشد، قبول نمی کند چنانکه در حدیث صحیح می فرماید: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا

لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ»^۱ (هرکس عملی را انجام دهد که بر انجام آن دستور نداده باشیم، آن مردود و باطل است.)

و در روایت دیگری آمده است: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۲ (هرکس در دین ما چیزی را در آن ایجاد نماید که به آن دستور نداده ایم آن مردود است.) به همین دلیل علماء گفته اند که عمل مقبول نیست تا اینکه این دو شرط در آن موجود نباشد:

۱. اخلاص برای خداوند متعال^۲. پیروی کردن از رسول الله - صلی الله علیه وسلم -.

هرگاه این دو شرط نباشد، آن عمل مقبول نیست و به عنوان عمل صالح محسوب نمی گردد. خداوند صاحب جلال و عظمت خیر داده است، هرکس بت، ولی، درخت، سنگ و قبری را عبادت کند و در عبادت کردنها به کتاب و سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - مراجعه ننماید بلکه آن را بر آرزو و خواسته های خویش هرچند مخالف کتاب و سنت باشد، بنا نهد بهشت را بر او حرام و جایگاهش را در دوزخ قرار می دهد. چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ﴾ (المائدة: 72)

«هرکس به خداوند مشرک شود به تحقیق الله تعالی بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش جهنم است.»

آری او را از داخل شدن به بهشت منع می کند. تحریم در لغت به معنی منع است و مشرک از ورود به بهشت منع شده است چون نسبت به آن راغب نیست، جایگاه او دوزخ است و این عاقبت و سرانجام شرک به خداست. هرچند گفته باشند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: ۳) «ما آنها را عبادت نمی کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند.»

اینها اگر بدون توبه بر این حالت بمیرند خداوند بهشت را بر آنها حرام و آتش را مکان و جایگاه آنها قرار می دهد. بنابراین هرکس خواهان نجات خویش است بر مسائل جاهلی آگاه شود.

و آنجا که شیخ الاسلام بیان می دارد: "این مسئله ای است که مردم به واسطه آن متفرق و به دو دسته مسلمان و کافر تبدیل شده اند." منظور از آن همان شرک و توحید است. بعضی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را تصدیق و به وی ایمان آوردند و عبادت را خالصانه برای الله تعالی انجام دادند، اینها مؤمنان هستند و بعضی دیگر که با او مخالفت کردند و بر شرک و عبادت خویش همان چیزی را که اجدادشان قبلاً بر آن بودند و امتهای کافر در گذشته به خاطر آن با رسولان درگیر بودند، باقی ماندند، اینها کافران هستند. چنانکه

۱ - أخرجه مسلم (رقم 18/1718) والبخاري تعليقاً في كتاب الاعتصام، باب إذا اجتهد العامل أو الحاكم فأخطأ خلاف الرسول من غير علم فحكمه مردود.

۲ - أخرجه البخاري رقم (2697) ومسلم (رقم: 17/1718)

می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ (زخرف: ۲۳)

«به همان صورت ما قبل از تو هیچ پیامبری را در محلی مبعوث نکردیم جز اینکه ظالمان خوشگذران آن قوم گفتند: ما پدران خویش را بر این روش یافتیم و حال ما نیز دنباله رو آنها هستیم.»

و قرآن سخنانشان را بازگو می کند که گفتند: ﴿أَتَنْهَنَّا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ (هود: ۶۲)
«آیا ما را از آنچه پدرانمان عبادت کردند منع می کنی؟»

این تمام سخن و دلیل آنهاست که تمسک به آن چیزی که پدرانشان از عبادت کردن برای غیر خداوند بر آن بوده اند را روش خود قرار داده اند.

آنجا که شیخ الاسلام می گوید: «در آنجا دشمنی واقع شد» منظور دشمنی بین موحدین و مشرکین، کافر و مسلمان می باشد چون بر مؤمنین دشمنی کافران واجب است، محبت کافر هر چند از نزدیکترین افراد طایفه باشد، درست نیست. قرآن می فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾ (المجادلة: ۲۲). «هرگز قومی را نیابی که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند و در همان حال دشمنان خدا و رسولش را دوست بدارند هر چند پدر، فرزند، برادر و اقوامشان باشند. چنین کسانی ایمان در دلشان ثابت و به وسیله وحی از جانب خدا تأیید می شوند.»

بنابراین لازم است محبت و دوستی را برای خداوند و رسولش و مؤمنان قرار داد و از کفر کافران و شرک مشرکان برائت جست. ﴿كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾ (المتحنة: ۴) «ما به شما کافریم و دشمنی و کینه بین ما و شما تا زمانیکه به خدای واحد ایمان آورید برقرار است.»

و این دین ابراهیم علیه السلام است. اما کسانی که امروز منادی گفتگو بین ادیان هستند و همه را ادیان سماوی می دانند و حتی بعضی آن را بر زبان جاری کرده و می گویند: یهود و نصاری را تکفیر نکنید. این امر مخالف آن چیزی است که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آورده و قرآن به آن نازل شده و مخالف دین ابراهیم است که ما مأمور به پیروی از آن هستیم. چنانکه می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَىٰ الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (التوبة: ۲۳)
«ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادران خود را در صورتیکه کفر را بر ایمان ترجیح داده اند به دوستی مگیرید که اگر کسی از شما آنها را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند.»

آنها می گویند یهود و مسیحی اهل کتاب و اهل ایمان هستند و همه این دینها از جانب خداوند نازل گشته است. در آنچه بین خود داریم به تفاهم می رسیم و با همدیگر بنا را بر همکاری قرار می دهیم و یهود و نصاری را تکفیر مکنید. این دعوت هم اکنون برپا و جاری است و در برابر ولاء و براء بین مؤمنین و کافران حاکم شده است. در حالیکه هر کس به رسالت محمد - صلی الله علیه وسلم - ایمان نیاورد اهل کتاب باشد یا نباشد، کافر است. چون بعد از رسالت ایشان هیچ کس حق انتخاب دیگری را ندارد جز اینکه به او مؤمن باشد و در صورت عدم ایمان به او فرد کافر می شود و یهود و نصاری نیز چون به او ایمان نیاوردند در نتیجه کافرند. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ بِي أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَهُودِيٍّ أَوْ نَصْرَانِيٍّ، ثُمَّ يَمُوتُ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَّا كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ»^۱ (سوگند به کسی که نفس محمد در دست اوست هر فردی از این مجتمع؛ یهودی یا مسیحی باشد سخن مرا بشنود و بدون ایمان به آنچه مبعوث شده ام، بمیرد چنان فردی همدم آتش است.) بنابراین بعد از بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - هیچ فردی حق خروج از دین محمد را ندارد تا جایکه می فرماید: «والله لو كان أخي موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي» (قسم به الله در صورتیکه برادرم موسی زنده بود جز اطاعت و پیروی از من چاره ای نداشت.) بعد از بعثت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - غیر از اسلام دین صحیحی وجود ندارد: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (آل عمران: ۸۵) «هر کس جز اسلام دینی را بخواهد هرگز از وی پذیرفته نمی شود و او در آخرت جزو زیانمندان است».

و دعوت به حق بودن ادیان دیگر، باطل است. در حالیکه هم اکنون برایش کنفرانسها و جلسات برگزار می شود و برای نزدیکی بین ادیان، نام آن را گفتگوی ادیان گذاشته اند و اموال زیادی را صرف آن کرده اند. سبحان الله! گفتگوی بین ایمان و کفر؟ شرک و توحید؟ و بین دشمنان و دوستان خدا؟

سپس شیخ الاسلام بیان می دارد: "جهاد به خاطر آن تشریح گشته است. چنانکه می فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ (الأنفال: ۳۹) «و بکشیدشان تا فتنه ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد».

آنچه در رابطه با کافران بر ما واجب می باشد سه چیز است:

اول اینکه: آنها را دشمن خود بدانیم چون آنها دشمن خداوند متعال و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - هستند.

دوم اینکه: آنها را به ایمان و پیروی از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دعوت کنیم که این کار بر مسلمانان واجب است.

۱- أخرجه مسلم (رقم: 153)

سوم اینکه: هنگامی که آنها را دعوت به اسلام کردیم ولی نپذیرفتند بر ما واجب است با آنها جهاد نماییم. و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ (الأنفال: ۳۹) «و بکشیدشان تا فتنه ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد.»

در این مرحله در صورت توانایی باید مسلمین با آنها جهاد کنند، چنانکه می فرماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ﴾ (التوبة: 5) «هر کجا مشرکین را یافتید با آنها نبرد کنید و دستگیر و محاصره نمایید و برایشان کمین کنید.»

این آیه حکمت جهاد در اسلام را بیان می کند و آن نابود کردن شرک است و به خاطر از بین بردن فتنه می باشد. منظور از فتنه، شرک است. یعنی تا زمانی که شرک نماند و همه دین از آن الله باشد جهاد پابرجاست. هدف از آن گسترش حکومت و توسعه مملکت و رسیدن به ثروت نیست؛ بلکه مقصود نهایی، بالا بردن کلمه الله و نابود کردن شرک در زمین می باشد. منظور از جهاد در اسلام دفاع نیست چنانکه بعضی از نویسندگان ذلیل آن را بیان داشته اند و می گویند اسلام دستور به کشتن کافران نمی دهد چون این کار وحشیگری است بلکه جهادی که در اسلام مطرح است برای دفاع است بنابراین هر زمان بر ما تعدی و ظلم شود ما هم برای پیشگیری از ظلم می جنگیم. سبحان الله! در صورتیکه پروردگار متعال می فرماید: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ﴾ «مشرکان را بکشید» و می فرماید: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ (الأنفال: ۳۹) «و بکشیدشان تا فتنه ای باقی نماند و تمام دین از آن الله باشد.»

در نتیجه مقصود از جهاد در اسلام دعوت کردن به سوی حق و نشر دین است. جنگ در اسلام دو نوع است:

نوع اول: جنگ دفاعی که در هنگام ضعف مسلمانان است.

نوع دوم: جنگ تهاجمی است که در هنگام قدرت و توانایی مسلمین انجام می گیرد.

مسئله دوم

اهل جاهلیت در عبادت و دینشان متفرق بودند

آنها در دینشان متفرق بودند همانگونه که الله تعالی می فرماید: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (روم: ۳۲) «هر گروه به آنچه که خود داشتند شادمان بودند.»

در امور زندگی دنیا نیز همینگونه بودند و این امر را درست می دانستند ولی اسلام آمد و مردم را به اجتماع در دین دعوت نمود چنانکه می فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ (شوری: ۱۳) «آنچه را به نوح سفارش کردیم همان را برای شما تشریح کردیم و آنچه را به تو و ابراهیم و موسی و عیسی وحی نمودیم این بود که دین را بپا دارید و در آن متفرق نشوید.»

و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ (انعام: ۱۵۹)

«آنانکه در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته ها، گروه ها و فرقه ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آنها

نیستی.»

و ما را از تشبیه شدن به آنها نهی می کند: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمْ

الْبَيِّنَاتُ﴾ (آل عمران: ۱۰۵)

«شما مانند کسانی نباشید که پس از آنکه آیات روشن برایشان آمد راه تفرقه و اختلاف را پیمودند.»

و همینطور از اختلاف و تفرقه در دنیا نیز ما را نهی می کند: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾

(آل عمران: ۱۰۳) «به ریسمان محکم الهی چنگک زنید و متفرق نشوید.»

شرح:

این مورد دومین مسئله از جمله مسائلی است که در آن رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با جاهلیت مخالفت کرده است. اهل جاهلیت در دین و دنیایشان متفرق بودند و تفرقه و اختلاف وصف حالشان بود.

چنانکه خداوند پاک و منزّه می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۶﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ

وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (الروم ۳۱-۳۲) «و به مانند مشرکین مباشید؛ کسانی که در

دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند.»

این حال و وصف اهل جاهلیت اعم از یهودی، مسیحی و بت پرستان بود و بقیه ملت‌های دیگر دوران

جاهلیت نیز بر همین روال و شیوه بودند. در دینشان متفرق و هر کدام دینی داشتند و بقیه را به آن فرا می

خواندند و خود را به آن منتسب می کردند. مسیحیت به سوی خویش و یهودیت نیز به سوی دین خود فرا می

خواند و صاحبان هر دینی پیروان دین دیگر را تکفیر می کرد. چنانکه می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ

النَّصْرَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ ۗ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا

يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ (البقرة: ۱۱۳) «یهودیان می گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می گفتند که

یهود بر حق نیست و در حالیکه آنان کتاب می خوانند (و اهل کتاب هستند) و آنان نیز که فاقد کتاب بودند

نیز چنین ادعایی داشتند.»

آنها که نمی دانستند، مشرکین بودند چون کتاب نداشتند و فاقد دین آسمانی بودند ولی در همان حال

بعضی از آنها بعضی دیگر را کافر می دانست و جمعی با گروه دیگر مخالفت می نمود: ﴿فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (البقرة: ۱۱۳)

«الله تعالی در روز قیامت در باره آنچه اختلاف کردند داوری خواهد نمود.» یعنی خداوند متعال روشن می نماید که چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل بوده است. دین الله تعالی یکی است؛ چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات: ۵۶) «و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند.»

و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (البقرة: ۲۱) «ای مردم، پروردگاری که خالق شما و گذشتگان شماست را عبادت کنید؛ باشد که تقوا به دست آورید.»

دین های الهی اعم از یهودی، مسیحی، عرب و غیر عرب یکی است و آن عبادت الله به تنهایی و شریک قرار ندادن برایش در عبادت است. ولی آنها تفرقه نمودند طوری که هر طایفه ای دارای دینی مخالف طایفه دیگر بود. یهودیان در بین خود نیز به فرقه ها و گروههای متعددی تقسیم شدند و مسیحیت نیز به همان صورت دچار فرقه گرایی گردید و تا حال بر این تفرقه باقی مانده اند. عرب بت پرست نیز در عبادت خویش راه تفرقه و اختلاف را پیش گرفته بود؛ بعضی خورشید، بعضی ماه، جمعی دیگر بت و صنم، تعدادی ملائکه، دسته ای اولیاء و صالحین و جمعی نیز سنگ و درختان را معبود خویش قرار داده و می پرستیدند. این حال جاهلیت اعم از اهل کتاب و غیر ایشان بود. بر اساس دین واحد جمع نشده بلکه به احزاب متعدد تبدیل شده بودند: ﴿كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (الروم: ۳۲) «هر گروه به آنچه که خود داشتند شادمان بودند.»

و این نهایت بدبختی و گرفتاری است که انسان به باطل و گمراهی شادمان باشد در حالیکه عکس آن واجب بود. انسان از گمراهی، انحراف و هلاکت می ترسد اما آنها حالشان برعکس بود: ﴿كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾.

برای آنها حق یا باطل بودن اهمیت نداشت بلکه برای آنها این مهم بود که به اجداد و قوم و طایفه شان منتسب باشند. این امتحان و آزمایش سختی است، هنگامی که انسان نسبت به باطل خوشحال باشد گرفتاری و بدبختی است چون کسی که به باطل خوشحال باشد هرگز آن را دگرگون نخواهد کرد. الله تعالی ما را از این صفت جاهلیت برحذر می دارد و می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۳۱﴾ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (الروم: ۳۱-۳۲) «و به مانند مشرکین مباشید؛ کسانی که در دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند.» و باز می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ﴿۱۵۹﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾ (انعام: ۱۵۹) «آنانکه در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته ها، گروه ها و فرقه ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آنها نیستی کار آنها با خداست و سپس آنها را به آنچه کرده اند آگاه می کند.»

و بر رسولش نازل فرمود: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ (شوری: ۱۳) «آنچه را به نوح سفارش کردیم همان را برای شما تشریح کردیم و آنچه را به تو و ابراهیم و موسی و عیسی وحی نمودیم این بود که دین را بپا دارید و در آن متفرق نشوید.»

و اینکه چرا تنها نام این پنج نفر از انبیاء را ذکر کرده به خاطر این است که اینها پیامبران اولی العظم و افضل پیامبران می باشند و خداوند از تمام پیامبران خصوصاً این پنج پیامبر عهد و پیمان گرفته است. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَنُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾ (الأحزاب: ۷) «هنگامی که از پیامبران عهد و پیمان گرفتیم و از تو، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی پیمان محکم گرفتیم.»

دین تمام پیامبران واحد بود و آن عبادت خداوند متعال بدون شریک قرار دادن برای اوست. این دین همه پیامبران به طور عموم و دین این پنج نفر به طور خصوص می باشد که اختلاف و تفرقه را نمی پذیرد. پس هرکس و هر طایفه ای برای خود دینی ندارد بلکه دین همه واحد و آن هم دین خداوند متعال است که همه پیامبران مأمور به ابلاغ آن می باشند: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات: ۵۶) «و جن و انس را خلق نکردم مگر اینکه تنها مرا عبادت کنند.»

تمام مخلوقات از جن و انس باید دینشان واحد باشد که آن هم توحید و انجام عبادت برای الله می باشد. خداوند متعال عبادت را توسط پیامبرانش برای مردم روشن و بیان فرموده و توضیح آن را به هیچ فردی واگذار ننموده بلکه پیامبرانی را مبعوث و کتابهایی را برای بیان آن نازل فرموده و در آن دین و عبادت را برای ما بندگان توضیح داده است. بنابراین دین توقیفی می باشد و مردم حق تشریح در مسائل دینی را ندارند و این حق الله تعالی است که دین را تشریح نماید. چنانکه می فرماید: ﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذُنْ بِهِ اللَّهُ﴾ (شوری: ۲۱) «آیا آنها شریکانی برای خود قرار داده اند که دین را برایشان تشریح نماید در چیزی که خداوند اجازه آن را نداده است.»

این مسئله (تشریح دین توسط دیگران) مورد انکار خداوند سبحان می باشد. دین همان چیزی است که خداوند سبحان تشریح نموده است و در کتابهایش و توسط پیامبرانش علیهم الصلاة والسلام بیان داشته است و پیامبران کارشان ابلاغ است؛ آنچه را که خداوند سبحان تشریح نموده است را به انسان می رسانند و وظیفه آنها همین است و خودشان نیز مانند انسانهای دیگر بر اساس همان دین، خداوند را عبادت می کنند؛ دینی که شارع آن الله تعالی است و احدی حق هیچ دخل و تصرفی ندارد.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (آل عمران: ۱۰۵) «شما مانند کسانی نباشید که پس از آنکه آیات روشن برایشان آمد راه تفرقه و اختلاف را پیمودند و برایشان عذابی بزرگ است».

در این آیه خداوند متعال ما را نهی می کند که به مانند جاهلیت که در دینشان اختلاف کرده و متفرق شدند، عمل کنیم. این اختلاف و تفرقه از طرف آنها ناشی از جهل نبود بلکه به سبب هوا و هوس بود. ﴿مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ دلایل روشن را ترک کرده و تابع هوا و هوس خود شدند. یعنی آن چیزی که آنها را وادار به اختلاف کرد، هوا و آرزو بود و به خدا پناه می گیریم آنها هوا و آرزوهای خود را معبود خود قرار دادند. خداوند متعال کسی را بدون حجت و دلیل روشن رها نمی کند بلکه کتابها را نازل و پیامبران را مبعوث می دارد: ﴿فَإِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۳۹﴾﴾ (البقرة: ۳۸-۳۹) «هرگاه از سوی من هدایت آمد هرکس آن را پیروی کند نه ترسی بر ایشان است و نه ناراحت می گردند و اما کسانی که کافر شدند و آیات خداوند را تکذیب نمودند آنها اهل آتشند و در آن جاودانه می مانند».

خداوند از همان زمانی که آدم را آفرید مردم را بدون دین و پیامبر رها نکرد بلکه همیشه پشت سر هم پیامبران را ارسال فرمود و دین را برای مردم تشریح و برایشان روشن نمود تا اینکه جریان به محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - ختم شد و دین او منسوخ نمی گردد تا روزی که قیامت برپا گردد. بنابراین هیچ زمان خالی از دینی که پیامبری آن را آورده باشد، نبوده است: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (فاطر: ۲۴) «هیچ امتی خالی از وجود انذار کننده نبوده است».

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (النساء: ۱۶۵) «رسولانی را فرستاد تا مژده دهنده و بیم دهنده باشند تا پس از فرستادن رسولان مردم را بر خداوند حجتی نباشد».

﴿أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ﴾ (المائدة: ۱۹) «تا نگویید که مژده دهنده و بیم دهنده ای پیش ما نیامد بلکه آن رسول بشارت دهنده و مژده دهنده به سوی شما آمده است».

بنابراین الله تعالی حجت را بر مردم تمام کرده است ولی اهل جاهلیت با آنچه رسولان خداوند آورده بودند نه به خاطر جهل بلکه به خاطر سرکشی و پیروی هوا و هوس از در مخالفت بر آمدند. در بین آنها به خصوص یهود و نصاری مخالفتشان عالمانه بود. ولی خداوند آنها را به قصد عیب جوئی اهل کتاب می نامد چون آنها اهل کتاب و اهل علم بودند ولی با این وصف به مخالفت دین خدا برخاسته و به پیروی از هواهایشان اقدام کردند. خداوند متعال این امت را از وارد شدن به این مسلک جاهلی نهی نموده است. به آنها دستور داده به دینی که آن را بر پیامبرش نازل فرموده و اصحاب رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و جانشینان

هدایت یافته اش بر آن بوده اند، قرار گیرند. و این همان دینی است که تا روز قیامت باید امت به آن متمسک باشد و در صورت وقوع اختلاف در بین خود مرجع را قرآن و سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - قرار دهند: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (نساء: ۵۹)
 «اگر در چیزی دچار اختلاف شدید آن را به خدا و رسولش بازگردانید؛ اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.»

اختلاف برای انسان امری طبیعی است ولی خداوند متعال در صورت وجود اختلاف و ندانستن رأی درست، ما را به کتاب و سنت ارجاع می دهد بنابراین ما هم در صورت وقوع اختلاف به کتاب و سنت مراجعه می کنیم. هرگاه بر اساس کتاب و سنت معلوم گردد که نظر دیگری حق است آن را می گیریم و بر هر چیزی شهادت باطل دادند آن را ترک می کنیم. چون هدف ما حق است و قصد کمک به نظر خاص و بزرگداشت پدران و نیاکان و یا بزرگان را نداریم چون این کار در شأن مسلمان نیست. حق گمشده مؤمن است هر کجا بیابد آن را می گیرد و هدف باید همیشه حق باشد: ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ ذَلِكَ خَيْرٌ ﴿ (نساء: ۵۹) «اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این بهتر است.»

از اینکه بر نزاع باقی بمانید ﴿وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء: ۵۹) یعنی سرانجامش نیکوست.

این نشان از لطف و رحمت پروردگار با ماست که در میان ما چیزی را قرار داده است تا مایه رفع نزاعمان شود و ما را بر حق رهنمون گرداند که آن همان کتابش می باشد. به همین سبب است که می فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ﴾ (آل عمران: ۱۰۳)

«به ریسمان محکم الهی چنگ زنید» که آن قرآن است ﴿جَمِيعًا﴾ یعنی نه تنها گروهی بلکه همگی این کار را انجام دهید و در مورد این امت به صورت خاص می فرماید: ﴿وَلَا تَفْرُقُوا ۚ وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ ۚ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾ (آل عمران: ۱۰۳) «و متفرق نشوید و نعمت خدا را در مورد خودتان به یاد آرید آن هنگام که دشمن هم بودید و خداوند نسبت به همدیگر محبت را در دلهایتان قرار داد و به سبب آن نعمت برادر هم شدید و شما بر لب پرتگاه آتش قرار داشتید که شما را در افتادن در آن رهایی بخشید.»

منظور از ﴿شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ﴾ دین جاهلیت می باشد. ﴿فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا﴾ یعنی به وسیله اسلام و قرآن شما را نجات دادیم. بنابراین شکر خداوند صاحب عزت و اقتدار را بجای آورید. تمسک به ریسمان خداوند همان دست گرفتن به قرآن است چون قرآن همان ریسمان محکمی است که هر کس بدان دست گیرد نجات و هر کس از آن غفلت نماید، هلاک می گردد.

این حکایت اهل جاهلیت بود که خداوند برایمان بازگو فرمود: ﴿فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (روم: ۳۲) «در دینشان متفرق شدند و هر گروه به آنچه نزدشان بود شادمان بودند.» پس ما را از آن و شبیه نمودن به آنان نهی نموده است. و ما را به تمسک به کتابی که باعث در امان ماندن از اختلاف و نزاع و هلاکت می شود، دستور داده است که هیچ راه نجاتی جز تمسک به کتاب و سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - وجود ندارد.

آنها به مذهب خویش هرچند باطل بود شادمان بودند به همان صورت در امور دنیوی شان نیز دچار تفرقه بودند. هر کس دین را ضایع کند دنیایش نیز ضایع می گردد. آنها در زندگی دنیایی نیز متفرق بودند و به صورت مجتمع نبودند. هر قبیله ای برای خود زندگی می کرد و خون و مال قبیله دیگر را بر خود مباح می دانست. این حال و وضع عرب پیش از اسلام بود. چون دین را ضایع کردند دنیایشان نیز ضایع گردیده بود. ترس و اضطراب و گرسنگی لازمه همیشگی زندگی آنها بود و سراسر زندگیشان را جنگ و خونریزی پر کرده بود و مبنای آن تاراج و خون خواهی بود تا جایی که برادران نیز خون همدیگر را می ریختند. اوس و خزرج در مدینه در اجداد دارای نسب مشترکی بودند ولی در حدود یکصد سال بین آنها جنگ و خونریزی مستمر دوام داشت که به عنوان جنگ های باعث از آن یاد می شد و یهود نیز آتش آن را برافروخته نگه می داشت. اما از زمان هجرت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - به مدینه، خداوند به وسیله او آتش جنگ را خاموش و به جای آن برادری را حاکم گردانید. و آنها همراه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - تبدیل به دست واحدی شدند و این همان چیزی است که الله تعالی آن را یادآوری می فرماید: ﴿وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ (آل عمران: ۱۰۳) «و نعمت خدا را در مورد خودتان به یاد آرید آن هنگام که دشمن هم بودید و خداوند نسبت به همدیگر محبت را در دلهایتان قرار داد و به سبب آن نعمت برادر هم شدید.»

خداوند به وسیله اسلام الفت و اتحاد را در بین آنها حاکم کرد و جنگی که سالها در بینشان جاری بود از بین برد و زندگی دنیایشان را اصلاح گردانید و همینطور بقیه قبائل عرب آن هنگام که اسلام آوردند دینشان اصلاح گردید و زندگی دنیایشان نیز اصلاح شد. جان و مالشان امنیت پیدا کرد. طوری که با امنیت سفر می کردند و اگر فردی از یک قبیله با فردی دیگر از قبیله دیگری رو به رو می شد متعرض هم نمی شدند بلکه محبت در بینشان حاکم و به برادر ایمانی تبدیل شده بودند. این فرموده خداوند متعال که می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ «آنانکه در دینشان تفرقه ایجاد کردند و به دسته ها، گروه ها و فرقه ها تبدیل شدند تو در هیچ چیز با آنها نیستی.»

این آیه برائت از کسانی است که دین خود را متفرق و تبدیل به احزاب و دسته ها شدند. چون آنچه از ما خواسته شده این است که چون دین واحد است باید بر اساس آن جماعتی واحد شکل گیرد و این آن چیزی

است که خداوند متعال به آن دستور داده است. هر کس اینگونه باشد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - او را دوست دارد و او نیز رسول الله - صلی الله علیه وسلم - را دوست دارد اما هر آن کس که دینش را متفرق گرداند و بر نزاع و اختلاف ماند، بر همان حالت جاهلیت مانده و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نیز او را دوست ندارد و از او بیزار می باشد.

نکته ای که اینجا باقی می ماند این است که حقیقت اختلاف در مسائل فقهی چیست که در شرایط فعلی نیز در مسائل فقهی اختلاف باقی است. آیا این مورد جزء همان اختلاف مذموم واقع می شود؟

اختلاف دو قسم است:

نوع اول: اختلاف در دین است. مانند اینکه در عبادت کردن و در اعتقاد با هم اختلاف داشته باشیم. این یکی مذموم و حرام است چون در دین مجالی برای اجتهاد وجود ندارد و میدان جولانگاه آراء و نظرات نمی باشد بلکه دین و عقیده توقیفی هستند و در آن نمی توان اجتهاد کرد. بر ما واجب است که به آنچه الله تعالی در مسائل دین و عقیده تشریح نموده است بدون دخالت دادن آراء و اجتهادات خویش متمسک شویم و در مسائل عبادی نیز به همین شیوه است چون عبادت توقیفی می باشد. بنابراین هر چیزی از مسائل عبادی با دلیل بر ما عرضه شود باید به آن عمل نماییم چنانکه رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ»^۱ (هر کس در دین ما چیزی را در آن ایجاد نماید که به آن دستور نداده ایم آن مردود است).

و در حدیث دیگری می فرماید: «وَأَيُّكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ»^۲ (زنهار خود را از تازه پدیدار شده های دین بپرهیزید هر تازه پدید آمده دینی بدعت و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی نیز در آتش است.) و در روایتی از امام مسلم آمده هر تازه ایجاد شده دینی بدترین چیزهاست و هر بدعتی گمراهی است.

مسائل دین و اعتقاد و عبادت مسائلی هستند که در آنها مجالی برای اختلاف نیست و در آن تنها از قرآن و سنت و آنچه سلف صالح بر آن بوده اند باید پیروی کرد.

نوع دوم: اختلافی است که در آن رأی و نظر نیز حق اظهار دارد. اجتهاد در مسائل فقهی و استنباط کردن احکام از دلایل فقهی از جمله اموری است که در آن اختلاف واقع می شود چون درک انسانها برای استنباط احکام از نصوص متفاوت است.

۱- أخرجه البخاري رقم (2697) ومسلم (رقم 17/1718)

۲- أخرجه النسائي (3/209-210 رقم: 1577) واللفظ له وأبو داود (5/12-13 رقم: 4607) وابن ماجه (1/30-31

رقم: 42) والترمذي (5/2 رقم: 2681) بنحوه وأخرجه الإمام مسلم قطعة منه: وشر الأمور محدثاتها، وكل بدعة ضلالة

(رقم: 867)

در مسائل اجتهادی نیز خداوند متعال به هر عالم دینی بر حسب میزان توانایی در فهم، درک و استنباط مسائل از دلایل شرعی حق اجتهاد را عطا فرموده و چنانکه معروف می باشد مسئله اجتهاد در زمان رسول الله - صلی الله علیه وسلم - نیز موجود بوده است. اختلاف ناشی از مسائل اجتهادی، فقهی است و در عقیده و دین نیست و اینگونه اختلافات فقهی در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز بوده است و در آن اجتهاد کرده و اختلاف هم نموده اند. این نوع اجتهاد به دو نوع قابل تقسیم است:

در یک قسم آن که دو طرف مخالف هستند اگر دلیل همراه یکی از آنها بود واجب است نظر کسی را که با دلیل سخن می گوید پذیرفت و سخن کسی که مستند به دلیل نیست را ترک نمود. بنابراین باید نظر علماء را بر دلایل عرضه داشت. هر مسئله دارای دلیل را قبول و بدون دلیل را ترک نمود. و بر مجتهدی که نظرش مخالف دلیل صحیح است لازم است حق را بپذیرد و به آن برگردد و درست، جای اجتهاد خطا را بگیرد. امامان مجتهد به ما اینگونه سفارش نموده اند که گفته ها و نظراتشان را بر کتاب و سنت عرضه داریم. ابوحنیفه رحمه الله می گوید: "إذا جاء الحديث عن الرسول صلى الله عليه وسلم فعلى الرأس والعين، وإذا جاء الحديث عن صحابة رسول الله صلى الله عليه وسلم فعلى الرأس والعين، وإذا جاء الحديث عن التابعين فنحن رجال وهم رجال" [اگر سخنی از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و اصحابش به ما برسد بر سر و دیده می نهیم ولی اگر سخن تابعین باشد ما هم چون آنها مردان صاحب رأی و نظیریم]. این سخن امام ابوحنیفه است که بر ائمه اربعه سبقت دارد.

امام مالک رحمه الله می گوید: "كلنا راّد ومردود عليه إلا صاحب هذا القبر" [همه ما سخنش پذیرفتی و رد شدنی است مگر صاحب این قبر که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می باشد]. و می فرماید: "أو كلما جاءنا رجل أجدل من رجل، تركنا ما نزل به جبريل على محمد لجدل هؤلاء؟! [آیا هرگاه مردی که در جدل دست بالایی دارد پیش ما آمد ما به خاطر او چیزی را که جبرئیل بر محمد نازل کرده است را ترک کنیم؟! و می فرماید: "لا يصلح آخر هذه الأمة إلا ما أصلح أولها" [آخر این امت را اصلاح نمی کند مگر آنچه که اول این امت را اصلاح کرد] چه چیز اول این امت را اصلاح کرد؟ کتاب و سنت. و این کلام امام مالک رحمه الله است.

امام شافعی رحمه الله می گوید: "أجمع المسلمون على أن من استبان له سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم، لم يكن له أن يدعها لقول أحد" [مسلمانان بر این مسئله اجماع کرده اند که هر کس سنت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - برایش معلوم گردد جایز نیست به خاطر سخن هیچ فردی آن را ترک نماید]. و می فرماید: "إذا خالف قولي قول رسول الله صلى الله عليه وسلم، فاضربوا بقولي عرض الحائط" [هرگاه سخن من مخالف فرموده رسول الله - صلی الله علیه وسلم - بود سخن مرا گرفته و به دیوار بزنید]. و می فرماید: "إذا صح

الحديث فهو مذهبي" [حديث صحيح، مذهب من است.]¹ و این تعدادی از کلمات امام شافعی - رحمه الله در این زمینه بود.

امام احمد - رحمه الله می گوید: "عجبت لقوم عرفوا الإسناد وصحته، يذهبون إلى رأي سفیان! والله تعالى يقول: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (نور: ۶۳) أتدري ما الفتنة؟ الفتنة الشرك، لعله إذا ردَّ بعض قوله يعني الرسول صلى الله عليه وسلم أن يقع في قلبه شيء من الزيغ فيهلك" [تعجب می کنم از قومی که سند و صحت احادیث را می دانند ولی با این وصف به دنبال رأی و نظر سفیان می افتند! خداوند متعال می فرماید: «كسانيكه مخالفت دستورات رسول الله - صلى الله عليه وسلم- می کنند از اینکه به فتنه و عذاب دردناك مبتلا شوند برحذر باشند». آیا می دانید که فتنه چیست؟ منظور از آن شرك است شاید در صورت رد فرموده اش چیزی که موجب هلاکت شخص می باشد در دلش قرار گیرد.] این سخنان فرموده مجتهدین می باشد و همگی نیز اهلیت اجتهاد را داشته و دارای مقام علمی بوده و با این حال مدعی عصمت برای خود نبوده اند بلکه سفارش کرده اند که تنها سخنانی را از آنها قبول کنند که موافق دلیل باشد. بنابراین واجب است کسی که پیرو امام احمد است در صورتیکه قول شافعی را موافق دلیل یافت، قبول کند و بر شافعی مذهب نیز واجب است در صورت موافق بودن قول حنفی با دلیل، آن را قبول کند و بر مالکی نیز لازم است در صورت موافق بودن دلیل با قول احمد آن را قبول کند. چون هدف تبعیت دلیل است و هدف، سخن این و آن نیست. هیچکس برای امامش تعصب نداشته باشد بلکه اگر تعصبی هست برای دلیل باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه، امام ابن قیم و امام محمد بن سلیمان التمیمی همگی به این طریق دستور داده و گفته اند: به سخنان و نظرات علماء نظر کنید هر کدام موافق دلیل بود، قبول نمایید و سخنانشان در این زمینه در کتابهایشان مسطور است. این مذهب اهل سنت و جماعت است که نباید تعصب داشت. معنی این سخن این نیست که مذهب را ترک کنیم بلکه ما از مذاهب و فقه ائمه استفاده می کنیم چون آن ثروت بسیار عظیمی است ولی باید به هر حال دلیل را تبعیت نمود و هر کس برای سخنش دلیل داشته باشد را قبول کنیم و این واجب است. و هر کس که توانایی شناسایی دلیل را ندارد از اهل علم سؤال نماید: ﴿فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (النحل: ۴۳) «از اهل علم سؤال کنید اگر نمی دانید.»

چون تو می خواهی به وظیفه خویش عمل نمایی. در صورتیکه علم داری بر اساس دلیل عمل کن در غیر این صورت از اهل علم پرس و این واجب است.

۱- انظر ترجمته في سير أعلام النبلاء (34/10-35)

قسم دوم از این اجتهاد فقهی حالتی است که هیچکدام از طرفین دعوا در مسئله دلیلی ندارند و هر دو قول احتمال صحت دارد و در این موارد مشکل نیست. وقتی قول هیچکدام از طرفین بر دیگری ارجحیت ندارد، افراد می توانند به هر کدام که خواستند عمل نمایند و نباید عمل هیچ یک از طرفین را انکار نمود به شرط اینکه تعصب یا هوا و آرزو باعث انتخاب او نشده باشد. بنابراین شافعی، مالکی را و حنبلی، شافعی را انکار نکند. ائمه چهارگانه و پیروانشان در طول زمان برادر هم بوده و هستند و به حمد الله در بینشان دشمنی و عداوت و کینه به وجود نیامده است و اگر چیزی هم روی داده ناشی از عملکرد بعضی از افراد متعصب بوده که قابل اعتنا نیستند. جمهور اصحاب امامان چهارگانه در بین خود دشمنی و عداوت ندارند. پشت سر هم نماز می خوانند، با همدیگر ازدواج می کنند، بر همدیگر سلام می کنند و عقد اخوت و برادری با هم دارند هر چند در بعضی از مسائل اجتهادی فقهی با همدیگر اختلاف دارند که ترجیح بعضی از آنها بر بعضی دیگر ممکن نیست. بنابراین همان کلمه مشهور را بیان می کنیم که [در مسائل اجتهادی نباید همدیگر را انکار کرد.] بنابراین اگر اهل یک منطقه تابع قول و سخن یکی از امامان مجتهد هستند در مسائل اختلافی که دلیل قول مخالف رجحان ندارد و توانای معارضه هم ندارد و مردم بر رأی یکی از ائمه مجتمع اند هیچ فردی حق ندارد باعث تفرقه این اجتماع گردد بلکه همراهی و اتفاق شایسته و لازم است و باید از اختلاف پرهیز نمود.

مسئله سوم

مخالفت و نافرمانی نمودن با سرپرست و ولی امر را فضیلت، و اطاعت و فرمانبرداری از او را ذلت و خواری می دانستند

ولی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - در این باره با آنها مخالفت نمود و دستور داد از حاکمان اطاعت و فرمانبرداری شود و خیرخواه آنان باشند. حتی در این زمینه سخت گیری نموده و بارها آن را تکرار کرده است.

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - سه مسئله ذکر شده در بالا را در یک حدیث جمع نموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وَلَاهَ اللَّهُ أَمْرًا»^۱ (با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می شود: ۱. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید. ۲. به ریسمان خداوند چنگ زنید و متفرق نشوید. ۳. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید.) مردم به خاطر بی توجهی به این موارد سه گانه یا یکی از آنها، در زندگی دین و دنیای خویش دچار مشکل می شوند.

شرح:

۱- أخرجه مسلم (رقم 1715).

از جمله مسائل جاهلی این بود که مردم از حاکمان خویش اطاعت نمی کردند چون این کار را نوعی ذلت می دانستند و نافرمانی امیر خویش را نوعی آزادی و فضیلت به حساب می آوردند. به همین خاطر آنها فاقد جامعه ای بودند که امیر داشته باشد و تکبر و خود بزرگ بینی مانع از اطاعت و خضوع آنها برای امیر می شد. اسلام آمد و با آنها به مخالفت برخاست و آنها را به اطاعت و فرمانبرداری از امیر و حاکم فرا خواند. چون مصلحت در این بود. چنانکه می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹) «ای کسانی که ایمان آورده اید از الله، رسول و صاحبان امر که از بین شما هستند اطاعت کنید.»

قرآن به اطاعت از صاحبان امر دستور می دهد و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - محدوده اطاعت را در فرموده خویش بیان می کند: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱ (در نافرمانی خالق نباید مخلوق را اطاعت نمود). و باز می فرماید: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ بِالْمَعْرُوفِ»^۲ و أخرجه البخاری بلفظ: «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»^۲ «اطاعت در معروف است. و در لفظ بخاری آمده است که اطاعت در معصیت نیست بلکه در معروف است.»

بنابراین، اطاعت صاحبان امر در غیر معصیت و نافرمانی پروردگار، واجب است و در صورت دستور به معصیت و گناه، نباید از آن پیروی کرد. مخالفت مخصوص زمانی است که انجام آن موجب معصیت و نافرمانی پروردگار گردد. اما در امور دیگر نباید به واسطه مخالفت کردن در آن، بیعت خود را شکست و تا زمانی که آن امیر، مسلمان است نباید در غیر معصیت او را نافرمانی نمود. چون اطاعت او موجب حفظ خون، اتحاد و امنیت، کمک به مظلوم، برگرداندن حق به صاحبش و قضاوت عادلانه بین مردم خواهد شد هر چند امیر در دینش دچار انحراف هم باشد. حتی اگر فاسق باشد و فسقش به درجه کفر نرسیده باشد باز هم مصلحت در اطاعت اوست. چنانکه پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ بُرْهَانٌ»^۳ (بشنوید و اطاعت کنید مگر در صورتیکه کفر آشکاری را مشاهده کنید که از طرف خداوند بر او دلیل و برهان دارید). تا زمانیکه معصیت و گناه او به درجه کفر نرسد باید سخنانش را شنید و در آنچه که معصیت وجود ندارد از او پیروی کرد. بنابراین فسق و گناهش به ضرر خودش ولی سرپرستی و اطاعت موجب مصلحت مسلمین است. در همین رابطه هنگامی که به بعضی از امامان گفته شد که فلانی فاسق ولی قدرتمند است و دیگری صالح اما ضعیف و ناتوان است کدام یک را برای حکومت و امامت لایق ترند؟ در جواب گفتند: فاسق قوی بهتر است چون فسق و گناه او بر علیه خودش و

۱ - أخرجه أحمد في المسند (1/131) وصححه الألباني في صحيح الجامع (رقم: 7520)

۲ - أخرجه البخاري (رقم: 7257)، ومسلم (رقم: 39/1840)

۳ - أخرجه البخاري (رقم: 7056)، ومسلم (رقم: 42/1709)

قوت و قدرتش برای مسلمین است. اما صالح ناتوان، صلاحش برای خود او و ضعف و ناتوانی اش برای مسلمین است.

بنابراین باید از حاکم مسلمان هر چند ظالم و فاسق باشد اطاعت نمود. رسول الله - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «أَطِيعْ وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ وَأُخِذَ مَالُكَ»^۱ (هر چند تو را بزند و مالت را بگیرد، او را اطاعت کن). علت این امر این است که مصلحت اطاعت و فرمانبرداری بر مفساد ناشی از حکومت او فزونی دارد و همچنین فساد ناشی از قیام و خروج علیه او بر مفساد ناشی از ماندن بر اطاعتش در حالیکه گناهکار و اهل معصیت می باشد، بیشتر است؛ چون قیام برای حذف او باعث ریختن خونها و ایجاد نا امنی و تفرقه بین جامعه اسلامی است. نتیجه حاصل از قیام بر علیه امراء و حاکمان جامعه اسلامی به روایت تاریخ چه بوده است؟ نتیجه خروج شورشیان بر علیه عثمان - رضی الله عنه - که منجر به کشته شدن امیرالمؤمنین شد چه بود؟ حاصل و سرانجام بیعت شکنی ها و خارج شدن از اطاعت حاکمان از قدیم تا به حال چه بوده است؟ در بیعت شکنی های متوالی جز فساد چه پیامدهایی نصیب مسلمین گشته است؟ بنابراین هر چند موجب مفساد جزئی گردد باید بر اطاعت حاکمان مسلمان صبر پیشه کرد، چون مفسده حاصل از این صبر از مفساد خروج بر علیه حاکمان مسلمان کمتر است. به همین دلیل رسول الله - صلی الله علیه وسلم - اطاعتشان را در صورتی که از دین خارج نشده باشند، واجب کرده است هر چند در حکومتشان مرتکب فسق و ظلم شوند. با صبر کردن در برابر این مفساد جزئی مفساد بزرگتر را مانع می شویم، در بین دو ضرر محتمل هر کدام ضررش کمتر باشد را باید انجام داد و در طول تاریخ هیچ قومی از اطاعت امامشان خارج نشده اند جز اینکه به مفساد بزرگتر مبتلا گشته اند. به همین دلیل صبر کردن ترجیح می یابد.

این مسئله، اهل جاهلیت و اسلام را در موضع گیریشان در برابر حاکمان و والیان امور از هم جدا می کند. اهل جاهلیت معتقد به اطاعت از والیان امر نبودند و آن را ذلت و خواری می دانستند ولی اسلام دستور به اطاعت و فرمانبرداری از حاکمان مسلمان هر چند گاه مرتکب گناه یا ظلمی شوند، می دهد. صبر بر اطاعت آنها را موجب مصلحت و خروج و قیام بر علیه حاکمان مسلمان را موجب ضرر و زیان بزرگتر از مفساد ناشی از صبر و ماندن بر طاعتشان می داند. البته در صورتی که حاکمان مرتکب انحرافات و اعمالی نشوند که موجب خروجشان از دایره اسلام گردد و این قاعده مهمی است که برای این امر عظیم به وسیله اسلام عرضه گردید. این در حالی است که اهل جاهلیت چنانکه گذشت معتقد به ولایت و حکومت نبودند و شنیدن و اطاعت کردن را جایز نمی دانستند. نمونه آنها ملل کافر کنونی است که معتقد به آزادی و دموکراسی هستند. پوچی و بی هدفی، حیوانیت، قتل، غارت، فساد نوامیس، شر و اضطراب و ناامنی، ارکان آنها را فرا گرفته است. در حالیکه دولتهای بزرگی و دارای اسلحه و نابود کننده های فراوانی هستند اما در همان حال فاقد رشد انسانی بوده و در بُعد حیوانی مانده اند و هنوز در مرحله جاهلی دست و پا می زنند.

۱- آخرجه مسلم (رقم 1847)

رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دستور به شنیدن و اطاعت کردن از حاکمان را داده است و دستور داده ناصحان، آنها را مخفیانه نصیحت کنند.

اما سخن گفتن در باره آنها، فحش و ناسزا گفتن و عیب جویی کردن از آنها، از نشانه های نیرنگ در برابر آنهاست چون باعث تحریک مردم و شادی اهل فساد می گردد و اینکار به عنوان خیانت به حاکم مسلمانان تلقی می شود. از جمله خیرخواهی برای آنها، در حق ایشان دعا نمودن و به بدی در موردشان سخن نگفتن است. و هر کس خیرخواه امام مسلمانان است باید نصیحتش را شخصاً به وی عرضه دارد. در صورتیکه قادر به انجام آن نباشد به صورت نامه و یا توسط افراد نزدیک به حاکم برایش سفارش نماید در غیر این صورت او معذور است. ولی اگر در مجالس و بر منابر یا به صورت نوار ضبط مسائل حاکمان مسلمان را مطرح کند و عیب های آنان را برشمارد این را خیرخواهی نمی گویند بلکه خیانت به والیان امور است، نصیحت در حق آنها دعا برای اصلاحشان، پوشیدن عییشان و افشاگری نکردن بر علیه آنهاست و همینگونه از جمله نصیحت و خیرخواهی حاکمان اسلامی انجام دادن اعمال و وظایف محوله توسط کارکنان حکومتی است که به انجام آن مکلف شده اند.

سپس شیخ - رحمه الله - می فرماید: "رسول الله - صلی الله علیه وسلم - سه مسئله ذکر شده در بالا را در یک حدیث جمع نموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وُلَّاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ»^۱ (با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می شود: ۱. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید ۲. به ریسمان خداوند چنگ زید و متفرق نشوید ۳. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید).

در مورد مسئله اولی باید گفت که اهل جاهلیت اولیاء و صالحان را عبادت می کردند و می گفتند: ﴿هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ «اینها نزد خداوند برایمان شفاعت می کنند.»
در مورد مسئله دوم چنانکه بحث شد اهل دنیا در دین و دنیایشان متفرق و پراکنده بودند.
و در مورد مسئله سوم باید گفت که آنها از حاکمان جامعه اطاعت نمی کردند و فرمانبری را نوعی ذلت و پستی می دانستند.

این مسائل سه گانه را رسول الله - صلی الله علیه وسلم - که جامع کلمات و صاحب فصل الخطاب است اینگونه جمع آوری نموده می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَنَاصَحُوا مَنْ وُلَّاهُ اللَّهُ أَمْرَكُمْ»^۲ (با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می

۱ - أخرجه مسلم (رقم: 1715)

۲ - أخرجه مسلم (رقم: 1715)

شود: ۱. الله را عبادت نمایند و برایش شریک قرار ندهید. ۲. به ریسمان خداوند چنگ زیند و متفرق نشوید. ۳. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیرخواه باشید.)

اولی اینکه باید خدا را عبادت نمود و چیزی را با او شریک قرار نداد. عبادت کردن اولیاء و صالحان شرک است. دوم اینکه باید به ریسمان الهی چنگ زد و متفرق نشد برعکس آنچه که جاهلیت بر آن قرار داشت که در دین و دنیا متفرق بودند. حبل الله همان قرآن است و اعتصام، متمسک شدن به آن می باشد. پس به آنچه امر شده اید عمل و از آنچه نهی شده اید دوری نمایید چون تنها قرآن منهج ربانی است و عهده دار حفظ مسائل دین و دنیا است و متمسک به آن رحمت و دوری از آن عذاب و شقاوت است. سوم اینکه باید خیرخواه سرپرستان امور خویش باشیم بر خلاف اهل جاهلیت که هرگونه فرمانبرداری از حاکمان جامعه خویش را ذلت و خواری می دانستند در حالیکه در اسلام باید از صاحبان امور اطاعت و خیرخواه آنان باشیم و از بیعت آنان خارج نگردیم و در حضور مردم از آنان عیب جویی ننماییم و بر علیه آنها سخن نگوییم چون این کار خیانت به آنهاست و نصیحت محسوب نمی گردد. هرچند افرادی به گمان خویش آن را نصیحت بنامند، اینکار شر و انتشارش موجب ایجاد دشمنی بین مردم و حکومت می شود و نه تنها هیچ مصلحتی در آن نیست بلکه ضرر محض است.

در خاتمه مسئله سوم شیخ - رحمه الله - اظهار می دارد خللی که در دین و دنیای مردم وارد گشته به سبب یکی از این امور سه گانه یا همه آنهاست که عبارتند از: شرک به خدا، تفرقه و قیام بر علیه حاکمان مسلمان.

مسئله چهارم

تقلید کور کورانه و مضرات ناشی از آن

دینشان بر اصولی بنا شده که مهمترین آن تقلید بود و این قاعده، اصلی مهم برای کافران است که اول و آخرشان بر آن هستند. چنانکه الله تعالی می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾ (زخرف: ۲۳) «و ما پیش از تو برای هیچ شهری و دیاری رسولی نفرستادیم جز اینکه ثروتمندان خوشگذران آن قوم گفتند: ما پدران خود را بر راهی یافتیم و از آنها پیروی خواهیم کرد».

و باز می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (لقمان: ۲۱) «وقتی به آنها گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. آیا اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب دردناک کند باز هم او را اطاعت می کنند؟».

و با این سخن به نزدشان آمد: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَتَنِّىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ﴾

مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ ... ﴿ (سبأ: ۴۶)

«بگو من شما را به یک سخن پند می دهم و آن اینکه یکی یکی و دو به دو برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار اندازید تا دریابید که صاحب شما مجنون نیست...».

و باز می فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ (اعراف: ۳) «از آنچه از جانب خداوند برایتان نازل شده پیروی نمایید و پیرو دستورهای غیر او نباشید و جز او را به دوستی مگیرید، تعداد کمی پند می پذیرند».

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آنها دینشان را نه بر اساس آنچه که رسولان الهی علیهم السلام آورده بودند بلکه بر اساس اصولی که خود ساخته و حاضر به تغییر و تحولی در آن نبودند بنا نهاده بودند که از آن جمله می توان به تقلید اشاره نمود که در آن بعضی، بعض دیگر را پیروی می کردند. هرچند شخص تقلید شده صلاحیت آن را هم نداشته باشد. چنانکه الله تعالی می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ فِي قَرِيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِم مُّقْتَدُونَ﴾ (زخرف: ۲۳) «و ما پیش از تو برای هیچ شهری و دیاری رسولی نفرستادیم جز اینکه ثروتمندان خوشگذران آن قوم گفتند ما پدران خود را بر راهی یافتیم و از آنها پیروی خواهیم کرد».

منظور از مترفین بیشتر اهل رفاه و ثروت می باشند چون آنها اهل شر و فساد بودند و حاضر به قبول کردن حق نبودند بر خلاف ضعفاء و فقرا که اکثراً اهل قبول حق و تواضع می باشند. پس اهل ترف صاحبان موقعیت و مالند: ﴿إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا﴾ یعنی صاحبان جاه و مال در بین آنها گفتند: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ﴾ یعنی پدران خود را بر دینی یافتیم و ما در آن کار پیرو آنها هستیم. منظورشان این بود که ای پیامبر ما به شما احتیاجی نداریم و به گمان خویش دنباله روی پدرانشان آنها را از اطاعت پیامبران علیهم السلام بی نیاز می کرد. این تقلید کورکورانه و از جمله امورات جاهلی است. اما دنباله روی کردن در خیر را اتباع و اقتدا می نامند. خداوند متعال از زبان یوسف علیه السلام نقل می کند که: ﴿وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَن نُّشْرِكَ بِاللَّهِ مِن شَيْءٍ﴾ (یوسف: ۳۸) «از دین پدرانم ابراهیم، اسحاق و یعقوب پیروی کردم و مناسب حال ما نیست که در هیچ چیزی شریک قرار دهیم».

و باز می فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِن الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ (التوبة: ۱۰۰) «پیشی گیرندگان در خیر از مهاجر و انصار و کسانی که در خیر از آنها تبعیت می کنند».

و به همین مناسبت خداوند متعال در مورد جاهلیت می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ كَانُوا أُولَئِكَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (البقرة: ۱۷۰)

«و هنگامی که به آنها گفته می شد از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، می گفتند: بلکه ما از آنچه پدرانمان بر آن بودند پیروی می کنیم. آیا اگر چه پدرانتان چیزی را درک نکرده و هدایت هم نیافته باشند؟» کسی که درک ندارد و هدایت یافته نیست شایسته اقتدا کردن نمی باشد بلکه مقتدی کسی است که هم عاقل و هم هدایت یافته باشد. بنابراین تقلید کورکورانه از جمله کارهای جاهلی است و این را تعصب می گویند. مقتدی، رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و پیروان او هستند. سپس شیخ - رحمه الله به این آیه اشاره می کند که می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَئِكَ كَانُوا لَشَيْطَانٍ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (لقمان: ۲۱)

«وقتی به آنها گفته شود از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. آیا اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب دردناک کند باز هم او را اطاعت می کنند؟» یعنی هنگامی که مشرکین را دعوت به تبعیت از قرآن می کنید، گویند: ما از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم پیروی می کنیم. بگو اگر شیطان پدرانتان را به عذاب آماده شده دعوت کرده باشد باز هم آنها را تبعیت می کنید؟ یعنی هر چند پدرانتان از پیروان شیطان باشند باز هم به آنها اقتدا می کنید که سرانجام آن سعیر است؟ بر انسان عاقل واجب است که در آن اندیشه کند تا بداند دنباله روی چه کسی است.

سپس شیخ رحمه الله ادامه میدهد: "و با این سخن به نزدشان آمد: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَتَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُونَ﴾ (سبأ: ۴۶) «بگو من شما را به یک سخن پند می دهم و آن اینکه یکی یکی و دو به دو برای خدا قیام کنید. سپس فکر خود را به کار اندازید تا دریابید که صاحب شما مجنون نیست...»

و باز می فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ (الأعراف: ۳)

«از آنچه از جانب خداوند برایتان نازل شده پیروی نمایید و پیرو دستورهایی غیر او نباشید و جز او را به دوستی مگیرید. تعداد کمی پند می پذیرند.»

یعنی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - با این آیه به نزدشان آمد و آنها گفتند ما به آنچه پدرانمان بر آن بودند متمسک هستیم و از محمد - صلی الله علیه وسلم - پیروی نمی کنیم، در حالیکه خداوند متعال می فرماید: در آنچه این مرد به شما می گوید، بنگرید و اندیشه کنید. عصیبت، شما را به خود مشغول ننماید؛ بصورت جمعی و یا تنها در آنچه محمد - صلی الله علیه وسلم - شما را بدان فرا می خواند فکر کنید در صورتیکه آن را حق یافتید بر شما واجب است از آن پیروی نمایید و در آن صورت، درست نیست که شما به آنچه پدرانتان بر آن بوده اند باقی بمانید.

﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ﴾ یعنی قیامتان برای خدا باشد نه برای هوا و هوس، بلکه حق را قصد کنید ﴿مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ﴾ دو تا دو تا با هم فکر کنید و با هم اجتماع نمایید و جلسه تشکیل دهید. چون همکاری تشکیل دهندگان جلسات یا همکاری جمعی احتمال رسیدن به حق را افزایش می دهد. یا به صورت فردی با خود خلوت نمایید و در مورد آنچه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آورده، بیندیشید و مطمئناً آن را حق خواهید یافت و در آن صورت پیروی از آن را بر خود واجب می دانید، ﴿ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ﴾ سپس در مورد محمد - صلی الله علیه و سلم - که می گوئید دیوانه است بیندیشید، چون او دیوانه نیست بلکه عاقل ترین مردم و نمونه اعلی در بین مخلوقات است و او ناصح مردم و عالمترین آنها می باشد. پس چگونه می گوئید که او دیوانه است؟ بیندیشید و در رفتارش بنگرید. آیا در رفتار و در تصرفاتش چون دیوانگان عمل می کند؟ ﴿مَا بِصَاحِبِكُمْ مِّنْ جِنَّةٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ او مجنون نیست بلکه قبل از اینکه دچار عذاب شوید شما را می ترساند. اگر به وی ایمان نیاورید و اطاعتش نکنید دچار عذاب شدیدی خواهید شد. او به سوی شما آمده و خیرخواه شماست و برای شما طالب خیر است و می خواهد شما را نجات دهد و قصد صلاح و رستگاری شما را در دنیا و آخرت دارد. چگونه شما او را متصف به این صفات می کنید و بدون نظر و اندیشه در حال وی اذعان می دارید که او دیوانه است؟ در نتیجه بر هر انسان عاقلی لازم است در سخنان و گفته های مردم فکر کند؛ در موردش تحقیق نماید و حق و ناحق را از هم تشخیص دهد. حق را پذیرا و خطا را مردود بدارد تا تقلید کورکورانه باعث ماندگاریش بر باطل نگردد.

مسئله پنجم

دلیل اکثریت را بدون در نظر گرفتن سند آن، حجت دانستن

از اساسی ترین قواعد جاهلی این بود که آنها به اکثریت مغرور بودند و آن را وسیله صحت و درستی هر چیزی تلقی می کردند. در حالیکه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - ضد آن اندیشه را با خود آورد و در موارد بسیاری در قرآن این جریان توضیح داده شده است.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آنها اکثریت را دلیل حق بودن و اقلیت را دلیل بر ناحق بودن می دانستند. هر چیزی که اکثریت آن را می خواست، نزد آنها حق بود و برعکس ناحق را در بین طرفداران اقلیت می یافتند. میزان حق و ناحق در بینشان اکثریت و اقلیت بود و این خطا بود. چنانکه خداوند متعال می فرماید:

﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ۗ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا خُرُصُونَ﴾ (الأنعام: ۱۱۶) «اگر از اکثریت مردم زمین پیروی کنی تو را از راه خدا منحرف خواهند کرد که اینان جز از پی گمان نمی روند و جز اندیشه باطل و دروغ چیزی در دست ندارند.»

و باز می فرماید: ﴿وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ﴾ (الأعراف:

۱۰۲) «اکثر مردم را در عهد و پیمان استوار ندیدیم بلکه بیشترشان را عهدشکن و فاسد یافتیم.»
بنابراین، میزان حق و ناحق اکثریت و اقلیت نیست؛ بلکه میزان، حق بودن است. هر کس بر حق باشد هر چند یک نفر باشد، او حق است و کسی است که باید به او اقتدا شود و در صورتیکه اکثریت بر باطل باشند باید آنها را رها کرد و به زیاد بودنشان مغرور نشد بلکه اعتبار به حق است. به همین خاطر علماء گفته اند حق به واسطه انسانها معلوم نمی گردد بلکه مردان را به واسطه حق باید شناخت. پس آن کس که بر حق باشد باید مورد اقتدا و تأسی قرار گیرد.

خداوند در داستان پیشینیان برایمان نقل می کند که گاهاً اقلیت بر حق بوده اند. چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا

ءَأَمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ (هود: ۴۰) «با او جز اندکی ایمان نیاوردند.»

در حدیث وارد است که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: امتها را به من نشان دادند، پیامبری را دیدم که کمتر از ده نفر با او بود، پیامبری را دیدم که یک یا دو نفر همراه او بودند و پیامبری را دیدم که هیچ احدی همراه او نبود. بنابراین در حق بودن مذهبی یا سخنی میزان، اکثریت پیروان آن نیست بلکه اعتبار تنها به حق یا باطل بودن می باشد. اگر چیزی حق باشد هر چند اقلیت مردم با او باشند باید به آن متمسک شد چون نجات در آن است و اکثریت مردم نمی توانند باطل را حق کنند. بنابراین حق را هر مسلمانی باید همیشه آویزه گوش نماید.

رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ»^۱ «اسلام با غریبی آغاز شد و بازگشتش نیز غریبانه است». این در حالی است که اکثریت مردم بر شر و گمراهی قرار دارند و جز اندکی از مردم بر حق باقی نمی مانند که آنها نیز غریبند و این غریبان در مجتمع بشری در اقلیت می باشند. هنگامی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - مبعوث شد جهان کلاً در کفر و گمراهی موج می زد و در آن هنگام که شروع به دعوت نمود، مردم یک به یک و دو به دو دعوتش را لبیک گفتند تا زیاد شدند. در آن هنگام قریش و جزیره عرب و تمام عالم بشری همگی بر گمراهی بودند. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به تنهایی شروع به دعوت نمود و آنانیکه از او پیروی کردند و دعوتش را پذیرفتند به نسبت کل عالم خیلی کم بودند. بنابراین اکثریت ملائک اعتبار نیست بلکه تنها چیزی که معتبر است حق بودن و به حق رسیدن است. اما در صورتیکه اکثریت بر حق باشند، چیز خوبی است. ولی سنت الهی اینگونه است که همیشه اکثریت بر باطل قرار دارند: ﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۳) «اکثریت مردم ایمان نمی آورند هر چند تو نسبت به ایمان آوردن آنها حریص باشی».

۱- آخرجه مسلم (رقم: ۱۴۶).

و می فرماید: ﴿وَإِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (الأنعام: ۱۱۶) «اگر از اکثریت مردم زمین پیروی کنی تو را از راه خدا منحرف خواهند کرد».

مسئله ششم

پیشینیان را بدون در نظر گرفتن هر گونه سند و دلیلی حجت دانستن

چنانکه الله تعالی می فرماید: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى﴾ (طه: ۵۱) «(فرعون) گفت: پس حال اقوام گذشته چیست؟».

و می فرماید: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى﴾ (المؤمنون: ۲۴) «در میان پدران خویش چنین سخنانی را نشنیده ایم».

شرح:

یعنی زمانیکه رسولان پروردگار، حق را برای آنها آوردند؛ پدرانشان را دلیل عدم پذیرش قرار دادند. موسی علیه السلام آنگاه که فرعون را دعوت به ایمان کرد فرعون آنچه گذشتگان بر آن بودند را دلیل قرار داد و گفت: ﴿قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى﴾ (طه: ۵۱) «گفت: پس حال اقوام گذشته چیست؟» خواست با این کار به عملکرد گذشتگان استناد کند که در کفر بر کسانی که در آن زمان زندگی می کردند مقدم بودند. این دلیل باطل، دلیل جاهلیت بود. همچنانکه قوم نوح بعد از دعوت شدنشان به سوی توحید بیان داشتند و گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَى﴾ (مؤمنون: ۲۴)

«این مرد جز بشری چون ما نیست که می خواهد بر شما برتری یابد، اگر خدا می خواست ملائکه ای را بر شما نازل می کرد. در میان پدران خویش چنین سخنانی را نشنیده ایم.» با نوح به مقابله برخاستند و دلیلشان در این مبارزه این بود که پدران ما بر حق هستند و آنچه را که نوح آورده باطل است؛ چون مخالف آن چیزی است که پدرانمان بر آن بودند و کافران قریش نیز اظهار می داشتند که: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْأُمَّةِ الْأَخِرَةِ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَخْتَلَقُ﴾ (ص: ۷)

«ما چنین چیزی را در دین دیگری نشنیده ایم و این جز دروغ به هم بافته شده چیز دیگری نیست.» ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا﴾ یعنی آنچه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آورده است. ﴿فِي الْأُمَّةِ الْأَخِرَةِ﴾ در دین آباء و اجدادشان. ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا أَخْتَلَقُ﴾ دروغ است. آنها آن چیزی را که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آورده بود، دروغ دانستند؛ چرا؟ چون مخالف آن چیزهایی بود که پدرانشان بر آن بودند که همان عبادت بتها بود ولی آنها به دین پدران نزدیک خود رجوع نمودند و به دین پدرانشان، ابراهیم و اسماعیل،

مراجعه نکردند و این سنت کافران است و سنت جاهلیت می باشد. به هر باطلی که بر آنها متقدم باشد برای رد حق استناد می کنند. اما آنچه که بر هر انسان عاقلی واجب است این است که به آنچه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آورده است بنگرد و بین آن و آنچه از پدرانش به وی رسیده مقارنه کند و آنها را در کنار هم گذارد تا حق از باطل برایش جدا گردد. ولی آنها درها را بر روی خود بستند و گفتند: ما هیچ چیز را جز آنچه را که از طریق پدرانمان به ما رسیده باشد، نمی پذیریم و هر چیز که مخالف آن باشد، قبول نداریم. و این رفتار در شأن یک انسان عاقل نیست تا برسد به کسی که در صدد نجات خودش است چنین فردی نباید تنها به آنچه از گذشتگان به او رسیده، بسنده کند.

در شرایط فعلی در صورتی که گورپرستان را از عبادت بتها نهی کنید در جواب می گویند: این شهر فلانی است و فلان جماعت در آن بوده اند و زمانها بر این منوال گذشته و ما هم بر همین منوال کار آنها را ادامه می دهیم. اگر به کسانی که مراسم مولودی راه می اندازند، گفته شود: این بدعت است. گفته می شود که گذشتگان ما به آن عمل کرده اند و اگر این کار باطل بود به آن عمل نمی کردند.

اینگونه استدلال نمودن استدلال اهل جاهلیت است. آنچه مردم بر آن هستند میزان سنجش نیست بلکه اعتبار بر آن چیزی است که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آورده است چون مردم هم خطا می کنند و هم درست عمل می کنند. ولی آنچه که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آورده قطعاً حق است و تبعیت از آن واجب می باشد و خداوند متعال ما را به پدران و اجدادمان واگذار نکرده است.

صوفیه نیز به همین درد گرفتارند. آنها می گویند: حالات درونی ما، ما را از تبعیت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - کفایت می کند. ما احوالی داریم که در آن به الله تعالی متصل می شویم و مستقیماً از خداوند علم و هدایت دریافت می داریم ولی اهل سنت دینشان را از مردگان دریافت می کنند که منظورشان اهل حدیث می باشد ولی ما دینمان را از زنده ای که هرگز نمی میرد دریافت می نماییم. و باز می گویند: عوام احتیاج به رسولان دارند اما خواص به رسولان احتیاجی نیست چون آنها مستقیماً به خداوند وصل می شوند و یاد می گیرند. همینطور شیطان برایشان سخن می سازد. و در همین رابطه می گویند: اصحاب طریقت به رسول نیاز ندارند چون آنها به طور مستقیم با خدا ارتباط دارند و این دین جاهلی است. و رویدادها و جریانات فکری متعدد و منحرف نیز از همین قبیل هستند.

مسئله هفتم

استدلال به اینکه صاحبان قدرت بر آن هستند حق است

قومی که در فهم قوی بودند و یا در انجام کارها قدرت بیشتری از خود نشان می دادند و یا دارای مال و جاه و ملک بیشتری بودند در مسائل مورد استناد اهل جاهلیت قرار می گرفتند و خداوند متعال در کلامش این

کارشان را مردود می شمارد؛ چنانکه می فرماید: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ فِيهِ﴾

(الأحقاف: ۲۶)

«به آنان قوت و قدرتی دادیم که به شما نداده ایم.»

و می فرماید: ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ﴾ (البقرة: ۸۹) «از قبل انتظار پیروزی بر کافران را داشتند اما هنگامی که آمد و او را شناختند به او کافر شدند.»

و می فرماید: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ (البقرة: ۱۴۶) «او را به مانند فرزندان خویش می شناختند.»

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آنها به آنچه صاحبان قدرت و جاه و موقعیت در بین مردم بر آن بودند استدلال کرده و آن را حق می دانستند و ضابطه شناخت حق پیش آنان این بود. بنابراین مردم به اهل ثروت، قدرت و مال می نگریستند و هر چه آنان می پسندیدند را حق دانسته و هر چه را که ضعفا و فقرا بر آن بودند و به آن معتقد بودند را باطل تلقی کرده و آن را طرد می نمودند و این حال اهل جاهلیت بود و این ضابطه باطلی است. خداوند متعال از ملتهای گذشته یاد می کند که آنها دارای قوت و قدرت زیادی بودند و ثروتهای زیادی را در اختیار داشتند، در حالیکه کافر بودند. در آیات زیادی این موضوع مورد بحث قرار گرفته است در حالیکه آنان از موقعیت های اجتماعی و زیرکی و فهم بسیار برخوردار بودند ولی این مسائل فاقد هر نوع نفعی برایشان بود و آنها را از باطل نجات نداد. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذَا تَلَّيْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ (مریم: ۷۳)

«و چون آیات واضح ما بر آنها تلاوت شود. کافران به ایمانداران گفتند: کدامیک از این دو گروه مقام و مجالسمان نیکوتر است؟» خداوند متعال سخنانشان را مردود دانسته و می فرماید: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِئِيًّا﴾ (مریم: ۷۴)

«و چه بسا پیش از آنان گروه های بسیاری که از آنان ثروتمندتر و خوشتر بودند را هلاک گردانیدیم.»

و باز می فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾ (فاطر: ۴۴) «آیا در روی زمین سیر نکرده اند تا عاقبت کار ستمکاران پیش از خود را که نیرو و اقتدارشان بسیار بیش از اینان بود بنگرند که چگونه شد؟ و هیچ موجودی در آسمانها و زمین، خدا را درمانده نکرده است؛ چرا که او همواره دانای تواناست.»

و باز می فرماید: ﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا﴾ (ق: ۳۶) «چه بسیار طوایفی را قبل از اینان ما هلاک کردیم که قدرت و قهرشان بیشتر بود.»

و می فرماید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِمْ مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّهِمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ۗ آخِرِينَ﴾ (الأنعام: ۶)

«آیا ندیدند که پیش از ایشان چه بسیار گروهی را هلاک نمودیم و حال آنکه در زمین قدرت و تمکنی به آنها داده بودیم که به شما نداده ایم؟ از آسمان باران را پیوسته بر آنان فرستادیم و نهرها را در زمین جاری ساختیم ولی به سبب گناهانشان هلاکشان کردیم و بعد از آنان گروه دیگری را پدید آوردیم.»

این آیات می رساند که قوت و تمکن و مال هنگامی که صاحبش گمراه باشد، ملاک اعتبار نیست. چون این قدرت و مال و ثروت به آنها سودی نمی رساند. خداوند سبحان بیان می دارد که به خاطر سنت استدراج آن را به کافران عطا می کند: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿۴۴﴾ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا ﴿۴۵﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأنعام: ۴۴-۴۵)

«چون آنچه را که به آنها تذکر داده شد فراموش کردند ما هم درهای همه چیز را به روی آنها گشودیم تا چون به نعمتی که به آنها داده شد شادمان و مغرور شدند ناگهان آنها را گرفتیم و یک باره ناامید شدند. پس ریشه گروه ظالمان کنده شد و ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است.»

و می فرماید: ﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ ۖ هَذَا الَّذِي كَذَّبْتَ بِذُنُوبِهِمْ ۗ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۴﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ ۗ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ (قلم: ۴۴-۴۵)

«منکرین و تکذیب کنندگان قرآن را به من واگذار، که ما آنها را از جایی که نمی فهمند به عذاب سخت درافکنیم و آنها را مهلت می دهیم. همانا کید من قوی و سخت است.»

و باز می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّهِمْ هُمْ خَيْرٌ لَّا نَفْسِهِمْ ۗ إِنَّمَا نُمَلِّهِمْ هُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا ۗ وَهُمْ وَعَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ (آل عمران: ۱۷۸)

«کافران نپندارند هنگامی که به آنها مهلت می دهیم برایشان بهتر است؛ زیرا ما که آنها را مهلت می دهیم به خاطر آن است که بر گناهان خویش بیفزایند و عذاب خوارکننده ای را برایشان قرار داده ایم.»

خداوند این ثروت را به آنها بخشیده و در زمین به آنها قدرت داده و ملک و حاکمیت عطا فرموده و توانایی اختراع و اکتشاف عنایت نموده است. چنانکه امروز نیز در مورد کفار شاهد آن هستیم و این نشانه بر

حق بودن آنان نیست و مفهوم آن این نیست که خداوند نسبت به عطایی که به آنها کرده، راضی است. بلکه همه اینها عنوان مهلت و استدراج را دارند و بدان خاطر است تا بیشتر گناه کنند. ولی اهل جاهلیت به آنها استدلال می کردند و آن را دلیل بر حق بودن به حساب می آوردند. اما اهل بصیرت به آنچه امتها و گروهها بر آن قرار دارند، می نگرند. اگر حق بود هرچند صاحبان آن فقیر باشند، قبول می نمایند و اگر باطل بود، هرچند مربوط به ثروتمندان و صاحبان قدرت باشد، رد می نمایند. از جمله آیات در این زمینه همان است که جناب شیخ - رحمه الله - به آن استناد کرده است. آنجا که خداوند هلاک قوم عاد را بحث می کند: ﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ (الأحقاف: ۲۶) «به آنان قوت و قدرتی دادیم که به شما نداده ایم. به آنها چشم، گوش و دل دادیم اما این ابزار، آنها را از عذاب نرهاند و بی نیاز نکرد.»

و می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ تُلْخَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ﴾ (الفجر: ۶-۸)

«آیا ندیدی که پروردگار تو با قوم عاد چه کرد؟ اهل ارم را که صاحب قدرت و عظمت بودند، چگونه کیفر داد؟ شهری که مانند آن در عالم ساخته نشده بود.»
در دل کوهها سنگها را تراشیده و آن را برای سکونت زینت می دادند که تا به حال باقی مانده است و در مسیر کاروانها به سوی شام قرار دارد. ﴿فَتِلْكَ مَسْجِدُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ﴾ (القصص: ۵۸) «و این خانه های آنهاست که بعد از آنها جز عده قلیلی ساکن نشدند و تنها ما وارث آن بودیم. ﴿فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا﴾ (نمل: ۵۲) «این است خانه هایشان که به سبب ظلمی که کردند همه ویران شدند.»

این همه قدرت عظیم را خداوند به آنها داده است در حالیکه کافرند و هنگامی که پیامبران در میانشان مبعوث شدند به واسطه قدرت و ثروت و امکاناتی که داشتند، مغرور شدند و تکبر ورزیدند و بر شرک خویش باقی ماندند و حق را نپذیرفتند و سبب همه اینها مغرور شدن به خاطر قدرت و امکاناتی بود که داشتند. چنانکه خداوند متعال اینگونه نقل می نماید: ﴿وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً﴾ (فصلت: ۱۵) «و گفتند: چه کسی از ما قوی تر است؟ آیا ندانستند خدای که آنها را خلق کرده از آنها قدرتمندتر است.»

اما در مورد استدلال کردن به فهم باید گفت که: یهودیان یا بنی اسرائیل را خداوند علم و فهم عنایت کرده بود. آنها صفات پیامبری را که در آخرالزمان مبعوث خواهد شد، می دانستند. در تورات خوانده بودند که پیامبری که خاتم پیامبران است بزودی مبعوث خواهد شد و حتی صفات او را هم می دانستند. در مدینه با

اوس و خزرج که دو طایفه عرب بودند در جنگ و جدال بسر می بردند. ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ (البقرة: ۸۹)

می گفتند: بزودی پیامبر آخرالزمان مبعوث خواهد شد و ما از او پیروی می کنیم و همراه او با شما می جنگیم. ﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا﴾. هنگامی که محمد- صلی الله علیه و سلم - مبعوث شد و از فرزندان اسماعیل بود به او حسادت بردند چون آنها گمان می کردند که نبوت در فرزندان یعقوب خواهد بود و همین حسادت مانع از ایمان آوردنشان شد. به همین خاطر فهم و علمشان هیچ منفعتی به آنها نرساند. اینطور نیست که هرکس حق را بشناسد، از آن پیروی کند و به آن عمل نماید. گاهاً موانعی وی را منصرف می کند. چه بسا حسد، کبر، طمع دنیا، طلب ریاست و مسائل دیگر همگی باعث انحراف انسان از حق گردد. علی رغم اینکه حق را هم می شناسد. پس هدایت و توفیق ناشی از معرفت، فهم و علم نیست بلکه به دست خداوند سبحان است و در قدرت اوست. به همین دلیل رسول الله- صلی الله علیه و سلم - این دعا را بسیار تکرار می کردند: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»^۱ «ای برگرداننده دلها و دیده ها، دل مرا بر دین خودت ثابت گردان».

معرفت، علم، فهم و فقه به تنهایی همگی سببهای خوبی هستند ولی کافی نیستند. بنابراین باید مواظب آنچه که به وی عطا شده، باشد و به علم و فهمش مغرور نگردد و همیشه از خداوند متعال ماندن بر طریق حق و هدایت بسوی صراط المستقیم را بخواهد.

خداوند متعال از اتکاء محض به وسائل دنیوی منع نموده است چنانکه می فرماید: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثَرْتُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾ (التوبة: ۲۵) «در جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکرتان در برابر اسلام بودید در حالیکه هیچ به کار شما نیامد و زمین با همه فراخی اش بر شما تنگ گردید و همگی رو به فرار نهادید.» این مسئله را باید بسیار بزرگ تلقی کرد در حالیکه بیشتر مردم از آن غافلند و به قدرت، ثروت، جاه و ابهت استدلال کرده و می گویند: این ملت پیشرفت کرده و این ترقی و پیشرفت دلیل بر این است که آنها بر حقند و اگر بر حق نبودند به آن درجه از رشد و پیشرفت نمی رسیدند و آنها دارای تمدن، فرهنگ و علمند و همینطور جمعی از دنباله روان مغرور تکرار می کنند بدون اینکه نظری هم به کفری که بر آن هستند، بیندازند.

۱- أخرجه الترمذي (5/ 573 رقم 3596) والحاكم (2/ 211 رقم 1970)، وابن ماجه (1/ 132 رقم: 199) وصححه

الألباني في صحيح الجامع (رقم: 7987، 7988)

مسئله هشتم

آنچه که افراد ضعیف بر آن هستند، حق نیست

پیروی کردن افراد ضعیف از چیزی را دلیل باطل بودن آن می دانستند. چنانکه می فرماید: ﴿أَتُؤْمِنُ لَكَ وَأَتَّبِعَكَ الْأَرْدَلُونَ﴾ (الشعراء: ۱۱۱) «آیا به تو ایمان آوریم در حالیکه پیروانت افراد فرومایه و ضعیف هستند.»

و می فرماید: ﴿أَهْتُولَاءٍ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنَنَا﴾ (الأنعام: ۵۳) «آیا اینها هستند که در بین ما خداوند (به واسطه نعمت اسلام) بر آنها منت نهاده است.»

خداوند سخنشان را مردود می شمارد و می فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ (الأنعام: ۵۳) «آیا خداوند به احوال سپاسگزاران داناتر نیست.»

شرح:

این مسئله برعکس مسئله قلبی است. در آن به قدرت و توانائی استدلال می نمودند و صاحبان قدرت را به خاطر داشتن توانائی، حق می دانستند ولی در این مسئله ضعف را دلیل بر ناحق بودن می گیرند و می گویند: اگر حق بودند ضعیف نمی شدند و این میزان تشخیص برای اهل جاهلیت است. آگاه نیستند که قدرت و ضعف در دست خداست. گاهاً ضعیف هرچند ناتوان است بر حق، و قدرتمندی هرچند قوی است بر باطل است. اما این منطق قوم نوح است. آنگاه که نوح علیه السلام آنها را دعوت می کند؛ می گویند: ﴿أَتُؤْمِنُ لَكَ وَأَتَّبِعَكَ الْأَرْدَلُونَ﴾ مردم پیروان تو از جمله افراد ضعیف می باشند که اگر بر حق بودی قدرتمندان از تو پیروی می کردند. در آیه دیگر آمده: ﴿وَمَا تَرْكُكَ أَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّى الرَّأْيِ﴾ (هود: ۲۷) «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم خرد نمی بینیم.» یعنی دنباله روان تو فاقد رأی و نظر هستند و صاحب اندیشه و فکر نمی باشند.

در عهد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - نیز مشرکین مؤمنان مستضعف چون بلال، سلمان، عمار و پدر و مادرش را به تمسخر می گرفتند و به رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می گفتند: در حالیکه اینها پیش تو باشند ما با تو نمی نشینیم و غیر از مجلس اینها جلسه ای مخصوص برایمان بگذار بلکه در آن به تفاهم برسیم. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به خاطر اینکه به هدایت آنها بسیار دل بسته بود، تصمیم گرفت برایشان جلسه ای مخصوص بگذارد ولی خداوند متعال، رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را مورد عتاب و سرزنش قرار داد و فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۗ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِّنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولُوا أَهْتُولَاءٍ مِّنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِّنْ بَيْنَنَا﴾ (الأنعام: ۵۲-۵۳) «آنانکه صبح و شام

خداوند را می خوانند و از این کار قصدشان تنها خداست از خود مران، که نه چیزی از حساب تو بر آنها و نه چیزی از حساب آنها بر توست. پس اگر آنها را از خود برانی ستمکار خواهی بود. و همچنین ما بعضی را به بعضی دیگر بیازماییم تا بگویند: آیا اینها هستند که در بین ما خداوند بر آنها منت نهاده است.»

اینکه می فرماید: ﴿أَهْتُولَاءَ مِنْ رَبِّ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا﴾ منظورش از آنها ضعفای صحابه می باشد. ممکن نیست اینها در خیر و نیکی بر ما پیشی بگیرند. ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ «اگر خیری در آن بود نمی توانستند بر ما پیشی بگیرند.»

نمونه آنها هم اکنون کسانی هستند که عالمان دینی را به عنوان افراد بی رأی و فاقد تفکر توصیف می کنند و می گویند: آنها آینده نگر نیستند، متحجر، خشن و خشکند. شیخ این مسائل را نه برای تاریخ بلکه برای تحذیر نگاشته است و به خاطر آن بود که مسلمانان از این مسائل بر حذر باشند؛ چون این موارد از جمله امور جاهلی می باشد.

مسئله نهم:

به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا نمودن

به عالمان فاسق و عابدان جاهل اقتدا می کردند چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (التوبة: ۳۴) «ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از عالمان و راهبان، اموال مردم را به ناحق می خورند و آنها را از راه خدا منع می کنند.»

﴿لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (المائدة: ۷۷) «در دیتان به ناحق غلو نکنید و از پی خواهش های آن گروه که خود پیش از این گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند و از راه راست منحرف شدند، نروید.»

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که عالمان فاسق را مورد استناد قرار می دادند و به آنها استدلال می نمودند. منظور از فاسق کسی است که در علم و عمل از اطاعت خداوند متعال خارج گشته است و علمای فاسق کسانی هستند که به علم خویش عمل نمی کنند یا آگاهانه به خداوند متعال دروغ می بندند؛ چنانکه می گویند: این حلال و این حرام است در حالیکه خود می دانند که دروغ می گویند و اینکار را به خاطر رسیدن به آرزوهای خویش انجام میدهند. از موقعیتشان که مورد اعتماد مردم هستند سوء استفاده می کنند. اما عابدان فاسق کسانی هستند که از روی جهل و بدون علم اقدام به کاری می کنند و مردم به آنها اعتماد دارند و آنها را صالح می دانند. به خاطر نام عالم و عابد نباید فریب خورد و تنها وقتی باید به آنها اعتماد نمود که بر دین خداوند متعال باشند. الله تعالی در مورد یهود و نصاری می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ

الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُوا أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ﴿التوبة: ۳۴﴾ «ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از عالمان و راهبان اموال مردم را به ناحق می خورند و آنها را از راه خدا منع می کنند.»

و می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ (التوبة: ۳۱) «غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می دادند.»

تحقق این امر بدین صورت بود که آنان حرام را برایشان تبدیل به حلال، و حلال را تبدیل به حرام می کردند اینها نیز از آنها اطاعت می نمودند و اینگونه آنها را رب خود کردند چون حلال و حرام کردن چیزی، حق خداوند متعال است و هیچ کس حق ندارد بر اساس آرزوها و اغراض خویش چیزی را حلال یا حرام نماید تا با این کار مردمی را از خود راضی گرداند. هم اکنون مردمی هستند که در مسائل شرعی حيله می کنند. محرّمات را به خاطر رضایت مردم و یا آسانگیری حلال می کنند و به گمان خویش متمسک به رخصت شرعی شده اند و یا به خاطر مصلحت فردی بر خداوند دروغ می بندند و چیزی را حلال یا حرام می کنند.

اینها علماء فاسقند که از اطاعت خداوند خارج گشته اند. الله تعالی می فرماید: ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنِّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُوا...﴾ این نداء برای تحذیر مؤمنان است. احبار همان علماء هستند و بیشتر بر علماء یهود اطلاق می شود و رهبان همان عابدانند و بیشتر به عابدان مسیحی بکار می رود. منظور عابدان نصاری و عالمان یهود می باشد. یهود مغضوب علیهم و نصاری ضالون هستند و خداوند متعال در هر رکعت نماز به ما دستور داده است که بگوییم: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۱﴾ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ (الفاتحة: ۶-۷)

نعمت داده شده گان اهل علم و عملند و ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ اهل علم هستند اما اهل عمل نمی باشند و اینها علمای فاسقند ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ راهبان مسیحی و کسانی هستند که خداوند را جاهلانه و بدون دلیل و برهان عبادت می کنند، آنهایی که بوسیله بدعت، امورات تازه ایجاد شده و خرافات، الله را پرستش می نمایند. خداوند متعال ما را از همراهی با علمای فاسق و عابدان گمراه برحذر داشته و نهی کرده و به ما دستور داده است که حق را به وسیله دلیل از کتاب و سنت دریافت نماییم.

و در حال حاضر اگر کسی به چیزی علاقمند باشد و بگوید: فلانی به آن مسئله فتوا داده است بدون اینکه به استاد او از نظر کتاب و سنت اهمیت دهد. وقتی به او می گوید این فتوا خطاست فوراً جواب می دهد: زمانیکه فلانی فتوا داده است بر من گناهی نیست ولی در صورتیکه فتوا موافق آرزوهای او نباشد، گوید که این فتوا صحیح نیست و بسیار سخت گرفته است.

مجموعه ای از اباطیل را جمع کرده و همراه خطای علماء آن را در کتابی جمع کرده و آن را در اختیار مردم نهاده اند و به گمان خویش نام آن را توسعه در دین گذاشته اند. و می گویند: اسلام دین گذشت است و بر مردم سخت نمی گیرد. هرگاه به آنها گفته شود آن را بر کتاب خدا و سنت رسولش عرضه دارید؟ جواب می دهند: این کلام علماست. آیا عالم از کتاب و سنت بزرگتر است؟ آیا نباید قولش را بر کتاب و سنت عرضه داشت؟

این کار را اهل خواهشها و هواها انجام میدهند. پناه بر خدا! آنها کسانی هستند که این آیه در موردشان صدق می کند: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾.

وقتی از بدعتی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - مردم را بر حذر داشته نهی می کنید، جواب می دهند: این عمل را فلانی که مرد عالم یا صالحی است انجام می داد. و یا اهل آن شهر که اهل صلاح و تقوا هستند به آن عمل می کنند. در جواب می گوئیم صلاح و تقوا اگر موافق کتاب و سنت نباشد به تنهایی کافی نیست. استدلال به قول علما و عابدان را بدون عرضه داشتن بر کتاب و سنت، شیوه اهل جاهلیت است؛ آنهایی که علماء و راهبان خویش را به ارباب تبدیل کرده بودند.

مسئله دهم:

نسبت دادن اهل دین به کم فهمی و خطا

جهت ابطال دین به کم فهمی و خطای حافظه اهل دین استدلال می کردند. چنانکه می فرماید: ﴿بَادِيَ الرَّأْيِ﴾ (هود: ۲۷) «یعنی بدون نظر و رأی»

شرح:

از جمله فرموده های خداوند در مورد قوم نوح است که می فرماید: ﴿وَمَا نَزَّلَكَ لِتَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِبَادِي الرَّأْيِ﴾ (هود: ۲۷) «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد ضعیف نمی بینیم.»

﴿بَادِيَ الرَّأْيِ﴾ یعنی کسانی که فهم ندارند. پیروان انبیاء را به خاطر اینکه به گمانشان کم فهم و یا در امورشان هوشیار نبودند و در مسائل، دوراندیش نبودند معیوب می دانستند. و این چیزی است که بسیاری از مجرمان و دشمنان امروزی اسلام نیز به آن خوشحالند که دوراندیشی، فهم و درک مسائل را در مسلمانان بعید می دانند و به این دلیل آنها را مورد سرزنش قرار می دهند. در حالیکه علماء مسلمین اهل بصیرت و معرفت می باشند چون آنها به نور الله می نگرند و به آنچه الله تعالی امر کرده، دستور می دهند و از آنچه نهی نموده است، بر حذر می دارند.

بدون شك علماء عمل کننده، بعد از رسولان پروردگار بهترین مردمانند و فضیلت عالم بر عابد به سان فضیلت ماه بر سایر ستارگان است. هیچ فردی علماء را متهم نمی کند جز کسانی که به جاهلیت شبیه باشند و یا شبیه قوم نوح باشند که پیروان رسولان را متصف به آن اوصاف می کنند تا مردم از آنان بیزار شوند و این

سخن بر زبان تعدادی از مردم این زمان جاری است که می گویند: اینها عالمان حیض و نفاس، عالمان طهارت با سنگ و مسائل جزئی هستند و فقه واقع را نمی شناسند. در حالیکه فقه واقع نزد آنها امور سیاسی، شورش و اقدام بر علیه حاکمان و امیران جامعه اسلامی است.

مسئله یازدهم و دوازدهم:

بر قیاس فاسد اعتماد و قیاس صحیح را انکار نمودن

بر قیاس فاسد استدلال می کردند. چنانکه می گفتند: ﴿إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا﴾ (ابراهیم: ۱۰) «شما جز انسانی همچون ما نیستید.»

قیاس صحیح را انکار می کردند. نتیجه جمع میان این دو آن بود که فاقد فهم جامعی باشند که بتوان بوسیله آن، بین حق و باطل فرق گذاشت.

شرح:

مسئله یازده و دوازده به انکار قیاس صحیح و اعتماد بر قیاس باطل اشاره دارد.

نزد اهل اصول قیاس دو نوع است: قیاس علت که در آن حکم فرع به اصل ملحق می شود به خاطر وجود علت مشترک که جامع اصل و فرع است، می باشد. که اگر شرطی از شروط آن مختل گردد، آن قیاس فاسد است و در اثبات حکم بر آن اعتماد نمی شود و این مسئله از جمله مسائل خطیر و بزرگ است. ابن قیم می گوید: اکثر گمراهی مردم به سبب قیاس فاسد است و اولین تجربه کننده آن ابلیس بود چون خداوند متعال به وی دستور داد تا برای آدم سجده برد؛ گفت: ﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾ (اعراف: ۱۲) «من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل خلق کردی.» به گمان وی آتش بهتر از خاک است؛ بنابراین او از آدم بهتر است و این قیاس فاسد است چون آتش از گل بهتر نیست بلکه گل از آتش بهتر است. چون آتش می سوزاند و باعث اتلاف کردن می شود در حالیکه گل باعث رویش گیاهان و انواع بذرها خواهد شد که خیر آن برای مردم بهتر است. پس اگر قیاس کنیم خواهیم گفت: گل از آتش بهتر است. با این وصف در اینجا اعتماد بر قیاس نیست بلکه موجب اعتماد همان انتخاب خداوند متعال و تفضیل اوست. او پروردگار متعال است هرچه اراده کند و انتخاب نماید انجام می دهد و بر او اعتراض گرفته نمی شود. چون تمام کارهای او در نهایت حکمت است. و مشرکان به همان صورت رسولان را تکذیب کردند چون مرتکب این قیاس فاسد شدند و گفتند: ﴿إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَنَا﴾ (ابراهیم: ۱۰) «شما جز انسانی همچون ما نیستید.»

به بشر بودنشان استدلال می کردند و آن را دلیل بر عدم رسالتشان قرار می دادند. چون به گمناشان رسالت در میان انسانها نادرست است و انسان نمی تواند رسول باشد. این قیاس باطل است چون قیاس همراه با مفارقه است. خداوند رسولان را بر غیرشان برتری داده و برگزیده است و خداوند پاک، منزّه و متعال نسبت به حال و صلاحیتشان برای رسالت داناتر است. ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ﴿٧٦﴾ (الحج: ٧٥-٧٦) «خداوند متعال از ملائکه و انسانها رسولانی برمی‌گزیند. به درستی الله تعالی شنوای بیناست. و آنچه را به گذشته و حال آنها مربوط است، می‌داند.»

به همین دلیل آنگاه که به رسولان گفتند: ﴿إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتُّونَا بِسُلْطَنِ مُبِينٍ ﴿١٠﴾ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ خُنُّنَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (ابراهیم: ١٠-١١) «شما جز بشری همانند ما نیستید، می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان عبادت می‌کردند، منع کنید. دلیل روشنی برای عبادت خود بیاورید. رسولان در جواب گفتند: ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند متعال بر هر کس از بندگانش بخواهد منت می‌نهد.» رسولان می‌گویند: خداوند بر ما فضیلت داده، توجه کرده و بر ما منت نهاده و ما را برای رسالت برگزیده است.

قیاس شما قیاس باطلی است چون انسانها در یک درجه نیستند؛ بعضی از آنها مؤمن، و بعضی دیگر کافرند. بعضی رسولان، عالمان و صالحانند و بعضی دیگر جاهلان، کافران و فاسقانند. پس انسانها متفاوتند. در نتیجه با هم فرق دارند و قیاس آنها با همدیگر درست نیست. چون این تفاوت نزد اهل اصول از جمله اشکالات قیاس است.

بلکه حکمت اقتضا می‌کند که رسولی از جنس خودشان برایشان فرستاده شود تا بتواند مسائل را برایشان توضیح دهد. خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾ [الإسراء: ٩٥] «بگو اگر ساکنان زمین ملائکه بودند، از آسمان رسولی از ملائکه برایشان نازل می‌کردیم.»

بنابراین رسول باید از جنس کسانی باشد که به نزدشان مبعوث می‌گردد تا قادر به ابلاغ رسالت باشد و اقتضای حکمت نیز همین است که رسول انسانها، انسان باشد. و اگر آنهایی که در زمین زندگی می‌کردند ملائکه بودند خداوند از جنس خودشان، ملائکه ای مبعوث می‌کرد.

از کارهای عجیب آنها این بود که رسالت را در میان افراد بشر بعید می‌دانستند اما بندگی سنگ و چوب را بعید تلقی نمی‌نمودند و برایشان چیز دور از انتظار نبود که ربوبیت و الوهیت را در سنگ و چوب بدانند. ولی همین افراد وجود رسالت در بشر را منکر و بعید می‌دانستند. و این قیاس باطلی است که سایر اقوام از قوم نوح گرفته تا اقوام دیگر به خاطر وجود بشری که حامل رسالت باشد، منکر رسولان الهی بودند، قوم نوح گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي

ءَابَائِنَا الْأُولِينَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَرْتَضُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾ (المؤمنون: ٢٤-٢٥)

«این جز بشری مثل شما نیست که می خواهد بر شما برتری یابد. اگر خداوند می خواست ملائکه ای از آسمان نازل می کرد و این را در پدران قدیم خویش نشنیده ایم. او مرد دیوانه ای بیش نیست پس تا چندی در باره اش دست نگه دارید.»

قریش در مورد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می گفتند: ﴿أَلَيْكَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ﴾ (القمر: ۲۵) «آیا در بین ما تنها به او وحی رسیده است؟ بلکه او دروغگویی خود پسند است.» این قاعده هرچند فاسد است اما مورد استفاده کفار می باشد.

نوع دوم از قیاس، قیاس تشبیه است که در آن فرع بین دو اصل متردد است؛ به هر کدام بیشتر شباهت داشته باشد بدان ملحق می شود. خداوند متعال را با مخلوقات نمی توان قیاس کرد، نه قیاس علت و نه قیاس تشبیه. چون در آن افرادش در یک درجه هستند. بلکه تنها چیزی که در مورد خداوند سبحان می توان به کار برد قیاس اولی است و آن اینکه هر کمالی برای مخلوق ثابت است و مستلزم نقص نیست خالق به آن اولی تر و لایق تر است. چنانکه می فرماید: ﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ ۗ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ۗ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾ (النحل: ۶۰) «مثال اعلی و برتر برای الله تعالی که مقتدر و حکیم است، می باشد.»

و باز می فرماید: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ ۗ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ (النحل: ۷۴) «برای الله تعالی مثال نیاورید که او می داند و شما نمی دانید.»

مسئله دیگر این بود که آنها منکر قیاس صحیح بودند و فرستاده به سوی انسان و یا فرستاده از جنس ملائکه به سوی ملائکه را انکار می کردند در حالیکه صحیح این است که رسول انسان، انسان و رسول ملائکه، ملائکه باشد و مقتضای حکمت و فطرت سلیم نیز همین است. اما در واقع آنچه باعث چنان بینشی شد جهل در بین آنها بود. آنها به جامع و فارق در قیاس جاهل بودند. جامع چیزی است که قیاس بر آن مبتنی است و آن وصف مشترک در اصل و فرع است ولی فارق خلاف آن است و در آن اصل و فرع در وصفی که حکم در بر آن بنا شود اتفاق ندارند.

مسئله سیزدهم:

غلو کردن در مورد اهل علم و صلاح

آنها در مورد عالمان و صالحان غلو و افراط می کردند. چنانکه در قرآن می فرماید: ﴿يَتَأْهَلُونَ الْكُتُبَ لَا تَعْلَمُونَ فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (النساء: ۱۷۱) «ای اهل کتاب در دینتان افراط مکنید و در مورد خداوند جز حق چیزی مگویید.»

شرح:

غلو مسئله مهمی است. در لغت به معنی زیاد شدن از حد است. گفته می شود "غلا القدر" هنگامی است که آب به علت جوش آمدن از دیگ بالا می آید و یا گفته می شود "غلا السعر" و آن هنگامی است که قیمتها از میزان شناخته شده، بیشتر باشد. بنابراین غلو همان زیادتیر شدن و بالاتر آمدن از حد معروف می باشد. اما در شرع، غلو کردن این است که شخصی را بیشتر از موقعیت و منزلتی که دارد بالا ببرند. چنانکه کسی در حق انبیاء و اولیاء غلو نماید یعنی آنها را از مرتبه عبودیت به مرتبه ربوبیت و الوهیت ارتقاء دهد.

اهل جاهلیت در مورد اشخاص غلو می کردند و آنها را از مرتبه لایق به خود بالاتر می بردند تا جاییکه آنها را به مرحله ربوبیت همراه پروردگار می رساندند. چنانکه یهود در مورد عزیر گفتند: او پسر خداست و به همان شیوه نصاری، عیسی پسر مریم را از رتبه بشر بودن و رسالت به مرتبه الوهیت ارتقاء داده و گفتند: او پسر خداست. قوم نوح نیز به همان شیوه در مورد صالحان قوم خویش غلو کردند؛ عکسهای آنها را کشیده و از آنها مجسمه ساختند سپس آنها را عبادت نمودند و آنها را به مرتبه الوهیت که مرحله پرستش است، رساندند. ﴿وَقَالُوا لَا تَدْرُنَّ إِلَهَتِكُمْ وَلَا تَدْرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (نوح: ۲۳) «و گفتند معبودان خویش را رها نکنید و ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نکنید.»

آری، اینها اسامی صالحان نوح بودند که به خاطر غلو کردن در موردشان آنها را تبدیل به الهه های غیر از الله نمودند.

و به همان صورت طایفه های مشرک تا به حال در مورد صالحان غلو کنند، دور قبرهایشان طواف می نمایند و برایشان ذبح و قربانی می کنند، برای آنها نذر انجام می دهند. از آنها در حالات درماندگی و اضطرار، استغاثه و طلب نجات می نمایند و رفع احتیاجات و درخواست نیازهای خویش را از آنها می کنند. سرانجام، غلو شرک صاحبان آن را به همراه دارد. به همین دلیل است که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «لَا تُظْرُونِي كَمَا أَطَرَّتِ النَّصَارَى ابْنَ مَرْيَمَ فَإِنَّهَا أَنَا عَبْدُهُ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»^۱ (در مدح و ثنای من چنانکه مسیحیت در مورد عیسی پسر مریم کردند، افراط مکنید من بنده ای بیش نیستم. پس بگویید عبد خدا و رسول خدا).

غلو کردن در مورد انبیاء و صالحان همان چیزی است که باعث شد مشرکین اعم از اهل کتاب و امیون دچار شرک اکبر گردند. بر ما واجب است که منزلت لایق و شایسته به اشخاص را بدانیم. بر رسالت رسولان و صلاحیت صالحان و علم عالمان واقف گردیم و بدانیم که آنها افضل تر بر غیر خود هستند. فضیلت عالم بر عابد همچون فضیلت ماه بر بقیه ستارگان است و لازم است آنها را در مکانهای لایق به خودشان قرار دهیم.

خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً﴾ (النساء: ۱۷۱)

«در دین خود افراط مکنید و جز حق را به خداوند نسبت مدهید. عیسی پسر مریم جز این نیست که رسول خداست و کلمه اوست که به مریم القا شده و روحی از جانب اوست بنابراین به الله و رسولانش ایمان بیاورید و سخن، از سه خدا بر زبان مرانید.»^۱

و می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (المائدة: ۷۷)

«بگو ای اهل کتاب در دین خویش به ناحق افراط مکنید و از هواها و امیال کسانی پیروی مکنید که از قبل گمراه بوده و بسیاری را هم گمراه کردند و از راه راست دور افتاده اند.» رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْعُلُوَّ فِي الدِّينِ فَإِنَّهَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْعُلُوُّ فِي الدِّينِ»^۲ «زنهار از افراط در دین پرهیزید که آنچه باعث هلاکت گذشتگان شما شد همان افراط در دین بود.»

پس غلو و افراط در مورد مخلوقین و بالابردنشان از آن منزلتی که لایق به آنهاست، جایز نیست چون سرانجام این کار به شرک منتهی می شود و در مورد عالمان و عابدان نیز افراط کردن به چنین سرانجامی می انجامد. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (التوبة: ۳۱)

«غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می دادند.»

یهودیان و مسیحیان در مورد علماء و عابدان خویش افراط کردند و آنها را تا مرتبه ربوبیت بالا بردند و معتقد بودند که آنها صلاحیت حلال کردن محرمات و حرام نمودن حلالها را دارند؛ چیزی که منجر به تغییر شرع مطهر شد.

مسئله چهاردهم:

نفی حق و اثبات باطل

هر آنچه که گذشت بر قاعده نفی و اثبات مبتنی بود بنابراین آنها به دنبال ظن و گمان و هواهای خویش افتادند و از هر آنچه رسولان الهی حامل آن بودند، اعراض کردند.

شرح:

۱ - مسیحیان در نتیجه افراط معتقد به سه خدایی شدند و سخن از پدر، پسر و روح القدس را به میان آوردند.

۲ - أخرجه النسائي (5/ 296 رقم 3057) وابن ماجه (3/ 476 رقم 3029) وأحمد في المسند (1/ 215، 437) وصححه

الألباني في صحيح الجامع (رقم: 2680)

تمام مسائلی را که شیخ تا به حال بحث کرده بر قاعده نفی و اثبات بنا شده است که اهل جاهلیت هر آنچه را که خداوند نفی کرده، اثبات و هر آنچه را که الله تعالی اثبات نموده است، نفی کردند. به همین سبب دچار گمراهی شدند. الله تعالی شرک را نفی و توحید را اثبات می نماید اما آنها برعکس آن عمل کردند و به تمام معنی عکس لا اله الا الله را باور داشتند. در موردشان می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُوتِيكَ هُمْ الْخَسِرُونَ﴾ (العنکبوت: 52) «آنها به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند و ایشان زیانمندانند.» ایمان به باطل همان چیز نفی شده ای است که بدان مؤمن بودند و آن را اثبات می کردند. در صورتیکه می بایست بدان کافر می شدند. ایمان به الله همان چیز مورد تأیید می باشد که آنها به آن کافر بودند و چون به باطل ایمان آوردند، مثبت را نفی کردند و با کافر شدن به الله، نفی را اثبات و اثبات را نفی نمودند.

این قاعده و اساس جاهلیت بود که بر آن گام می نهادند و در گمراهی می غلطیدند. در صورت جستجو در احوالشان به این حقیقت خواهید رسید که آنها از این قاعده خارج نمی شدند. پس هر کس برای خداوند شریک قرار دهد هر چه را خداوند اثبات نموده او نفی کرده و هر آنچه را که خداوند نفی نموده او اثبات کرده است و کسی هم که حرامی را حلال و حلالی را حرام نماید نیز از این قبیل می باشد. آری اگر کسی حلال خدا را نفی و حرام خدا را اثبات نماید او نیز مشمول این قاعده است. بطور کلی افعال جاهلیت از آن خارج نبودند، که هر کس با اهل توحید دشمنی و با اهل شرک دوستی نماید او نیز اقدام به اثبات چیزی که خداوند نفی نموده، و نفی کردن چیزی که خداوند آن را اثبات نموده، کرده است. چون خداوند دستور به دوستی مؤمنان داده و از دوستی و محبت مشرکان نهی فرموده است.

مسئله پانزدهم:

به بهانه‌های باطل از قبول حق سر باز زدن

علت پیروی نکردن از دین پیامبران را عدم فهم آن می دانستند و آن را برای خود عذر قرار میدادند. چنانکه می فرماید: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ (البقرة: 88) «و گفتند دل‌های ما در حجاب است.» و می فرماید: ﴿قَالُوا يَنْشُعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ﴾ (هود: ۹۱) «ای شعیب ما بیشتر آنچه را که می گویی نمی فهمیم.»

ولی خداوند آنها را تکذیب می کند و بیان می دارد که به واسطه انتخاب کفر، بر دل‌هایشان مهر زده شده و در نتیجه به سبب آن دچار نفهمی شده اند.

شرح:

عذر آنها برای عدم قبول حق این بود که آن را نمی فهمند. چنانکه خداوند متعال در مورد یهود، هنگامی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آنها را دعوت به اسلام نمود بیان می دارد که گفتند: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَكَالِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿ (البقرة: 88)

«گفتند دل‌های ما در پرده است بلکه خداوند به واسطه کفرشان آنها را لعنت کرده است، پس جز اندکی ایمان نیاوردند.»

غُلْفٌ یعنی بر آن پرده ای قرار داد که مانع رسیدن کلام رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به آنها می شد و دل‌هایشان به سخنان رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آرام نمی گرفت. این را حجتی برای خود در تکذیب رسول الله - صلی الله علیه و سلم - قرار داده بودند. معنی مشهور آیه همین است.

معنی دوم آیه: ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ یعنی دل ما از علم انباشته شده است بنابراین احتیاج به سخن هیچ کس نداریم. خداوند متعال می فرماید علت آن نیست که ابراز می دارند بلکه دلیل آن این است که به واسطه کفرشان مشمول غضب خداوند هستند یعنی آنها را از رحمت خویش طرد کرده و دور نموده است. بنابراین به واسطه کفرشان حق را پذیرا نبودند. حرف باء در اینجا به معنی سببیت است. دلیل اینکه سخن رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را نمی فهمیدند این بود که آنها کافر شده و به آن بی توجه بودند و اهمیتی به آن نمی دادند و به کیفر آن، خداوند آنها را از پذیرش حق منصرف کرد. ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ (الصف: ۵) «هنگامی که کج روی کردند خداوند دل‌هایشان را از حق برگرداند.»

پس هر کس حق را نپذیرد خداوند او را به باطل مبتلا می گرداند و بعد از آن حق را نمی پذیرد؛ چون کفر دل‌ها را باطل می گرداند. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾ وَأَخَذَهُمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ﴾ (النساء: ۱۶۰-۱۶۱) «به سبب ظلمی که یهود کردند بسیاری از چیزهای پاکیزه را که برایشان حلال بود بر ایشان حرام نمودیم. ربا و سود می گرفتند در حالیکه از آن نهی شده بودند و اموال مردم را به ناحق می خوردند.»

این آیات در مورد یهود بود و اینکه می گویند: ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ دل‌هایشان در پرده نیست بلکه خداوند به عنوان کیفر اعمالشان دل‌هایشان را از حق منصرف کرده است و اصل دل‌ها بر همان فطرت خویش است که به واسطه آن پذیرای حق می باشد ولی هنگامی که این فطرت به فساد کشیده شود حق را قبول نمی کند مثل زمین، هنگامی که سفت و سخت گردد چیزی در آن نمی روید چون برای رویدن کیفیت خود را از دست داده است. قلب نیز همینگونه است. علی رغم اینکه شعیب از فصیح ترین انبیاء در سخن و خطابه است تا جایی که به خاطر قدرت فصاحت و تأثیر گذاشتن بر دیگران و بلاغت کلام به خطیب الانبیاء مشهور است؛ با این اوصاف قومه گفتند: ﴿قَالُوا يَشْعَبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرْنَكَ فِينَا ضَعِيفًا ۗ وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ ۗ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ﴾ (هود: ۹۱) «ای شعیب ما بیشتر آنچه را که می گویی نمی فهمیم ما تو را در بین خود ضعیف می بینیم اگر طایفه اندک نبود تو را سنگسار می کردیم. تو پیش ما گرانقدر نیستی.»

آنها کلام شعیب را فهم نمی کردند چون خداوند متعال دل‌هایشان را به کیفر پذیرش کفر فاسد گرداند؛ همان چیزی که برای بنی اسرائیل روی داد و این سنت پروردگار متعال است. هر کس بعد از ابلاغ حق آن را نپذیرد و از پذیرش آن تکبر ورزد خداوند او را به فساد قلب مبتلا می گرداند تا عقوبتی بر انتخاب نادرستشان باشد. کافران قریش نیز همینگونه بودند. آیا می دانید که آنها در جواب دعوت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - چه گفتند؟ ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ اَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُوْنَا اِلَيْهِ وَفِيْٓ اٰذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاَعْمَلْ اِنَّا عَمِلُوْنَ﴾ (فُصِّلَتْ: ۵) «و گفتند در رابطه با آنچه ما را به آن می خوانید دل‌های ما در پرده و گوش‌های ما سنگین است. و در بین ما و تو پرده ای است در نتیجه تو عمل کن و ما نیز به آنچه خود خواهیم عمل می کنیم.»

کافران راهشان یکی است. با دعوت پیامبران به بهانه اینکه آن را نمی فهمند مقابله می کنند. آیا این نشان بر کوتاهی در ابلاغ رسالت نیست؟ نه هرگز. بلکه به سبب کفری که انتخاب نمودند، از حق روی گرداندند و به آن توجه و رغبتی ندارند. همت‌هایشان ضعیف و استعداد‌هایشان ناتوان گشته است.

مسئله شانزدهم:

یهود تورات را با کتابهای سحر معاوضه نمودند

آنچه را که خداوند به آنها داده بود با کتابهای سحر معاوضه کردند. چنانکه خداوند متعال در بیان آن می فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِیْقٌ مِّنَ الَّذِیْنَ اٰتُوْا الْكِتٰبَ كِتٰبَ اللّٰهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ كَانْتَهُمٌ لَا یَعْلَمُوْنَ ﴿۱۰۱﴾ وَاتَّبَعُوْا مَا تَتْلُوْا الشَّیْطٰنُ عَلٰی مَلِكٍ سُلَیْمٰنَ ۗ وَمَا كَفَرَ سُلَیْمٰنُ وَلٰكِنَّ الشَّیْطٰنَ کَفَرُوْا یُعَلِّمُوْنَ النَّاسَ السِّحْرَ ﴿۱۰۲﴾﴾ (البقرة: 101-102) «و آنگاه که رسولی از جانب پروردگار به سویشان آمد که کتابشان را تصدیق می کرد بعضی از اهل کتاب، کتاب خدا را رها کرده و به آن پشت کردند گویا که نمی دانند. و آنچه را شیاطین در ملک سلیمان می خواندند را پیروی نمودند در حالیکه سلیمان کفر را انجام نداد بلکه شیاطین کافر شدند و به مردم سحر می آموختند.»

شرح:

یهودیان به توراتی که در آن صفات محمد - صلی الله علیه و سلم - موجود بود و امر به پیروی از آن شدند، کافر گشتند. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿الَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الَّذِیْ یُحٰدِثُوْنَہُمْ مَّکْتُوْبًا عِنْدَہُمْ فِی التَّوْرٰتِ وَالْاِنْجِیْلِ یَأْمُرُہُمْ بِالْمَعْرُوْفِ وَیَنْہٰیہُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُحِلُّ لَہُمْ الطَّیِّبٰتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْہُمْ الْخَبِیْثٰتِ وَیَضَعُ عَنْہُمْ اِصْرَہُمْ وَالْاَغْلٰلَ الَّتِیْ کَانَتْ عَلَیْہُمْ ۗ﴾ (الأعراف: ۱۵۷)

«آنان آن پیامبر نبی و امی را پیروی می کنند که صفتش را مکتوب نزد خود در تورات و انجیل می یابند که آنها را به معروف امر و از منکر نهی می کند، پاک‌ها را برایشان حلال و ناپاک‌ها و پلیدیها را برایشان حرام می دارد و بار گران و مشقت‌هایی که بر دوش آنها بود بر می دارد.»

چنانکه عیسی عليه السلام نیز در انجیل به آن بشارت می دهد: ﴿...إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُنِيرًا بَرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ (الصف: 6) «... من رسول خدا به سوی شما هستم و تورات را تصدیق و به آمدن رسولی بعد از خود که اسمش احمد است، بشارت می دهم.»

این رسول الله - صلی الله علیه و سلم - نام، رسالت و صفاتش در تورات و انجیل مذکور است چنانکه به مانند فرزندان خویش او را می شناسند ولی آنگاه که به کتاب خدا؛ تورات و انجیل، کافر شدند خداوند آنها را مبتلا به این کرد که کتابهای سحری را که کردار شیاطین بود برگیرند و وحی خداوند را با عمل شیطان معاوضه نمایند و این کیفر و سرانجام همه کسانی است که از حق روی می گردانند. در نتیجه خداوند آنها را به باطل مبتلا می گرداند.

هر کس از حق روی گرداند، به باطل گرفتار می آید. پس کسی که دعوت رسولان به سوی توحید و افراد الله در عبادت را ترک نماید؛ به بیان دیگر مبتلا به رواج شرک و خرافات گردد طوری که به آن استدلال و آن را در بین مردم ترویج دهد و آن را حق خواند.

این همان چیزی است که بسیاری از عالمان خرافاتی و گورپرستان بر آن هستند و این را با دعوت به توحید و کتاب و سنت معاوضه کردند، به باطل دعوت و به گورپرستی و دل بستگی به مرده ها فرا خواندند و برای اثبات آن به شبهاتی که در بین مردم رواج داده اند چنگ زدند و وقت خود را با این اباطیل سپری کردند. و العیاذ بالله.

مسئله هفدهم:

کارهای باطلشان را به پیامبران نسبت می دادند

باطلشان را به پیامبران نسبت می دادند. چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَنُ﴾ (البقرة: 102) «و سلیمان کفر نورزید.»

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا﴾ (آل عمران: 67) «ابراهیم یهودی یا مسیحی نبود.»

شرح:

از جمله منهج جاهلیت این بود که آنچه از کفر و گمراهی بر آن بودند را به انبیاء نسبت می دادند. چنانکه یهودیان به سلیمان نسبت سحر زدند و گفتند: از جمله عمل سلیمان سحر بود و سلیمان به واسطه آن جن و شیاطین را مسخر خویش نموده بود. و نسبت به اینکه شیاطین هم مخلوق خداوند هستند و هرگونه که خداوند بخواهد آنها را رام و مسخر خواهد کرد، جاهل بودند و پروردگار عالم آنها را تحت فرمان سلیمان علیه الصلاة والسلام در آورد. یهودیها بدین خاطر سحر را به سلیمان نسبت دادند تا آن را در بین مردم رواج دهند، لذا گفتند که سحر کار انبیاء است. یهودیان و نصاری کفر خویش را و هر آنچه از گمراهی بر آن بودند به پدر انبیاء و امام حنفاء؛ ابراهیم علیه الصلاة والسلام، نسبت دادند و گفتند: دین ابراهیم همین بوده است. به همین خاطر خداوند سخنشان را انکار می نماید: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۶۷﴾ (آل عمران: 67) «ابراهیم یهودی یا مسیحی نبود بلکه مسلمانی حنیف بود و مشرک نبود.»

ابراهیم برعکس آنچه که یهود و نصاری بر آن بودند اهل توحید و مبری از شرک و مشرکین بود. یهودیت و نصرانیت قرن‌ها بعد از ابراهیم ایجاد شدند لذا چگونه آن را به وی نسبت می دهند؟ این کار از جمله قبیح ترین دروغ هاست. تاریخ کذب آنها را ثبت می کند چون فاصله بین آنها و ابراهیم قرنهای متمادی است و تورات و انجیل بعد از ابراهیم علیه الصلاة و السلام نازل شده اند. چنانکه می فرماید: ﴿يَتَأْهَلَّ الْكُتَّابُ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (آل عمران: 65) «ای اهل کتاب چرا در مورد ابراهیم مجادله می کنید در حالیکه تورات و انجیل بعد از او نازل گشته اند، آیا فکر خود را به کار نمی گیرید؟»

﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلالًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ﴾ (آل عمران: 93) «همه خوردنی ها بر بنی اسرائیل حلال بود مگر آنچه را که یعقوب قبل از نزول تورات بر خود حرام کرده بود.»

در این امت نیز کسانی هستند که برای کمک به مذهب خویش احادیث دروغی را ساخته و به پیامبر- صلی الله علیه وسلم- نسبت می دهند و همچنین کسانی هستند که خود را به ائمه نسبت می دهند در حالیکه در عقیده با آنها مخالفند. خود را به ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد رحمهم الله نسبت می دهند در حالیکه بر عقیده اشعری و معتزله هستند و این عقاید باطل را به امامان سلف نسبت می دهند در حالیکه آن امامان - رحمهم الله- معتزله نبودند بلکه با اهل اعتزال و کلام مخالف بودند.

مسئله هجدهم:

علی رغم مخالفت با انبیاء خود را به آنها منتسب می کردند در نسبت دادن خویش دچار

تناقض شده بودند

خود را به ابراهیم نسبت می دادند در حالیکه تبعیت او را ترک کرده بودند.

شرح:

تناقض در انتساب این است که خود را به چیزی نسبت دهند و با آن نیز مخالفت کنند. اینگونه نسبت دادن ها باطل و دروغ است. نسبت دادن صحیح این است که در حالیکه خود را به آن نسبت می دهند با آن موافق باشند. کسی که به ابراهیم نسبت داده شود باید موافق آن چیزی باشد که او آورده است و آن همان توحید خداوند سبحان و اخلاص در عبادت برای او و برائت از مشرکان است و نباید در هیچ یک از این امور با او مخالفت نماید. یهودیان خود را به ابراهیم نسبت می دهند در حالیکه از حج کردن امتناع و رو به کعبه کردن را ناپسند می دانند. ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ ﴿۱۲۵﴾ فِيهِ ءآيَاتٌ

بَيَّنَّتْ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ ^ص وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا ^ط وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٩٦-٩٧﴾ (آل عمران: ٩٦-٩٧) «اولین خانه ای که برای مردم قرار داده شد در مکه می باشد که در آن برکت و هدایت عالمیان است در آن نشانه های روشن قرار دارد؛ مقام ابراهیم خلیل است هر کس در آن داخل شود در امان است و هر کس توانای رسیدن به آنجا را داشته باشد واجب است که حج را انجام دهد. و هر کس کافر شود خداوند از جهانیان بی نیاز است.»

همچنین کسانی که خود را به چهار امام اهل سنت و جماعت نسبت می دهند واجب است که در عقیده نیز با آنها موافق باشند و با پذیرش عقاید جهمیه و معتزله و اشاعره با آنان مخالفت نمایند.

مسئله نوزدهم:

عیب جویی نمودن از صالحان به خاطر اعمال کسانی که خود را به آنها منتسب می کنند
چنانکه یهودی ها، عیسی ^ص را و همچنین یهودیان و مسیحیان، محمد- صلی الله علیه و سلم- را مورد سرزنش خویش قرار می دادند.

شرح:

به خاطر ارتکاب اعمالی که پیروان صالحان انجام می دادند از آنها عیب می گرفتند و آنها را زیر سؤال می بردند در حالیکه آنها از آن اعمال بری بودند. چنانکه یهودیان، عیسی علیه الصلاة والسلام را به خاطر اعمال صلیبیان سرزنش می کردند. و کسانی هم محمد- صلی الله علیه و سلم- را به خاطر اعمالی که گورپرستان و گروه های منحرف چون معتزله، جهمیه، و خوارج انجام داده اند، مورد سرزنش قرار می دادند.

ما به کسانی که از این انبیاء راستین عیب جویی می کنند، می گوئیم که: این نه دین موسی، نه عیسی و نه محمد علیهم الصلاة والسلام می باشد و هنگامی که پیروان دچار انحراف می شوند نباید آن را به اصل نسبت داد بلکه به کسی که این اعمال و انحرافات از او صادر شده باید منتسب نمود. رسالت موسی به خاطر آنچه که یهودیان از تحریف، تبدیل و تغییر در دین انجام دادند معیوب نمی گردد. و آنچه را مسیحیت از شرک، صلیبیت و کفر انجام می دهند به دین مسیح نسبت داده نمی شود و همچنین اعمال و عقاید گورپرستان مدعی اسلام را نمی توان به محمد- صلی الله علیه و سلم- نسبت داد بلکه کسانی اعمال و اقوالشان به محمد- صلی الله علیه و سلم- نسبت داده می شود که پیرو صادق او باشند. الله تعالی می فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (التوبة: ١٠٠) «پیشی گیرندگان آغازین از مهاجرین و انصار و کسانی که در نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از خداوند خشنودند.»

و می فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ﴾ (آل عمران: ٦٨) «نزدیک ترین افراد به ابراهیم، پیروان او و این پیامبر می باشد.» و به همان صورت کسانی که دچار انحراف در عقیده هستند و

با دلیل به مخالفت بر می خیزند هرچند به امامان چهارگانه منتسب باشند انحرافشان را نمی توان به ائمه نسبت داد.

مسئله بیستم:

کارهای ساحران و کاهنان را از جمله کرامات اولیاء محسوب نمودن

اعتقاد آنها در مورد کارهای خارق عادت ساحران و امثال اینها این بود که آن را از کرامت صالحان می دانستند و آن را به انبیاء نسبت می دادند چنانکه آن را به سلیمان هم نسبت دادند.

شرح:

خارق عادت چیزهای خارج از توان انسان می باشد و تنها خداوند متعال قادر به انجام آن است. در صورت جاری شدن به دست پیامبری، به آن معجزه می گویند. چنانکه موسی عصا را تبدیل به اژدها نمود و عیسی کور مادرزاد و پیسی را شفا می داد و مردگان را به اذن الله زنده می کرد. و از آنچه خداوند از معجزات به محمد- صلی الله علیه و سلم- عطا کرده که بزرگترین آن قرآن است؛ جملگی بشریت از انجام آن ناتوانند و تمام جن و انس از آوردن ماندش عاجزند.

اما اگر خارق عادت توسط بنده صالحی که مؤمن و متقی است تحقق یابد آن را کرامت می نامند و بر دست او جاری می گردد تا حجتی در دین و رفع حاجتی از مسلمین باشد چنانکه برای مریم روی داد. هنگامی که زکریا علیه السلام به محراب عبادتش وارد شد غذای آماده ای را نزد او یافت در حالیکه مریم علیها السلام خود را برای عبادت فارغ کرده بود و آنجا مکان عبادت او بود. و یا آن خواب طولانی که برای اصحاب کهف روی داد چنانکه در این مدت جسمشان سالم ماند و خللی به حیاتشان وارد نگشت. اما چیزی که شبیه خارق عادت است و بر دست کافران جاری می شود و از جمله کارهای شیطانی است که در آن مکر و خدعه و تخیل موجود است و یا کارهایی است که توسط شیاطین انجام می گیرد و به خاطر به فساد کشاندن عقیده انسانها و ضرر رساندن به آنها به خدمتشان در می آیند؛ اینها را نمی توان کرامت نام نهاد. چنانکه فردی فاسق و گنهکار در هوا پرواز و یا بر آب راه برود این اعمال کار شیطان است و به خاطر کفریاتی که انجام می دهند و شرکیاتی که مرتکب می گردند شیاطین به خدمتشان در آمده آنها در هوا پرواز و بر روی آب راه می روند.

آنچه توسط این انسانهای فاجر و فاسق از انواع شعبده بازی و شرکیات صورت می گیرد از جمله کارهای شیطانهاست که در آن مرتکب حيله ها می شوند و وارد انسانها شده و باعث انجام کارهایی می گردد و این چیزی است که در بین خویش آن را می آموزند. همچنانکه سحر را نیز یاد می گیرند و این کارها را نمی توان به پیامبران و پیروان آنها نسبت داد. به همین خاطر هنگامی که یهودیها سحر را به سلیمان علیه السلام نسبت می دهند خداوند سخنشان را رد می کند؛ زیرا سحر کفر است و انجام آن لایق به انبیاء نیست و سلیمان نیز از جمله انبیاء می باشد.

مسئله بیست و یکم:

خدا را با داد و فریاد و کف زدن عبادت کردن

آنها با کف زدن و فریاد کشیدن خدا را عبادت می کردند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - با آن به مخالفت برخاست این بود که به وسیله کف زدن و فریاد کشیدن خدا را عبادت می کردند. چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً﴾ (الأنفال: ۳۵)

یعنی تقرب جستن مشرکین به خداوند نزد کعبه جز مکاء و تصدیه نبود. مکاء همان صوت است و تصدیه، دستها و کف را به هم زدن می باشد. این کارها را نزدیک بیت الله انجام می دادند و آن را نماز می نامیدند و بدان وسیله می خواستند به الله تعالی نزدیک گردند. این کارها از جمله کارهایی بود که شیاطین برایشان زینت داده بود. چون عبادت آن چیزی است که شرع تعیین کرده است و توقیفی می باشد. بنابراین انسان نباید خودش چیزی را درست کند یا از دیگری دریافت دارد بدون اینکه خداوند آن را تشریح کرده باشد و بعد به وسیله آن بخواهد به خداوند نزدیک شود. این فاقد اصل و فرعی در شرع اسلام است. از اینجا حرام بودن این دو خصوصیت را دریافت می داریم. لذا هر چند انسان در انجام سوت کشیدن و کف زدن قصد عبادت را نداشته باشد چون شبیه شدن به مشرکین است انجامش حرام است. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - کف زدن را تنها برای زنان آن هم در صورت احتیاج مباح نموده است. چنانکه در صورت سهو امام در نماز، بخواهد او را آگاه گرداند. ولی انجام آن در صورت حضور مردان باعث فتنه می گردد و مردان هم نباید آن را انجام دهند چون انجام آن توسط مردان باعث تشبیه به کفار و زنان خواهد شد.

مسئله بیست و دوم:

لهو و لعب را به عنوان دین خود برگزیدن

همانا ایشان لهو و لعب را به عنوان دین خود انتخاب کردند.

شرح:

لهو به باطلی گفته می شود که انسان به وسیله آن مشغول و از حق باز ایستد و لعب ضد جدی بودن است و چیزی است که هیچ فایده ای ندارد، که از جمله خصوصیات جاهلیت این بود که لهو و لعب را دین خود کرده و آن را وسیله نزدیکی به خدا قرار داده بودند چیزی که در نزد صوفیه موجود است. دف زدن و آوازخوانی را به عنوان عبادت قرار دادند و به وسیله آن خواستند به خداوند تقرب جویند. آهنگ و وسایل آن لهو و لعب هستند و در حد ذات خویش حرامند. بنابراین چگونه وسیله عبادت خداوند قرار داده شده اند؟ شبیه آنها در شرایط فعلی همان سرودهایی است که اسلامی نامیده شده اند و به زعم خویش آن را از جمله وسایل دعوت قرار داده اند. و حال آنکه دعوت کردن به سوی دین همان دعوتی

است که پیامبر ﷺ آورده است و در آن چیزی از آوازخوانی و موسیقی و هر آنچه که نفسها را به خود مشغول و او را از ذکر خداوند و خواندن قرآن باز دارد، وجود ندارد. بلکه این از شعارها و راه و رسم حرکت حزبی است و جزو وسایل دعوت نمی باشد چون دعوت توقیفی است و رسول الله - صلی الله علیه و سلم - مردم را به وسیله کتاب، سنت، موعظه، ارشاد و مجادله نیکو دعوت می نمود و سرودهای دسته جمعی را وسیله دعوت قرار نداد.

اما سرودن شعرهای خوب مانند شعرهای حسان - رضی الله عنه - که برای دفاع از اسلام و باطل نمودن شرک و یا برای تشویق به انجام عمل و پیمودن مسافتها سروده شده اند، مانند سرودهای گروهی که هم اکنون به کار می گیرند، نمی باشد. بنابراین این را نباید با آنها قیاس کرد چون فرق بین آنها واضح است.

مسئله بیست و سوم:

مغرور شدن به دنیا

زندگی دنیا موجب غرورشان گردید چون گمان می بردند عطا و بخشش خداوند دلیل بر رضایت اوست. چنانکه در قرآن می فرماید: ﴿وَقَالُوا لَنْ نَكْتُرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّبِينَ﴾ (سبأ: ۳۵) «مال و فرزندان بسیار داریم بنابراین عذاب نمی شویم.»

شرح:

در جاهلیت اموال و فرزندان بسیار را نشانه تکریم خداوند برای خویش می دانستند و نتیجه می گرفتند که خداوند آنها را عذاب نمی کند. ﴿وَقَالُوا لَنْ نَكْتُرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَدًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَدِّبِينَ﴾ (سبأ: ۳۵) «مال و فرزندان بسیار داریم بنابراین عذاب نمی شویم. بگو پروردگار من برای هر کس که بخواهد روزی خویش را زیاد و یا کم می گرداند اما بیشتر مردم نمی دانند و اموال و فرزندان شما وسیله تقرب و نزدیکی شما پیش خداوند نیست.»

و می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ ۖ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ مُخْلِفُهُ ۗ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (سبأ: ۳۹) «بگو پروردگار من برای هر کس از بندگان که بخواهد روزی را زیاد یا کم می گرداند و هر چه را انفاق نماید خداوند جایش را پر می کند که او بهترین روزی دهندگان است.»

بنابراین، اموال و فرزندان زیاد نشانه محبت خداوند برای بنده اش نمی باشد بلکه گاهی به خاطر استدراج به کافر می بخشد. در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعْطِي الدُّنْيَا مَنْ يُحِبُّ وَمَنْ لَا يُحِبُّ وَأَمَّا الدِّينُ فَلَا

يعطيه إلا من يحب»^۱ (خداوند دنیا را به هرکس؛ چه دوست بدارد یا ندارد، می بخشد ولی دین را تنها به کسانی می دهد که دوستشان دارد). و در حدیث دیگری می فرماید: «لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ مَا سَقَى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ»^۲ (اگر دنیا نزد خداوند به اندازه بال پشه ای ارزش داشت به قدر خوردن آبی به کافران داده نمی شد).

این وضع رسول الله - صلی الله علیه و سلم - است که نزد خداوند از همه گرامی تر می باشد و اصحابش که نزد خداوند گرامی اند. اما با این وصف دچار گرسنگی، فقر و تنگدستی شده اند و کافران نیز گاهاً در وفور نعمت های مادی مسرور و شاداب بوده اند ولی خداوند آن را به خاطر استدراج به آنها داده است. به بهره مندیهای دنیا نمی شود استدلال کرد بلکه برای تشخیص کرامت و شرافت انسان نزد پروردگار به عمل صالح استناد می شود. حال صاحب چنین عمل صالحی ثروتمند یا فقیر باشد چنین فردی پیش خداوند عزیز و گرامی است. از جمله اشتباهات مردم این است که ثروت را دلیل کرامت و بزرگی و فقر و احتیاج را دلیل پستی می دانند.

مسئله بیست و چهارم:

ترک کردن حق به خاطر اینکه ضعفاء بر آن هستند

به خاطر اینکه در پذیرش حق فقرا بر آنها سبقت بسته بودند روح تکبر و خود بزرگ بینی در آنها مانع پذیرش حق شد و در این زمینه پروردگار در کتابش فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...﴾ (الأنعام: ۵۲) «آنان که پروردگارشان را می خوانند از خود مران...»

شرح:

اهل جاهلیت وقتی دیدند افراد ضعیف اسلام را پذیرفته اند از قبولش سر باز زدند. به همین خاطر گفتند: ﴿أَهْتَوْا لَاءَ مَنْ بَرَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا﴾ (الأنعام: ۵۳) «آیا این افراد هستند که خداوند در بین ما بر آنها منت نهاده است؟» یعنی اینها از ما به بهشت شایسته تر نیستند ما از آنها لایق تر و دارای شرافت بزرگتری هستیم چون اینها ضعیف و بی چیزند و در جامعه ارزشی ندارند. خداوند متعال در کلام خویش سخنانشان را باطل نموده و می فرماید: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ (الأنعام: ۵۳) «آیا خداوند نسبت به شکرگزاران داناتر نیست؟»

۱- أخرجه أحمد (1/387)، والحاكم (1/193 رقم 102)، (5/230 رقم: 7381) وقال: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۲- أخرجه الترمذي (4/560 رقم 2325)، وقال أبو عيسى: هذا حديث صحيح غريب من هذا الوجه. والحديث صحيحه الألباني في صحيح الجامع (رقم 5292)

خداوند متعال توفیق دینداری را تنها نصیب کسانی می گرداند که دوستشان دارد در حالیکه دنیا را به همه کس عطا می نماید و ملاک بخشش را در آن دوستی و دشمنی قرار نداده است.

مسئله بیست و پنجم:

ابطال در پذیرش چیزی به خاطر سبقت جستن ضعفاء به سوی آن

به خاطر پذیرش حق توسط ضعفاء آن را باطل می دانستند و می گفتند: ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ (الأحقاف: ۱۱) «اگر در آن خیری بود بر ما پیشی نمی گرفتند.»

شرح:

از جمله عادات جاهلی این بود که به خاطر سبقت گیری ضعفاء در کاری آن را باطل می دانستند. چنانکه الله تعالی در مورد مشرکین می فرماید: ﴿لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ﴾ (الأحقاف: ۱۱) «اگر در آن خیری بود بر ما پیشی نمی گرفتند.»

و اظهار می داشتند که ما اهل علم، تجربه و اندیشه ایم و دنیا را می شناسیم. وقتی دیدیم آنچه محمد آورده حق نیست، آن را ترک نمودیم در صورتیکه اگر حق بود حتماً ما در پذیرش آن بر دیگران سبقت می گرفتیم و ترک نمودن آن توسط ما دلیل بر ابطال آن می باشد.

این دلیل باطلی است چون پذیرش و اطاعت حق به طبقه خاصی مربوط نمی شود بلکه فضلی است که خداوند متعال هرکس از بندگانش را لایق بداند به پذیرش آن موفق و به خاطر آن بر او منت می نهد. و پیروان رسولان اکثراً افراد ضعیفی بودند. چنانکه می فرماید: ﴿قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ (الشعراء: ۱۱۱) «آیا به تو ایمان آوریم در حالیکه پیروان افراد فرومایه و ضعیف هستند.»

و در جایی دیگر می فرماید: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرْنَكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرْنَكَ إِلَّا الَّذِينَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَن يَنْزِلُوا عَلَيْهِ﴾ (هود: ۲۷) «ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم خرد نمی بینیم.»

به گمانشان صاحب فکر و اندیشه و مردان عاقلی هستند. پس اگر آنچه که نوح آورده حق بود، صاحبان اندیشه و بزرگان قوم آن را قبول می کردند بنابراین ترک دین او از جانب اینها دلیل بر ناحق بودن آن است. این استدلال باطل است. چون اکثر آنهايي که از پذیرش حق روی می گردانند اهل ثروت و مالند. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ (سبأ: ۳۴) «ما در هیچ شهر و دیاری رسولی را مبعوث نکردیم جز اینکه ثروتمندان گفتند: ما به آنچه که شما فرستاده شده اید کافریم.»

بیشتر پیروان حق ضعفاء و فقرا هستند؛ چون تکبری ندارند که آن را وسیله اعراض قرار دهند.

به حق بودن چیزی به خاطر پیروی کردن ثروتمندان و صاحبان جاه و مقام و ناحق بودن آن به خاطر پیروی افراد ضعیف از جمله معیارهای جاهلی است و درست نیست آن را وسیلهٔ سنجش حق از باطل قرار داد. به همین مناسبت علماء فرموده اند: «الحق لا يعرف بالرجال، وإنما يعرف الرجال بالحق» [حق به وسیلهٔ مردان شناخته نمی شود بلکه مردان به وسیله حق شناخته می شوند].

مسئله بیست و ششم:

دلایل کتاب را بعد از معرفت و شناخت، به منظور موافق با آرزوهایشان تحریف نمودند

کتاب خدا را بعد از تعقل و تفهیم تحریف می کردند.

شرح:

یهودیان و مسیحیها تورات و انجیل را که کتاب خدا بودند بعد از تعقل و تفهیم تحریف کردند و این کار را با زیاد و کم کردن حرفی از کلام خدا و یا تفسیر کردن غلط انجام دادند و این کار را کردند تا کتاب خدا را با خواهشهای نفسانی خویش موافق گردانند. از این مصیبت مسلمانان نیز در امان نبوده اند. اقدام آغازین در اهل کتاب توسط اهل اهواء ایجاد شد. وقتی قادر به تکذیب و انکار نص کتاب نبودند آن را با تأویل و تفسیر بر خلاف معنای ظاهری آن تحریف نمودند.

مسلمانان همیشه از طرف اهل هوا و فرقه های گمراه در معرض این آفت قرار گرفته اند. هنگامی که به او گفته می شود ربا حرام است، می گوید: ربا غیر از آنچه چیزی است که تو فکر می کنی و تو آن را بر اساس آرزوهای خویش تفسیر می کنی. هم اکنون کسانی هستند که به مباح بودن ربا فتوا داده اند. وقتی گفته می شود این را خدا و رسول حرام کرده است. در جواب می گویند: این آن ربایی نیست که خدا و رسول حرام نموده اند. سودی که خدا و رسول حرام کرده اند همان ربای جاهلیت می باشد که تنها زیاد کردن قرض بر مدیون بود و منکر ربای معاملاتی که به آن ربا الفضل می گویند، هستند. و می گویند ربای حرام آن ربایی است که باعث هلاکت و نابودی است و اگر باعث ثروت و بهره وری گردد اشکالی ندارد.

در حدیث صحیح ربا الفضل حرام گردیده است. چنانکه در صحیحین آمده است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «الذهب بالذهب، والفضة بالفضة، والبر بالبر، والشعير بالشعير والتمر بالتمر، والملح بالملح، مثلاً بمثل، سواء بسواء، يداً بيد»^۱ (معامله کردن طلا با طلا، نقره با نقره، گندم با گندم، جو با جو، خرما با خرما و نمک با نمک باید مثل هم و به اندازه هم و به صورت نقد و دست به دست باشد). این ربا الفضل است. که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را حرام کرده است. الله تعالی می فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۲ وَاتَّقُوا اللَّهَ^۳ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ^۴﴾ (الحشر: ۷) «هر آنچه را که رسول الله صلی الله علیه و سلم برایتان آورد، قبول کنید و از آنچه شما را نهی نمود، دوری گزینید.»

۱- أخرجه البخاري (رقم: 2134، 2174)، ومسلم (رقم 1584، 1587). واللفظ له.

در میان امت یهود کسانی تورات را و در مسیحیت کسانی انجیل را تحریف کردند. در این امت نیز کسانی پیدا شدند که قرآن و سنت را تحریف نمودند و این کار را به قصد مباح کردن چیزی که خود یا دیگران بر آن بودند انجام دادند، ولی بر مسلمان واجب است که قرآن و سنت را پیروی نماید.

از جمله تحریف یهودیان این بود، هنگامی که پروردگار به آنها فرمود: ﴿وَأَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً﴾ (البقرة: ۵۸) «سجده کنان از دروازه وارد شود و آمرزش بخواهید».

یعنی گناهان ما را ببخش. ولی آنان به جای آن، گفتند: حبة في حنطة، یعنی گندم. حرف نون را زیاد کردند.

تأویل کنندگان صفات هم معنی فرموده خداوند را تغییر دادند: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ سَتَوَى﴾ (طه: ۵) «پروردگار رحمان بر عرش قرار گرفته است».

ولی آنها استوی را که به معنی قرار گرفتن است به استولی یعنی سلطه معنی کردند. لام را به آن افزودند همانگونه که یهود حرف نون را زیاد کرد.

این تحریف از نوع زیاد کردن می باشد. و در جای دیگر با کم کردن و گاهاً به وسیله معنا کردن، تحریف روی داده است. تفسیر کردن قرآن و سنت بدین گونه صحیح نیست و درهمه این موارد تحریف کلامی روی داده است.

مسئله بیست و هفتم:

تألیف کتابهای باطل و نسبت دادنشان به پروردگار عالم

خداوند متعال می فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ (البقرة: ۷۹)

«وای به حال کسانی که با دستانشان کتابهایی را می نویسند سپس می گویند این از جانب پروردگار است.»

شرح:

از جمله آفتهای یهود این بود کتابهایی را که با دست خویش نوشته بودند و پر از باطیل بود به خداوند نسبت می دادند و قصدشان از این کار دریافت پاداش از مردم، فروش آن در بازار و جمع آوری مال بود. بنابراین تألیف کتابهای گمراه کننده و ترویج آن در بین مردم حرفه و شغل یهود و کسانی از این امت که به آنها شبیه هستند، می باشد.

بر هر عالم دینی که در صدد نوشتن چیزی بر می آید واجب است تقوای خدا را داشته باشد و جز آنچه را که موافق کتاب و سنت است تألیف نکند. چون در مقابل آن کتاب که می نویسد، مسئول است. بنابراین هرگز در صدد نوشتن چیزی که موافق قرآن و سنت نیست بر نیاید. و بر اساس میل و رغبت نفسی خویش

تألیف نکند و سپس آن را به خداوند متعال نسبت دهد و به مردم بگوید که این شرع خداوند است. چون بسیار کتابها و رساله ها در این دور و زمانه نوشته می شود یا فتوای گمراه کننده به اسم اسلام صادر می شود که از جمله افعال یهود می باشد.

این هشدار برای هر مسلمانی که در صدد تألیف کتابی یا صدور فتوایی برمی آید می باشد که از حدود فرمان خداوند تجاوز ننماید، تقوا داشته باشد و حق را بنویسد، هر چند مردم به آن راضی نباشند.

مسئله بیست و هشتم:

در صورتی که حق نزد دیگران بود، آن را ترک می کردند

آنها حق را تنها هنگامی که همراه گروه خودشان بود می پذیرفتند. چنانکه می فرماید: ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا﴾ (البقرة: ۹۱) «گفتند: به آنچه بر ما نازل شده ایمان می آوریم.»

شرح:

وقتی به آنها گفته شد به آنچه بر محمد صلی الله علیه و سلم نازل شده ایمان آورید در جواب گفتند: ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا﴾ (البقرة: ۹۱) به آنچه بر موسی نازل شده ایمان می آوریم. و ﴿وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ﴾ (البقرة: ۹۱) به غیر از او کافر شدند و ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ﴾ «در حالیکه حق بود و آنچه را که آنها داشتند، تصدیق می کرد.» آری می گفتند به تورات نازل شده بر موسی ایمان می آوریم و بر انجیل و قرآن نازل شده بر عیسی و محمد ایمان نمی آوریم در حالیکه انجیل و قرآن تصدیق کننده تورات بودند.

خداوند سخنانشان را رد می نماید و می فرماید: اگر شما به آنچه بر موسی نازل شده ایمان دارید چگونه اقدام به قتل پیامبران نمودید؟ آیا بر موسی نازل شده که پیامبران را بکشید؟ چنانکه زکریا و یحیی را کشتند و تصمیم به کشتن عیسی گرفتند که خداوند عیسی را از دست آنها نجات داد و به آسمان بالا برد و حتی تصمیم به کشتن رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز گرفتند. هدف آنها کشتن پیامبران بود. چنانکه می فرماید: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (البقرة: ۸۷) «آیا هرگاه پیامبری پیش شما آمد و چیزی خلاف آرزوهای نفسانی شما را با خود داشت از پیروی او اعراض کردید. بعضی را تکذیب و بعضی دیگر را کشتید.»

چرا بعضی از پیامبران را تکذیب و بعضی دیگر را کشتید؟ چون آمدن آنها به سوی شما بر خلاف آرزوهای نفسانیتان بود. پس چگونه می گوید که بر آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم؟ این اعمال جزو کدام ایمانی است که بر شما نازل شده است؟

همچنین از جمله چیزهایی که بر شما نازل شده و در تورات بیان گردیده است، صفات محمد صلی الله علیه و سلم و بیان رسالتش می باشد؛ چرا به او ایمان نمی آورید؟ ایمان به محمد صلی الله علیه و سلم از جمله

ایمان به آن چیزهایی بود که بر ایشان نازل شده بود ولی آنها به وی کافر شدند و در همین حال مدعی ایمان به تورات بودند و می گفتند: ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا﴾ (البقرة: ۹۱) «به آنچه بر ما نازل شده ایمان می آوریم.»

این مسائل شامل کسانی هم می شود که می گویند: من از آن عالم تبعیت می نمایم در حالیکه بر او واجب است که حق را بپذیرد و برای امام، معلم و مرشد خویش چون مشایخ طریقت تعصب نداشته باشد. چنانکه حق را تنها در صورتیکه آنها بگویند، می پذیرند و این کاری باطل است چون به صورت معین در بین مخلوقات تنها اطاعت و پیروی از رسول الله صلی الله علیه و سلم واجب است و هرکس بگوید: تبعیت غیر رسول الله صلی الله علیه و سلم به صورت معین واجب است، مرتد می شود و باید از وی درخواست توبه شود. در صورتیکه حاضر به توبه نباشد، کشته خواهد شد همانگونه که شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تأیید نموده است؛ زیرا فردی را با رسول الله صلی الله علیه و سلم مساوی قرار داده است.

در نتیجه از هیچ فردی غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم واجب نیست که اطاعت و پیروی شود. در مورد ائمه و علماء نیز باید در آنچه موافق حق باشد پیروی صورت گیرد و در موارد اجتهادی که در آن دچار اشتباه شده اند نباید پیروی کرد و آنها خودشان به این امر تصریح کرده اند: "لا تأخذوا من أقوالنا إلا ما وافق كلام الرسول صلی الله علیه و سلم" [از سخنان و نظرات ما تنها آنچه را که موافق فرموده رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می باشد قبول نمایید.]

مسئله بیست و نهم:

به سخنان کسانی که به گمانشان مدعی پیروی از آنان بودند نیز عمل نکردند

آنها به سخنان گروه و طایفه خویش نیز عمل نکردند. پروردگار متعال اینگونه خبر می دهد: ﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (البقرة: ۹۱) «بگو چرا در گذشته پیامبران خدا را کشتید اگر مؤمن می باشید.»

شرح:

یهودیان ادعا می کردند که تابع آن چیزی هستند که از طرف خداوند برایشان نازل شده است، ولی دو امر باعث تکذیب آنان شد:

اول اینکه: آنها پیامبران را کشتند در حالیکه در تورات دستور به قتل پیامبران داده نشده بود بلکه در آن آمده که به آنان ایمان آوردند، تعظیم و احترام نمایند و از آنان تبعیت و پیروی کنند.

دوم اینکه: تورات دستور به تبعیت کردنشان از محمد - صلی الله علیه و سلم - را صادر کرده بود: ﴿الَّذِي تَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (الأعراف: ۱۵۷)

«کسی که او را مکتوب در تورات و انجیل می یافتند آنها را به معروف دستور و از منکر باز می دارد. پاکیها را برایشان حلال و ناپاکیها را حرام می دارد. و احکام پر رنج و مشقتی را که چون زنجیر بر گردن خود نهاده بودند از ایشان برمی دارد.»

اینها صفات پیامبر اسلام در تورات است در حالیکه به وی ایمان نیاوردند و آنچه را که پیامبران و عالمانشان گفته بودند را معتقد نشدند و به آنچه خود می گفتند نیز عمل نکردند.

مسئله سی ام:

اهل تفرقه بودند و اتحاد و اجتماع را ترک می کردند

این از جمله آیات عجیب پروردگار است! آنها وصیت و سفارش پروردگار متعال را در مورد اجتماع ترک کردند و مرتکب چیزی شدند که از آن نهی شده بودند. در نتیجه هر حزب و گروهی به آنچه نزدشان بود، شادمان بودند.

شرح:

از جمله عجایب آیات و نشانه های پروردگار این بود هنگامی که اجتماع بر سر کتاب خدا و شرع نازل شده بر رسول را ترک کردند خداوند آنها را به تفرقه، اختلاف، جنگ و قتال مبتلا گرداند طوری که به این بلا و باطیل شادمان بودند. و این کیفر آنهاست. چون هنگامی که انسان به باطل خوشحال شود آن را رها نخواهد کرد ولی در صورتیکه به آن شادمان نباشد و با حالت شک و تردید به آن بنگرد امید است که توبه نماید و برگردد. در غیر این صورت دگرگونی در او روی نخواهد داد. هرکس حق را ترک به باطل گرفتار می شود و هرکس اجتماع را رها کند کارش به تفرقه، پراکندگی، جنگ و کشتار می انجامد. کسانی را نمی یابی که در مسائل دین و دنیا با هم اختلاف نمایند مگر اینکه سرانجامش به دشمنی، بغض و کینه تبدیل می گردد. ولی کسانی که بر اساس کتاب و سنت اجتماع نمایند، الفت، محبت، کمک و تعاون را در بین آنها خواهید یافت. چنانکه چون جسد واحدی خواهند شد. پس برای محفوظ شدن راهی جز اجتماع بر کتاب و سنت نداریم و وحدت نیز تنها بر اساس تبعیت از کتاب و سنت مقدور می باشد و غیر از این جز تفرقه و عذاب به همراه ندارد.

کسانیکه مدعی اتحاد مسلمانان هستند به آنها گفته می شود: در صورتیکه شما وحدت مسلمانان را می خواهید، عقیده خویش را یکی کنید به گونه ای که همگی بر آن توحیدی قرار گیرید که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آورده است. بنابراین نباید مردم را رها کرد تا یکی گورپرست، دیگری صوفی و یکی شیعه باشد. در آغاز عقیده را یکی کنید و به لا اله الا الله چنگ زیند؛ سپس حکم به آنچه خداوند نازل کرده، برنامه خود قرار دهید. به کتاب خدا و سنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - برگردید، قوانین، انتظامات و عادات قبلی را رها کنید و در صورتیکه خواهان اجتماع و وحدت مسلمین هستید این تنها راه تحقق آن است که در غیر آن هرگز اتحاد روی نخواهد داد. مسلمانان متحد نخواهند شد مگر بر اساس توحید عقیده و وحدت مرجع که حکم به آن چیزی است که خداوند نازل کرده و وحدت رهبری همان سمع و طاعت نسبت به

والیان امور مسلمین است. این همان چیزی است که باعث اتحاد بین مسلمین خواهد شد. چنانکه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا: أَنْ تَعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَأَنْ تَتَّصِحُوا مَنْ وَلاَهُ اللَّهُ أَمْرُكُمْ»^۱ (با انجام این سه مورد خداوند از شما راضی می شود: ۱. الله را عبادت نمایید و برایش شریک قرار ندهید. ۲. به ریسمان خداوند چنگ زیند و متفرق نشوید. ۳. برای آن کس که خداوند او را سرپرست شما قرار داده، خیر خواه باشید).

مسئله سی و یکم:

دشمن دین حق و دوستدار دین باطل بودند

این هم از جمله نشانه های عجیب آنهاست که نهایت دشمنی را با دینی که به آن منتسب بودند، داشتند و آخرین حد محبت را نسبت به دین کفار، همانهایی که با آنها، پیامبرانشان و مجتبعشان دشمنی داشتند، ابراز می نمودند همانگونه که در دشمنی با رسول الله - صلی الله علیه و سلم - خود را نمایانند. پیامبری که تصدیق کننده موسی علیه السلام و تورات بود ولی آنها از کتابهای سحر که دین آل فرعون بود پیروی کردند.

شرح:

از جمله مسائل اهل جاهلیت که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - با آنها مخالفت کرد این بود که آنها با دینی که مأمور به پیروی از آن بودند دشمنی ورزیدند و دنباله رو دین دشمنانشان شدند. آنچه مشخص است این است که یهودیها معتقد به دین موسی علیه السلام بودند و فرعون و پیروانش دشمن آنها بودند که شدیدترین عذاب را بر بنی اسرائیل روا می داشتند. پسرانشان را می کشتند و زنانشان را نگهداری و در پست ترین شغلها به کار می گماشتند تا اینکه خداوند متعال موسی کلیم الله علیه السلام را مبعوث کرد و به وسیله او آنها را از دست دشمنانشان نجات داد و عزت و شرافت را نصیب آنها گرداند و دشمنانشان را ذلیل و پست و در مقابل دیدگانشان در دریا غرق کرد.

در توراتی که موسی علیه السلام از جانب خداوند برایشان آورده بود اوصاف محمد - صلی الله علیه و سلم - موجود بود که آنها را مأمور به پیروی از او کرده بود. چنانکه می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ (الأعراف: ۱۵۷) «آنانیکه پیروی می کنند از پیامبر نبی و امی که صفتش را مکتوب نزد خود در تورات و انجیل می یابند آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کند، پاکیها را برایشان حلال و ناپاکیها و پلیدیها را برایشان حرام می دارد و بار گران و مشقتهايي که بر دوش آنها بود بر می دارد.»

۱ - آخرجه مسلم (رقم ۱۷۱۵)

به خاطر شدت و سختی که آنها داشتند خداوند بر آنها سخت گرفت. پاکیهایی که بر ایشان حلال بود به خاطر کفر و عنادشان بر آنها حرام گشت که در صورت ایمان به محمد- صلی الله علیه و سلم- این سخت گیریها و سنگینی که چون زنجیری بر دست و پاهایشان قرار داشت دفع می شد ولی آنان حسادت نمودند و گفتند: چگونه ممکن است پیامبر آخرالزمان از اعراب و اولاد اسماعیل باشد؟ بلکه شایسته است که از بنی اسرائیل باشد و ممکن نیست از نسل اسماعیل علیه السلام باشد. به همین خاطر بر محمد- صلی الله علیه و سلم- و امتش حسادت کرده و به او کافر شدند. در حالیکه به رسالتش عالم بودند ولی حسادت آنها را به این کار واداشت. و از این کار به خدا پناه می بریم.

هنگامی که به محمد- صلی الله علیه و سلم- کافر شدند نتیجه آن کافر شدن به موسی علیه السلام و کتابش تورات می باشد. به همین سبب حسادت به محمد- صلی الله علیه و سلم- باعث کفرشان به توراتی شد که کتاب دینی ایشان بود. سرانجام کتاب تورات را با کتابهای سحر که دین دشمنشان؛ فرعون بود عوض نمودند. چون سحر در قوم فرعون پخش شده بود. آنها وحی نازل شده را ترک و سحری را که دشمنانشان بر آن بودند را به دست گرفتند و این از جمله امور عجیب است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: 101) «آنگاه که رسولی از جانب پروردگار به سویشان آمد که کتابشان را تصدیق می کرد بعضی از اهل کتاب، کتاب خدا را رها کرده و به آن پشت کردند گویا که نمی دانند.»

﴿كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ این همان رسولی است که صفات و برنامه ها را با خود دارد ولی آنها چون جاهلانی که چیزی در موردش نمی دانند با او رفتار کردند که علتش تکبر و عناد بود. در این آیه فرموده است که آنها نمی دانستند بلکه فرموده مثل اینکه نمی دانند ﴿كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ چون عالمی که به علمش عمل نکند عملاً چون کسی است که نمی داند؛ زیرا عمل بهره علم است هنگامی که عمل نداشت با جاهل فرقی ندارد. حتی گناه جاهل کمتر از اوست. ﴿وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ﴾ (البقرة: 102) «و آنچه را شیاطین در ملک سلیمان می خواندند را پیروی کردند.» دنبال سحر افتادند.

سحر در اصل عمل شیطان است سپس کافران در زمانهای مختلف از او به ارث بردند. چنانکه فرعون و قومش، سپس یهود آن را وارث شدند تا به جای تورات به آن عمل کنند. بنابراین سحر از قدیم موجود بوده است و کافران در دورانهای مختلف وارث آن بوده اند.

این مسئله از جمله عقوبات و کیفر عمل است. هرگاه انسان حق را رها نماید به باطل مبتلا می گردد و این یک سنت غیر قابل تغییر و تبدیل می باشد. بعضی از مسلمانان آنگاه که کتاب خدا و سنت رسولش را رها کردند، سخن دیگران را جانشین آن نمودند و علم منطق و کلام و از این قبیل مسائل را به دست گرفتند. کتاب خدا و سنت رسولش وقتی ترک شود دیگری جایش را خواهد گرفت و چون عقیده از کتاب و سنت

گرفته نشد به گرفتن عقاید از منابع علمی کفار و ملحدین اقدام کردند و این کار نتیجه آن اقدام بود. بنابراین دورانها چقدر به هم شباهت دارند.

هر کس حق را رها کند به باطل گرفتار می گردد. کسی که مذهب اهل سنت و جماعت را رها نماید دچار مذاهب و فرقه های گمراه و کسانی خواهد شد که همراه جماعت ها و احزاب گمراه به مخالفت کتاب، سنت و منهج اهل سنت و جماعت می پردازند و مبتلا به همراهی فرقه های گمراه می شود و این سنت خداوند سبحان است و باید مسلمان مواظب باشد و بداند ترک حق باعث ابتلا به باطل و عدم تبعیت اهل حق منجر به پیروی اهل باطل می شود.

مسئله سی و دوم

اگر حق پیش کسانی بود که دوستشان نداشتند به آن حق کفر می ورزیدند

اگر غیر از خودشان کسانی را که دوستشان نداشتند بر حق می یافتند به آن حق کفر می ورزیدند. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَّصْرَىٰ عَلَيَّ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ شَيْءٍ﴾ (البقرة: ۱۱۳) «یهودیان می گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می گفتند که یهود بر حق نیست.»

شرح:

این مسئله بسیار بزرگی است. اگر کسانی که دوستشان ندارند بر حق باشند به آنان کفر می ورزند. به خاطر اینکه شخصیتشان را نمی پسندند، حقشان را منکر شوند و به همین سبب آن حق را ترک می کنند. بر هر مسلمانی واجب است حق را از هر کس که بیاورد، بپذیرد. چون حق گمشده مؤمن است هر کجا بیابد آن را دریافت می نماید و چون طالب حق است آن را اگر در دست دوست و دشمن ببیند می پذیرد. اما در دین جاهلیت ملاک پذیرش حق اشخاص هستند.

مثال آن، آن چیزی است که خداوند متعال در مورد یهود و نصاری می فرماید؛ در حالیکه آنها اهل علم و دین آسمانی بودند. یهود حقی را که نصاری بر آن بود، انکار و نصاری نیز منکر حقی بودند که یهودیان با خود داشتند. چنانکه قرآن می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ الْنَّصْرَىٰ عَلَيَّ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَيَّ شَيْءٍ﴾ (البقرة: ۱۱۳) «یهودیان می گفتند که نصاری بر حق نیست و نصاری می گفتند که یهود بر حق نیست.»

چیزی که آنها را به آن وا می داشت خواهشهای نفسانی بود. چون یهودیان، نصاری را دشمن می دانستند، هر حقی را که بر آن بودند را انکار می کردند. و متقابلاً چون نصاری با یهود دشمن بود، خود را منکر هر حقی که آنها بر آن بودند می دانست. ﴿وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ﴾ (البقرة: ۱۱۳) در حالیکه آنها کتاب خدا را مطالعه و در آن مأمور به پذیرش حق بودند. ﴿كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ﴾ (البقرة: ۱۱۳)

آنها نیز که فاقد کتاب بودند به همان صورت عمل می کردند. هر طایفه، دیگری را تکفیر و منکر حقی بود که او بر آن بود.

خلاصه بر هر مسلمانی واجب است از سنت یهود و نصاری که نسبت به حقی که دیگران بر آن بودند، کفر می ورزیدند، دوری نماید. بغض هیچ کس او را وادار نکند تا حقی را که بر آن است، انکار نماید چنانکه امروز بدین صورت است. اگر گروهی و جماعتی یکی را دوست نداشته و با او دشمنی نمایند هر حقی را هم که او بر آن است، انکار می کنند. بغضشان در مورد آن عالم، آنها را بر انکار حقی که بر آن است وامی دارد. او را انکار و از او بی نیاز و تألیفات و نوارهایش هر چند حق باشد خود را از آن برحذر می دارند و اینها فقط به این سبب است که او را دوست ندارند.

ای مسلمان بر تو واجب است که حق را بپذیری هر چند پیش کسانی باشد که دوستشان نداری. و دشمنی شخصی و آرزوهای نفسانی ما مانع پذیرش حق نگردد. یک یهودی دفعه ای پیش رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آمد و گفت: شما شرک می ورزید و می گوید آنچه خدا و محمد بخواهند. در حالیکه به شما امر شده که بگوئید: «ما شاء الله وحده» آنچه فقط خدا بخواهد و مگوئید ماشاء الله و شاء محمد^۱. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - این حق را هر چند از یک یهودی بود، پذیرفت و اصحابش را به ترک آن خطا دستور داد. یکی از علماء یهود پیش رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آمد و گفت: «إن الله يطوي السماوات بيمينه، ويحمل الجبال على أصبع، والأرضين على أصبع... إلى آخر الحديث»^۲ (خداوند آسمانها را با دست راستش در هم می پیچد و کوهها را بر انگشتی و زمینها را بر انگشتی حمل می کند...) پیامبر به عنوان تصدیق خبر آن عالم یهودی آن قدر خندید تا دندانهای نیش او پدیدار گشت. و فرموده خداوند متعال نیز در همین زمینه نازل گردید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ^۳ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (الزمر: ۶۷) «آنطور که شایسته پروردگار است حق او را به جای نیاوردند زمین همگی روز قیامت در مشت اوست و آسمانها در دست راست او پیچیده می شود و او پاک و منزّه است از اینکه شریک برایش قرار دهند.»

وقتی سخن این عالم یهودی موافق حق است پیامبر - صلی الله علیه و سلم - آن را قبول و بدان شادمان می گردد.

نتیجه سخن این است که: بر مسلمانان واجب است حق را بپذیرند و آن را حمل بر دشمنی شخصی و اغراض نفسانی نگردانند و شایعاتی که در مورد بعضی از اهل حق پخش می شود او را وادار به ترک آن عالم

۱- أخرجه النسائي (7/ 10 رقم 3782)، وبنحوه عند ابن ماجه عن حذيفة بن اليان (2/ 550 رقم 2118)، وأحمد في المسند

(6/ 371-372)، والبيهقي في الكبرى (3/ 54).

۲- أخرجه البخاري (رقم: 4811، 7414، 7415)، ومسلم (2786)

و عدم بهره گیری از او نکند و حتی در صورتیکه آنچه در مورد آن عالم گویند صحیح باشد مانع از پذیرش حق از وی نمی گردد. چون حق به ذات خویش امری مقبول می باشد و باید مورد پذیرش قرار گیرد. بر هر طالب علمی لازم است که بر منهج ربانی قرار گیرد و حق را از هر کجا فرارسد بپذیرد.

مسئله سی و سوم

تناقض داشتن در اقرار و انکار

چیزی را که اقرار می کردند دین آنهاست انکار می نمودند. همانگونه که در حج بیت الله انجام دادند. پس الله تعالی می فرماید: ﴿وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ (البقرة: 130) «چه کسی از دین ابراهیم روی می گرداند؟ جز کسی که خود را به نادانی زند.»

شرح:

یهودیان ادعای پیروی از دین ابراهیم را داشتند ولی هنگامی که قبله به سوی کعبه ای که ابراهیم آن را بنا کرده بود تغییر داده شد آنها به شدت آن را انکار کردند. العیاذ بالله آنها کعبه و حج را که از دین ابراهیم بود قبول نداشتند. و از رو کردن به کعبه خودداری می کردند در حالیکه می دانستند آن حق است. کعبه ای که قبله ابراهیم علیه الصلاة والسلام بود و ابراهیم آن را بنا نهاد و در این کار مطابق دستور پروردگار عمل نمود. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ﴾ (الحج: 26) «و چون برای ابراهیم جای کعبه را مشخص ساختیم.»

و می فرماید: ﴿وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ﴾ (البقرة: 127) «و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل بنیادهای خانه را بلند می کردند.»

بنابراین، کعبه را ابراهیم علیه السلام به دستور خداوند بنا نهاد و آن را قبله قرار داد ولی یهودیان هم آن را و هم حج کردن را که جزو دین ابراهیم بود، انکار کردند در حالیکه خود را پیروی دین ابراهیم می دانستند ولی بغض آنها به محمد - صلی الله علیه و سلم - آنها را به آن انکارها واداشت.

کعبه میراث ابراهیم علیه السلام بود و در نماز به آنجا توجه می نمود. و حج و عمره از جمله دین ابراهیم علیه السلام بود. آنها خود را به دین ابراهیم منتسب می کردند در حالیکه بزرگترین شعائر دینش را انکار می نمودند. و این از جمله تناقضات عجیب آنها بود.

و مانند اینها در اسلام کسانی هستند که خود را به اسلام منتسب می کند ولی بعضی از احکامش را ترک می کنند. می گوید: من مسلمانم؛ سپس به دور گورها طواف می کند و از آنها درخواست حاجت می نماید به آنها تبرک جسته و خود را به آنها می مالد. وقتی به او گفته می شود اینکار شرک است او از کارش منصرف نمی شود بلکه کارش را ادامه می دهد و نسبت به کسی که او را نهی می کند خشمگین می گردد و این متناقض اسلامی است که خود را به آن نسبت می دهد. چگونه خود را به آن نسبت می دهد ولی با مهمترین شعار آن که توحید است مخالفت می نماید.

مسئله سی و چهارم

هر گروهی تنها خود را پاک و بی عیب می دانست

تمام گروهها خود را اهل نجات می دانستند. خداوند متعال آنها را تکذیب می کند و می فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (البقرة: 111)

«بگو دلایل خویش را عرضه دارید اگر راست می گوید.» سپس آنچه را که صحیح و درست است را بیان می دارد و می فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ (البقرة: 112)

«آری هر کس روی خود را تسلیم نمود و نیکو کار شد.»

شرح:

از جمله مسائل اهل جاهلیت این بود که هر گروهی از آنها مدعی بود بر حق است و دیگران بر باطل قرار دارند. این مسئله جزو خصوصیات یهود و نصاری و کسانی که به آنها شباهت داشتند، بود ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا﴾ (البقرة: 111) «و گفتند: جز یهود و نصاری کسی به بهشت داخل نمی گردد.»

هدایت و نجات را در یهود و نصاری منحصر کردند. نمونه آنها فرقه های گمراه می باشند. هر کدام مدعی بر حق بودن است و غیر او بر باطلند؛ هر کدام تنها خود را فرقه نجات یافته می داند که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در باره آنها خبر داده است «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً» ولكن الرسول صلی الله علیه و سلم بین العلامة الفارقة هذه الفرقة عن غيرها لما قالوا: مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «من كان علي ما أنا عليه وأصحابي»¹ (امت من به هفتاد و سه فرقه تبدیل می شوند، همگی در آتشند و تنها یکی از آنها سالم می ماند. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به ذکر علامت آن گروه نجات یافته اشاره کرد. هنگامی که از او پرسیدند: ای رسول خدا آنها چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی هستند که بر آن راهی که من و اصحاب من بر آن هستیم، قرار دارند.) و برای همین است که الله تعالی می فرماید: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (البقرة: 111) «بگو دلایل خویش را عرضه دارید اگر راست می گوید.»

یعنی بر آنچه می گوید دلیل خویش را بیاورید که مدعی هستید تنها یهود و نصاری داخل بهشت می شوند؛ زیرا ادعا بدون دلیل پذیرفته نمی شود. خداوند متعال بعد از آن می فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ﴾ (البقرة: 112) «آری هر کس روی خود را تسلیم نمود و نیکو کار شد.»

۱ - أخرجه أبو داود (5/7 رقم 4596، 4597)، والترمذي (5/25-26 رقم 2645، 2646)، وابن ماجه (4/352-353) رقم 3991، 3992، 3993)، والحديث صححه الترمذي والألباني في صحيح الجامع (رقم 1082، 1083).

﴿هُوَ مُحْسِنٌ﴾ یعنی تابع رسول الله - صلی الله علیه و سلم - باشد. کسی که دو شرط اسلام و تبعیت را داشته باشد او اهل بهشت است و اگر به آن دو شرط یا یکی از آنها خللی وارد آید هر چند مدعی بهشت باشد او اهل آتش است.

خداوند متعال که می فرماید: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ...﴾ همان منهج سالمی است که گروه نجات یافته بر آن قرار دارند. چون رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «من كان على ما أنا عليه وأصحابي» (کسانی که به مانند آنچه که من و اصحاب من بر آن هستیم، قرار دارند.) این دستور سنت و آیه هم دستور قرآن است. بنابراین هر کس خواهان بهشت می باشد روی خود را تسلیم پروردگار نماید و عملش را بر طبق سنت نیکو گرداند و از بدعتها و امورات ایجاد شده در دین که هیچ دلیل شرعی بر آنها نیست، دوری نماید.

مسئله سی و پنجم:

با انجام محرمات می خواستند به خداوند نزدیک گردند

با حالات عریان خدا را عبادت می کردند. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾ (الأعراف: ۲۸) «هنگامی که عمل زشتی را مرتکب می شدند می گفتند: ما پدرانمان را بر آن یافتیم و خداوند ما را به آن دستور داده است.»

شرح:

اهل جاهلیت با حالت عریان و لخت در مراسم حج و عمره طواف می کردند و شیطان آن را برایشان زینت داده بود. اگر کسی اهل حرم نبود و از جای دیگر می آمد نمی بایستی با همان لباس که آمده حج نماید چون چه بسا در آن لباسها خداوند را نافرمانی کرده باشد. اگر از اهل حرم کسی را می یافت که حاضر می شد به او لباس دهد تا با آن طواف کند از او می گرفت در غیر آن صورت در نزدیکیهای حرم لباسهایش را در می آورد و با حالت عریان وارد حرم می گردید. شیطان اینگونه کارشان را زینت داده بود. وقتی هم مرتکب این عمل زشت می شدند جوابشان این بود که پدرانمان را بر آن یافته ایم و خداوند ما را به آن دستور داده است. ﴿وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا﴾.

بنگرید که چگونه آشکار نمودن عورت را فاحشه گری می نامد چیزی که در نهادیت زشتی است. ولی بسیاری از مردمان در این زمان آن را پیشرفت و تمدن می خوانند.

سپس خداوند کارشان را مردود اعلام داشته و می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ (الأعراف: ۲۸) «بگو: خداوند به فحشا دستور نمی دهد.»

یعنی برای بندگانش آشکار نمودن بدن عریان را تشریح نمی نماید بلکه پوشیدن آن را واجب کرده است چون پوشیدن آن موجب دور شدن از فتنه و گرفتار نشدن به جرایم اخلاقی می گردد. و بدون علم، بر خداوند دروغ می بستند. به دو دلیل باطل استناد می کردند که یکی از دیگری باطل تر و مردودتر بود. اول اینکه:

﴿وَجَدْنَا عَلِيَّآءَ آبَاءِنَا﴾ و دومی که بزرگتر و خطرناکتر است. گفتند: ﴿وَاللَّهِ أَمْرًا بَاطِلًا﴾. بر الله تعالی دروغ بستند اما خداوند سخنانشان را رد نمود و فرمود: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ ط اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف: 28) «خداوند به فحشا و پلیدی دستور نمی دهد آیا چیزی از گفتارتان را به خداوند نسبت می دهید که نمی دانید؟» جاهلانه و بدون علم چیزی را به خداوند نسبت دادن، خطای بسیار بزرگی است. سپس پروردگار متعال چیزی را که از آن نهی نموده بیان می دارد: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾ (الأعراف: 33) «بگو پروردگار من فحشاهای آشکار و پنهان را حرام کرده است.»

فواحش جمع فاحشه است و به گناهی گفته می شود که در نهایت زشتی باشد. لختی و کشف عورت یکی از مصادیق آن است. ﴿وَأَن تَشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ (الأعراف: 33) «و برای اینکه چیزی را شریک خداوند گردانید دلیلی نازل نکرده است.» یعنی حج و برهان. بنابراین پروردگار برای اهل شرک هیچگاه حجت و دلیل صادر نکرده است بلکه حجت را بر اهل توحید نازل و از شرک نهی نموده است. ﴿وَأَن تَقُولُوا عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف: 33) «چیزی را که نمی دانید به خداوند نسبت ندهید.»

از روی جهل چیزی را به خداوند نسبت دادن از شرک اکبر است. از آن جمله می توان به این مورد اشاره کرد که گفتند: خداوند به لختی و کشف عورت دستور داده است. بنابراین آنهایی که بدون هیچ دلیلی از قرآن و سنت، چیزی را حلال یا حرام می کنند باید خود را از آن برحذر دارند.

تا آنجا که خداوند سبحان دستور می دهد: ﴿يَبْنَیْ ءَادَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ﴾ (الأعراف: 31) «در وقت انجام نماز عورت هایتان را بپوشانید.»

که طواف کردن در مسجد الحرام از جمله آن است و باید در آن حالات خود را با پوشیدن لباس زینت داد.

دلیل ما این است که: اهل جاهلیت برای اینکه به خداوند نزدیک گردد عورتهای خویش را آشکار می کردند و آن را عبادت می دانستند که آن از جمله فاحش ترین دروغ ها و بهتانهاست. العیاذ بالله! و از همین آیه تحریم آشکار نمودن عورت را به صورت مطلق دریافت می شود مگر در موارد ضروری چون معالجه کردن و یا بین زن و شوهر. که در غیر این دو حالت هرگونه ظاهر نمودن عورتهای به شدت حرام است چون انسان را به سمت فاحشه گری و گناه می کشاند. شیطان دانسته که لختی، انسان را به سوی زنا و لواط سوق می دهد. به همین خاطر مردم به آشکار نمودن عورتهای ترغیب می کند و آن را پیشرفت، ترقی و تمدن می نامد. از پوشیدن لباس باوقار فرار می کنند و می گویند این عقب گرد، تقلید کورکورانه و ارتجاع است.

آنچه که این روزها در مورد حجاب در روزنامه ها، مجلات و رسانه ها گفته می شود و صاحبان حجاب و پوشش اسلامی را مسخره می کنند احتیاج به توضیح ندارد. ولی این کارها به اهل ایمان نمی تواند ضرری برساند. هنگامی که به دینشان چنگ زده اند و بدان متمسک هستند.

مسئله سی و ششم:

به واسطه تحریم حلال و حلال نمودن محرمات به خداوند نزدیک شدن

همانگونه که به واسطه شرک عبادت می کردند هدف آنها از تحریم نمودن حلال نیز عبادت بود.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که بوسیله حرام نمودن واجبات خداوند او را عبادت می کردند. چنانکه شنیده ایم آنها پوشیدن عورت‌هایشان را در هنگام طواف کردن حرام می دانستند چنانکه در مورد مشرکان گذشت. وضعیت یهود و نصاری نیز از این بهتر نبود. نصاری بسیاری از پاکیزگی را بر خود حرام کرده بودند و یهودیان نیز آنچه را که خداوند بر آنها حرام کرده چون ربا خواری، مال مردم را به ناحق خوردن، را برای خود حلال می دانستند. مشرکین نیز بسیاری از حیوانات را بر خود تحریم نموده بودند که از جمله آنها می توان به بحیره^۱، سائبه^۲، و صیله^۳ اشاره نمود و بر بسیاری از حیوانات این نامها را نهاده بودند و آن را برای بهره مندی بتها بر خود حرام کرده بودند. خداوند متعال مؤمنان را از این کارها نهی کرده و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (المائدة: 87) «ای کسانی که ایمان آورده اید پاکیزگی را که خداوند برایتان حلال نموده بر خود حرام نکنید که خداوند متجاوزین را دوست ندارد.»

مؤمن با تحریم نمودن آنچه خداوند حلال نموده بر خود سختگیری نمی نماید. سهل انگار نیست و محرمات را بر خود مباح نمی داند بلکه فردی معتدل و میانه رو است. حرام نمودن حلال و برعکس حلال نمودن حرام جزو دین جاهلیت است. هیچ احدی حق تحلیل و تحریم را بدون اذن پروردگار ندارد و امور خویش را باید به کتاب و سنت مستند کرد. اگر آن را برای خود عبادت هم بنامد؛ چنانکه مسیحیت، رهبانیت را و مشرکین طواف کردن با حالت عریان را عبادت می دانستند آن وقت خداوند را با آن چیزی که او تشریح نموده عبادت می کردند. خداوند را به وسیله معاصی عبادت می کردند و با آن معصیت‌ها به خداوند تقرب می جستند در حالیکه شریعت همچون اجازه ای را نداده است.

این مسئله ای بسیار خطیر و مهمی است که در قدیم و جدید موجود بوده است. کما اینکه در جاهلیت به وسیله شرک خدا را عبادت می کردند. این مسئله از آن نیز بزرگتر است. چون کسانی که به دور گورها طواف می کنند و برایشان قربانی و نذر می نمایند، همانند مشرکین می گویند: این تقرب جستن به پروردگار

۱ - ماده شتر یا گوسفندی که در جاهلیت هرگاه ده شکم می زاید گوش او را شکافته و او را رها می کردند تا آزادانه بچرد و خوردن گوشتش را حرام کرده بودند. (مترجم)

۲ - شتری که اولاد اولاد خود را دریابد یا آنکه ده شکم ماده زاییده باشد، سوار آن نمی شدند و او را رها کرده بودند تا آزادانه بچرد. (مترجم)

۳ - ماده شتری که ده شکم پی یکدیگر بزاید.

است. چنانکه می گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: ۳) «ما آنها را عبادت نمی کنیم جز اینکه ما را به خداوند نزدیک گردانند.»

﴿هَتُوْلَآءِ شَفَعْتُوْنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸) «آنها نزد خداوند برایمان شفاعت می کنند.»

این جملات را مشرکین قبل از اسلام هم می گفتند. و معاصرین نیز که به اسلام نسبت داده می شوند، می گویند این کارها با واسطه گری این صالحان که وسیله تقرب به خداوند هستند، انجام می گیرد. آنها اهل شفاعت هستند و برای ما شفاعت می کنند و ما را به پروردگار نزدیک می گردانند.

مسئله سی و هفتم:

غیر از پروردگار، علماء و عابدان خویش را رب خود قرار دادند

علماء و عابدان خویش را رب خود قرار دادند و این طریق عبادتشان بود.

شرح:

خداوند متعال در مورد یهود و نصاری می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾ (التوبة: 31) «غیر از خداوند متعال علما و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را رب و پروردگار خود قرار می دادند. در حالیکه به آنها دستور داده شده بود تنها معبود واحد را عبادت کنند.»

احبار، علماء بودند و رهبان، زاهدان اند. یهودیان و مسیحیها با پیروی کردن احبار و رهبان خویش با معصیت نمودن الله تعالی عبادت وی را انجام می دادند. علماء و زاهدان، حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می کردند. یهود و نصاری در این مسائل آنها را اطاعت و این را هم عبادت می دانستند. چون می گفتند اطاعت عالمان دینی واجب است.

اطاعت کردن عالمان دینی وقتی درست است که اطاعت آنها، اطاعت خداوند را به دنبال داشته باشد. اما اگر اطاعتشان موجب نافرمانی پروردگار باشد، درست نیست. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۱ (در نافرمانی کردن خداوند نباید از هیچ مخلوقی اطاعت نمود).

بنابراین اگر فردی هرچند از عالمترین و زاهدترین بندگان خداوند باشد در صورتی که دستوراتش موافق حق نباشد برای ما اطاعتش جایز نیست. هرکس آنها را پیروی نماید و بداند که آنها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کرده اند؛ آنها را رب خویش قرار داده است. در چنین حالتی آنها را شریک خداوند سبحان کرده چون حلال کردن و حرام نمودن امور حق خداوند متعال است و هیچ فردی این حق را ندارد که از پیش خود چیزی را حلال و یا حرام و یا امری را تشریح نماید مگر اینکه از قرآن و سنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - دلیلی ارائه نماید. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ

۱- أخرجه أحمد في المسند (1/131) وصححه الألباني في صحيح الجامع (رقم: 7520)

اَلْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ اَلْكَذِبَ ۚ اِنَّ الَّذِيْنَ يَفْتَرُوْنَ عَلَى اللَّهِ اَلْكَذِبَ لَا يُفْلِحُوْنَ ﴿۱۱۶﴾
 مَتَّعٌ قَلِيْلٌ وَهَمٌّ عَدَابٌ اَلِيْمٌ ﴿۱۱۷﴾ (النحل: ۱۱۶-۱۱۷) «چیزی را که زبانتان به دروغ بیان می دارد حلال یا حرام
 اعلام نکنید و در این کار به خداوند افترا نبندید. هر کس بر خدا افترا بنهد رستگار نمی شود، بر ایشان بهره
 اندکی در دنیا و عذابی دردناک در آخرت خواهد بود.»

بنابراین عالمان دینی را به طور مطلق در صواب و خطا نباید اطاعت کرد. بلکه اگر سخن آنها موافق حق
 بود از آنها پیروی خواهیم کرد ولی از خطا و اشتباه آنها دوری می جوئیم. هر کس از خداوند اطاعت نماید
 باید از وی پیروی کرد و هر کس که معصیت کند نباید از وی اطاعت نمود و در خطا از هیچ کس نباید
 اطاعت شود. و دین حق، جز این نیست.

اگر کسی از عالمی در مسئله ای پیروی کند که آن عالم در آن دچار اشتباه شده است در صورتیکه از آن
 خطا اطلاع نداشته باشد، چنان فردی معذور است. اما کسی که می گوید در صورت اشتباه، خطا بر عهده آن
 عالم است، صحیح نیست و این دلیل در روز قیامت نفعی به حال کسی ندارد. چون هر کس بار خویش را به
 دوش می کشد. هیچ فتوایی قابل اعتماد نیست مگر اینکه به کتاب خدا و سنت رسول الله - صلی الله علیه و
 سلم - مستند باشد. سپس هر کس دانست که آن فتوا دلیل ندارد بر او حرام است آن را قبول کند ولی کسی که
 این را نداند، عذر دارد اما در هر صورت تحقیق و بررسی واجب است آن را ترک نماید.

مسئله سی و هشتم:

نسبت به اسماء و صفات پروردگار کفر ورزیدن

صفات خداوند را انکار می کردند همانگونه که الله تعالی می فرماید: ﴿لٰكِنَّ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيْرًا
 مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ﴾ (فصلت: ۲۲) «شما گمان کردید که خداوند بیشتر آنچه را که انجام می دهید نمی داند!»

شرح:

منظور از صفات، صفتهایی است که خداوند صاحب عزت و جلال برای خود ثابت کرده است و معنی
 الحاد در لغت این است که از استقامت عدول کند ولی منظور از آن در اینجا انحراف از صفات پروردگار که
 از جمله آن، نفی کردن است، میباشد. بنابراین نفی کردن صفات، الحاد و منحرف شدن از حق است. اهل
 جاهلیت در صفات الله تعالی ملحد بودند بدین معنی که آن را انکار کرده و از خداوند نفی می کردند. دلیل
 برای این گفته، فرموده خداوند متعال در قرآن است: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُوْنَ اَنْ يَّشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا
 اَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُوْدُكُمْ وَلٰكِنَّ ظَنَنْتُمْ اَنَّ اللّٰهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيْرًا مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ﴾ (فصلت: ۲۲) «از اینکه گوش، چشم
 و پوستهایتان بر شما شهادت دهند پوشیده نمی داشتید و گمان می کردید خداوند بسیاری از آنچه را انجام می
 دهید، نمی داند.» از آنجا که گمان می کردند پروردگار بسیاری از کارهایشان را نمی داند، صفت علم را از او
 نفی کردند.

این آیه شاهد بر این است که علم صفت بزرگی از صفات خداوند متعال است که بر همه موجودات عالم آگاهی دارد و چیزی از اعمال بندگانش بر وی پوشیده نیست. ﴿يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾ (تغابن: 4) «آنچه در آسمانها و زمین است، و آنچه را که پنهان و آشکار می کنید، می داند.»

هر آنچه بوده و یا خواهد شد را می داند و علم او به آنچه که نبوده و چگونه خواهد بود تعلق می گیرد. علم خداوند بر همه چیز احاطه دارد و هر کس گمان کند که خداوند بعضی از اعمال بندگان را نمی داند او در صفات پروردگار دچار الحاد شده و منکر صفت علم خداوند گردیده است. سپس پروردگار متعال می فرماید: ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَأَكُمْ﴾ (فصلت: ۲۳) «این ظن و گمانی که نسبت به پروردگار داشتید موجب هلاکت شما گردید.»

﴿أَرْدَأَكُمْ﴾ یعنی شما را به پستی انداخت که همان هلاکت است. ﴿فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخٰسِرِينَ﴾ (فصلت: ۲۳) «در زمره زیانمندان قرار گرفتید.»

این آیه ما را راهنمایی می کند به اینکه هر کس صفتی از صفات پروردگار را انکار نماید به اهل جاهلیت شبیه است و به عذاب شدیدی تهدید شده است. بنابراین نفی کنندگان صفات از فرقه های جهمیه، معتزله، اشاعره و ماتریدیه این خصوصیات زشت را از اهل جاهلیت به ارث برده اند به همین دلیل به عذاب شدیدی تهدید شده اند. چون نسبت به خداوند ظن و گمان بدی داشته اند.

از جمله الحاد در صفات، تأویل کردن و آن را از معنای صحیحش خارج نمودن است. چنانکه استواء را به استیلاء و سلطه، و ید را به قدرت معنی کرده اند. همچنین از جمله الحاد این است که معنای آن را منحصر به خدا بدانند و معنایی که نصوص بر آن دلالت دارند را انکار نمایند.

مسئله سی و نهم:

الحاد و انکار اسماء پروردگار متعال

منکر اسماء خداوند بودند. چنانکه الله صاحب عزت و جلال می فرماید: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ﴾ (رعد: 3) «آنها به رحمان کافر بودند.»

شرح:

اهل جاهلیت در اسماء الهی دچار الحاد شده بودند همانگونه که در صفات نیز به این وضعیت دچار بودند. آنها اسماء پروردگار را نفی می کردند. چنانکه می فرماید: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ﴾ (رعد: 3) آنها به رحمان که یکی از اسماء خداوند می باشد، کافر بودند.

هنگامی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - خواست در حدیبیه بین خود و مشرکین قرارداد صلح انعقاد نماید؛ سهیل پسر عمرو آمد و گفت: بیا و بین ما و خودت قراردادی بنویس. رسول الله - صلی الله علیه و سلم -

نویسنده را صدا زد. آنگاه فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم» سهیل گفت: «أما الرحمن فوالله ما أدري ما هو»^۱ (قسم به خدا که من نمی دانم رحمان چیست.) گفتند ما رحمان را نمی شناسیم و تنها رحمانی که می شناسیم در یمامه است. و قصدشان مسیلمه بود که خود را رحمان نام نهاده بود. الله تعالی این آیه را نازل نمود: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾ (الرعد: ۳) «به آنانی که به رحمان کافر بودند بگو که او پروردگار من است. هیچ معبود به حقی جز او نیست. بر او توکل می کنم و بازگشتم به سوی اوست.»

آنگاه که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در مکه نماز می خواند و دعا می کرد، می فرمود: یا الله یا رحمان. مشرکین می گفتند: به این مرد بنگرید. گویی معبود واحدی را می پرستد در حالیکه از هر دو؛ الله و رحمان، درخواست می کند و معبودان او دو خدا هستند. خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾ (الإسراء: ۱۱۰) «بگو الله یا رحمان را به فریاد بخوانید. هر کدام را که می خواهید بخوانید زیرا برای خداوند نامهای نیکوست.» اسامی پروردگار بسیارند. تعدد اسماء دلالت بر تعدد صاحبان نامها نمی کند بلکه به عظمت صاحبی اشاره دارد که دارای این نامها است.

دلیل بر این مدعی این است که: مشرکین منکر اسمهای خداوند بودند. بنابراین در بین طایفه و فرقه های گمراه چه آنها که مانند جهمیه منکر اسمهای پروردگارند و یا چون معتزله در عین اثبات الفاظ منکر معانی آن هستند و یا به مانند اشاعره بعضی از صفات را تأیید و بعضی دیگر را انکار می کنند؛ همگی وارث اهل جاهلیت هستند. خداوند برای اثبات اسماء خویش می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ (الأعراف: ۱۸۰) «و برای خداوند نامهای نیکوست. با آن نامها خدا را بخوانید.» و می فرماید: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ

الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾ (طه: ۸) «الله، که هیچ معبود بر حقی جز او وجود ندارد، دارای نامهای نیکوست.»

آری دارای نامهای نیکوست. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ»^۲ (به واسطه هر اسمی که از آن توست، اسمی که خود را به آن نامیده، یا به یکی از مخلوقات آموخته، یا در کتابت آن را نازل نموده، یا در علم غیبی که نزد توست برگزیده ای، درخواست می کنم.) اسمهای پروردگار زیادند که بعضی از آنها را در کتابش نازل فرموده است از آن جمله می توان به الرحمن، الرحيم، الحكيم، الرؤوف، التواب، الغفار و ... اشاره نمود.

۱ - أخرجه البخاري (رقم 2731، 2732)

۲ - أخرجه أحمد في المسند (1/391)، والحاكم (2/189 رقم 1920)، وابن حبان في صحيحه (2/160 رقم 968)، وصححه الشيخ أحمد شاكر (حديث رقم: 37129، والألباني في الصحيحه (رقم 198).

الله تعالی در آخر سوره حشر می فرماید: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٢٤﴾ (الحشر: ۲۲-۲۴)

در این آیات خداوند متعال خود را به اسمهای متعددی نام می برد. آری نام های نیکو برای اوست. واجب است به اسماء پروردگار ایمان داشته باشیم. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در حدیث صحیح می فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱ (پروردگار نود و نه اسم دارد هر کس آنها را شمارش نماید داخل بهشت می شود). دلایل بر اسماء پروردگار بسیارند و هرکس به آنها ایمان نیاورد به پروردگار ایمان نیاورده است.

مسئله چهارم:

انکار پروردگار پاک و منزّه

همانگونه که قوم فرعون آن را تعطیل کردند.

شرح:

تعطیل در اصل خالی کردن چیزی است. وقتی مکانی را خالی می کنند می گویند: "عطل المكان" و هنگامی که زنی را ببینند که زینت آلات بر او نیست می گویند: "امرأة عاطل". بنابراین تعطیل یعنی خالی شدن از غیر خود است.

در اینجا مقصود از تعطیل، خالی کردن هستی از خالق است. یعنی این جهان آفریننده ای ندارد و بطور طبیعی و خود به خود به وجود آمده است. فرعون پیشوای تعطیل کنندگان می گوید: ﴿يَتَأْتِيهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ

لَكُمْ مِّنْ إِلَهِ غَيْرِي﴾ (القصص: ۳۸) «ای بزرگان قوم برای شما معبود و خدایی جز خود سراغ ندارم.»

این جملات را به خاطر سرکشی و مقابله ابراز می کرد. در آیه دیگر می خوانیم: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمَنُنُ ابْنَ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ﴾ ﴿٣٦﴾ أَسْبَبَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ كَذِبًا﴾ (الغافر: ۳۶-۳۷) «ای هامان برایم کاخی بساز به این راهها برسم؛ راههای آسمان که از طریق آن به خدای موسی اطلاع یابم ولی من هر آینه او را دروغگو می بینم.»

﴿فَأَوْقَدْ لِي يَهْمَنُنُ عَلَىٰ الطِّينِ فَأَجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لِأَظُنُّهُ مِنْ كَذِبِ بْنِ﴾ (القصص: ۳۸) «ای هامان بر گل برایم آتش افروز (آجر بساز) و کاخی را برایم بنا کن تا بلکه بتوانم از معبود موسی اطلاع یابم. به گمان من او از دروغگویان است.» این تعطیل است.

۱ أخرجه البخاري (رقم 2736)، ومسلم (رقم 2677).

فطرتها و عقلها بر دروغ بودن این اندیشه دلالت می کند چون ممکن نیست مخلوقی بدون خالق و فعلی بدون فاعل ایجاد شود همانگونه که می فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ (الطور: ۳۵-۳۶)

«آیا از هیچ آفریده شده اند یا خود آفریدگار خودشان هستند. آیا آسمانها و زمین را خلق کرده اند. بلکه ایشان یقین ندارند.» آنها جوابی ندارند چون غیر خود را خلق نکرده اند و آفریننده خود نیز نیستند، بدون خالق هم آفریده نمی شوند. بنابراین باید خالقی باشد و چاره ای جز این نیست. اما آیا آنها می توانند آن خالق باشند؟ آیا خود را آفریده اند؟ آیا بتها و معبودهای آنها چیزی از آسمانها و زمین را خلق کرده اند؟ عقل و فطرت این گفته ها را انکار می کند.

مسئله چهل و یکم:

خداوند را به وسیله صفات ناقص توصیف کردن

مسائلی چون تولد، احتیاج و خستگی را به خداوند نسبت می دادند در حالیکه عبادانشان را از آن مبرا می دانستند.

شرح:

نقایص ضد کمالات می باشد و نسبت دادن آن به خداوند متعال به معنی نفی خالقیت پروردگار متعال است. مثلاً نسبت دادن فرزند به او موجب اثبات احتیاج برای اوست. چون پدر به فرزند محتاج است و او به آن تشبیه می شود. یهود، عزیر را و مسیحیان، مسیح را فرزند خدا می دانستند. مشرکین عرب معتقد بودند که ملائکه دختران خداوند هستند. در حالیکه مسیحیان عابدان خویش را از اولاد و همسر منزه می کردند. چون این موارد را در حق آنها نقص می دانستند ولی خداوند را از آنچه عابدان خویش را از آن منزه می نمودند، تنزیه و پاک نمی کردند. مشرکین عرب نیز برای خود دختر را نمی پسندیدند ولی در همان حال آن را به خداوند نسبت می دادند. آری چیزی را که برای خود عیب و نقص می دانستند برای خداوند اثبات می کردند: ﴿وَجَعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ ۚ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾ (النحل: ۵۷) «دختران را برای خداوند قرار می دادند در حالیکه خداوند از آن پاک و منزه است و هرچه را بخواهند برای خود قرار می دهند.»

گویند یکی از علمای مسلمین نامه ای برای یکی از پادشاهان روم می برد وقتی بر او داخل می شود به او می گوید: زن و فرزندان چگونه اند؟ حاضران در مجلس خشمگین می شوند که چرا رئیسشان را اینگونه توصیف می کند که او دارای زن و فرزند است؟ آن مسلمان -رحمه الله- به آنها می گوید: شما ریستان را از زن و اولاد منزه می کنید در حالیکه آن را به خداوند مقتدر نسبت داده و تنزیهش نمی کنید؟ در مقابل چیزی نگفتند بلکه بسیار خجالت کشیدند.

مسئله چهل و دوم:

شریک قرار دادن برای الله تعالی در پادشاهی

در حکومت و پادشاهی برای خداوند شریک قائل بودند همانگونه که مجوسیان زرتشتی به آن معتقد بودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی، عقیده به شرک در ملک و پادشاهی بود چنانکه مجوسی که یکی از اقوام جاهلی هستند، چنان باوری داشتند. در مورد آنها باید گفت: مجوسیان در سرزمین فارس زندگی می کردند و آتش را عبادت می نمودند. معتقد بودند این جهان دو خالق و آفریننده دارد که شامل نور و ظلمت می باشد. پروردگار نور، خویبها و پروردگار ظلمت، بدیها و شرور را می آفریند. به همین خاطر آنها را ثنوی یعنی دو گانگی نامیدند و این شرک در ربوبیت است. از جمله مذهبشان، جایز بودن نکاح با محارم می باشد و همچنین مشارکت در مال و همسران جزو عقاید آنها بود. بنابراین برای فرد، مالکیت خصوصی قائل نبودند. در زنان و مال با همدیگر مشارکت می کردند. در دوران معاصر کمونیستها نیز بر این نوع اشتراکیات در مال و زن تأکید می ورزند.

این مذهب باطل و مردود است. که نقض کننده همه دینها و فطرتهاى سالم است. پس خالق هستی، آفریننده ای واحد و بی نیاز است که نمی زاید و زاییده نمی شود و هیچ کس و هیچ چیز همانند او نیست. او مالکیت فردی و خصوصی را مباح و نکاح محارم را تحریم کرده است.

مسئله جهل و سوم:

منکر مقدرات بودند و قدر خداوند را انکار می کردند (منکر قدر بودند).

شرح:

معنی قدر این است که خداوند متعال هر چیزی را قبل از وقوعش می داند و اندازه گیری می کند و آن را در لوح محفوظ نوشته است، آنگاه تصمیم به خلق نمودن می گیرد و آن را ایجاد می نماید. ایمان داشتن به آن واجب است و یکی از ارکان ایمان می باشد. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «الإیمان أن تُؤمن بالله وملائکته وکتابه ورسله والیوم الآخر وتؤمن بالقدر خیرہ وشره»^۱ (ایمان این است که به الله، ملائکه، کتابهای آسمانی، پیامبران، روز آخرت و قدر چه خیر، چه شر، مؤمن باشید).

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (القمر: 49) «ما هر چیز را به اندازه معلوم و

مقرر آفریدیم.»

قدر از جمله افعال پروردگار است. هیچ چیز در ملک او بدون تقدیر و خواست او به وجود نمی آید و این بدان سبب است که به واسطه علم ازلی که همیشه به آن موصوف می باشد آنچه را که بوده و خواهد شد، می داند. سپس آن را در لوح محفوظ نوشته است. چنانکه می فرماید: ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا

۱- أخرجه البخاري (رقم 50)، ومسلم (رقم 10).

فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا ﴿٢٢﴾ (الحديد: ٢٢) «هیچ مصیبتی در زمین یا در وجودتان روی نخواهد داد مگر اینکه قبل از وقوع آن را در کتابی نوشته شده است.»

﴿إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ ﴿٢٢﴾ (الحديد: ٢٢) «این کار بر خداوند آسان است.»

رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «واعلم أنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ وَأَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ»^۱ (بدان آنچه که باید به تو نرسد، نمی رسد و آنچه که باید به تو برسد حتماً رسیدنی است).

«رُفِعَتْ الْأَقْلَامُ وَجَفَّتِ الصُّحُفُ»^۲ (قلم ها از نوشتن برداشته شده و جوهرها بر صفحه ها خشک شده اند).

بنابراین هیچ چیزی بدون اراده و خواست خداوند به وجود نمی آید و هیچ موجودی بدون آفرینندگی او

ایجاد نمی گردد. ﴿اللَّهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ ﴿الزمر: ۶۲﴾ «خداوند خالق همه چیز می باشد.»

خیر و شر را خلق نموده و خوبی و بدی را تقدیر کرده است.

مراتب ایمان به قدر عبارتند از:

۱. ایمان به اینکه خداوند همه چیز را می داند.
۲. خداوند همه چیز را در لوح محفوظ نوشته است.
۳. هر چیز را خداوند بخواهد در این جهان بوجود می آید. بنابراین هیچ چیز بدون خواست و مشیت او روی نخواهد داد.

۴. باید به اینکه خداوند خالق و آفریننده هر چیز است و بر آن وکیل و نگهبان می باشد، ایمان داشت. این ایمان به قدر بود. اما در جاهلیت قدر را انکار می کردند. دلیل برای آن سه آیه زیر در قرآن می باشد:

﴿سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِن شَيْءٍ﴾ ﴿الأنعام: ۱۴۸﴾

«کسانی که مشرک شدند به زودی می گویند: اگر خدا می خواست ما و پدرانمان شرک انجام نمی دادیم و چیزی را حرام نمی کردیم.»

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ خَلَقْنَا وَلَا حَرَمْنَا مِن دُونِهِ﴾

﴿النحل: ۳۵﴾

«مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست ما و پدرانمان غیر او را عبادت نمی کردیم و بدون فرمان او چیزی را حرام نمی نمودیم.»

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ ﴿الزخرف: ۲۰﴾

«اگر خداوند رحمان می خواست ما آنها را عبادت نمی کردیم.»

۱ - أخرجه أبو داود (5/ 51-52 رقم 4699، 4700)، وابن ماجه (1/ 59-60 رقم 77).

۲ - أخرجه أحمد (1/ 293) وصححه الشيخ أحمد شاكر (رقم 2669) وكذا الشيخ الألباني في صحيح الجامع (رقم 7957).

علماء در تفسیر این آیات دو قول و نظر دارند:

اول اینکه: منظورشان از اینکه گفتند: ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ﴾ (الأَنْعَام: ۱۴۸) «اگر خدا بخواهد».

نفی قدر بود و اظهار می داشتند اگر خدا می خواست و اراده داشت ما این کارها را انجام نمی دادیم. و با این گفته قدر را انکار می کردند. چون خودشان را در انجام کارها مبرا از اراده و خواست خداوند می دیدند و افعال و کارها را به طور مستقل به خود نسبت می دادند و این مسئله دقیقاً مانند مذهب معتزله است؛ زیرا آنها نیز می گفتند: خداوند در کفر و ایمان و خیر و شر انسانها هیچ اراده ای ندارد؛ بلکه آن کار بشر است. بنابراین معتزله همان سخنان اهل جاهلیت را تکرار می کردند.

دوم: مقصودشان از این سخن ﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا﴾ «اگر خدا می خواست ما مرتکب شرک نمی

شدیم».

این بود که الله تعالی از کار ما راضی است چون اگر راضی نبود ما را رها نمی کرد تا آن را انجام دهیم، بنابراین آنها برای جواز کفرشان معتقد به قدر بودند و آن کار را تا آنجا ادامه دادند که بگویند: این کار اطاعت پروردگار است. چون خداوند می خواهد و ما هم خواست و تقدیر او را اطاعت می کنیم.

قول دوم که همان استدلال به قدر برای افعال و اعمال قبیحشان بود همان قول جبریه می باشد که آنها قدر را اثبات خوب بودن اعمال قبیح خویش می دانستند و به آن استناد می کردند و اظهار می داشتند انسان بر اعمال خویش مجبور است. بنابراین جبریه نیز وارث اهل جاهلیت در کفرشان هستند.

با این حال آیه باید بر یکی از این دو معنی دلالت کند. یا قدر را نفی می نمایند و یا آن را اثبات ولی بر علیه خداوند به آن استناد می جویند. پروردگار متعال سخنان آنان را رد می کند و می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا﴾ (الأَنْعَام: ۱۴۸)

«بگو آیا از آن علمی نزد شماست تا به ما نشان دهید؟» یعنی دلیل اینکه خداوند این کفر را اراده نکرده است، چیست؟

در مورد تفسیر دوم باید گفت: دلیل شما در اینکه خداوند به اعمال کفریات، شرکیات و کارهای زشت

شما راضی است چه می باشد؟ دلیل شما چیست که می گوید خداوند از آن راضی است؟ ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿۱۴۸﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ ﴿۱۴۹﴾ فَلَوْ شَاءَ لَهَدْنَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (الأَنْعَام: ۱۴۸-۱۴۹)

«آیا علم و دانشی دارید تا آن را به ما نشان دهید. شما در این کار از ظن و گمانتان پیروی می کنید و جز

افرادی دروغگو چیزی بیش نیستید. بگو خداوند حجت را تمام کرده و اگر می خواست همه را یکجا هدایت می کرد.»

خداوند هر کس را بخواهد هدایت و هر کس را بخواهد گمراه می کند و حکمت آن را خودش می داند. می داند که چه کسی استحقاق هدایت و چه کسی مستحق گمراهی است. هدایت را جز در جایی که لایق به آن است قرار نمی دهد و همچنین اگر خداوند به کارشان راضی بود پیامبران را برای انکار شرک و امر به توحید مبعوث نمی کرد. ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطُّغُوتَ﴾ (النحل: ۳۶) «در هر امتی رسولی را مبعوث نمودیم که الله را عبادت نمایند و از طاغوت دوری جویند.»

اگر خداوند راضی به عبادت طاغوت و کفر و شرک بود چنانکه شما گمان دارید، نمی بایست رسولان پروردگار از آن نهی کنند. و این ما را راهنمایی می کند که خداوند به کفر، شرک، معاصی و خلافکاریهای بشر راضی نیست و آنها را مبعوض و ناپسند می داند.

همچنین در سوره زخرف نیز نظراتشان را مردود می نماید: ﴿مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾ «آنها به آن علم ندارند تنها اهل دروغ و تخمین و گمانند.» و می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا﴾ (الأنعام: ۱۴۸) «بگو آیا از آن علمی نزد شماست تا به ما نشان دهید؟»

آنها چیزی را که علم نداشتند به خداوند نسبت می دادند و این مسائل از جمله اموری هستند که بدون دلیل نباید در موردشان سخن راند و باید از کتاب خدا و سنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - دلیل آورد و در آن بر عقلا و افکار و اندیشه ها اعتماد نکرد.

مسئله چهل و چهارم

تقدیر خداوند را علت کفر خویش پنداشتن و خود را معذور دانستن

دلیل کافر بودنشان را تقدیر خداوند می دانستند.

شرح:

استناد به قدر را برای خود حجت می پنداشتند و نتیجه می گرفتند که آنها در انجام کفر و معاصی معذورند و تقدیر خداوند را دلیل آن می دانستند. اما خداوند متعال آنها را بدون دلیل و حجت رها نکرد؛ چون اختیار، قدرت و اراده را به آنها بخشیده بود؛ او راه خیر و بدی را برایشان بیان داشته و توانیهای لازم برای انجام و یا ترک آن را هم به آنها عنایت فرموده و آنها را در گفته هایشان مجبور نکرده بود. همچنین اعلام نموده که راضی نیست بندگان کفر انجام دهند. چنانکه می فرماید: ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ (زمر: ۷) «راضی به کفر بندگان نیست.»

هر چند آن را تقدیر و اراده نموده است. رضایت لازمه تقدیر نیست. خداوند کفر را مقدر، ولی به آن راضی نیست. به خاطر حکمتی که خداوند سبحان دارد امور ناپسندی را تقدیر نموده تا بین آنها تمیز حاصل شود. صادق و دروغگو، مؤمن و کافر، منافق و مؤمن درست از همدیگر تشخیص داده شوند و خداوند متعال به خاطر بیهودگی و عبث هیچ امری را تقدیر و یا اراده نمی نماید بلکه جزا و پاداش را نیز بر اعمال بندگان که به انتخاب خویش برگزیده اند آماده نموده است. به همین دلیل دیوانه، سفیه، مجبور و خوابیده به خاطر

اعمالشان مؤاخذه نمی شوند چون آنها فاقد اختیار، انتخاب و عقلمند. بنابراین در انجام هیچ کاری مسئول نیستند.

هر کس، خداوند به او عقل و اندیشه عنایت نماید و در انجام کارهایش مجبور نباشد مورد بازخواست قرار می گیرد؛ چون بر انجام هر کاری با اختیار اقدام نموده است. زناکار با اختیار زنا می کند؛ تارك الصلاة با اختیار ترک نماز می نماید؛ می تواند برخیزد و نمازش را بخواند. و زناکار برایش روشن گردیده که زنا حرام و عاقبتش وخیم و دردناک است. خداوند متعال بر او حد منع کننده ای را تشریح فرموده و رسولان را مبعوث کرده است تا از شرک و کفر نهی کنند. بنابراین چگونه به خاطر انجام معاصی، کفر، شرک و گمراهیشان بر علیه خداوند اقامه دعوی می نمایند آنها حجت و برهانی علیه خداوند ندارند بلکه خداوند علیه آنها حجت را تمام کرده است. ﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ﴾ (الأنعام: ۱۴۹) «بگو حجت محکم برای خداست.»

پس تنها به خاطر انجام مصائب و گرفتاریها می توان به قدر استناد جست. وقتی دچار مصیبتی شدی، دچار حزن و ناراحتی مشو و بگو که خداوند آن را مقدر کرده است و هرچه را او بخواهد انجام خواهد گرفت. صبر پیشه کن و بر انجام آن، قصد پاداش و جزا را داشته باش. ولی در مورد معصیت و گناه نمی توان به قدر استناد کرد، تقدیر را علت ارتکاب آن دانست و خود را تبرئه نمود؛ بلکه گنهکار باید توبه کند و خویشتن را از گناه و بدیها دوری نماید. قدر را دلیل انجام گناه دانستن و خود را به آن تبرئه کردن از جمله افعال جاهلیت می باشد.

مسئله چهل و پنجم

مدعی تناقض بین شرع خدا و مقدراتش بودند

شرع خدا را با قدرش در تعارض می دانستند.

شرح:

این مسئله نیز به قدر تعلق دارد. کسانی بودند که شرع خداوند را با قدرش در تعارض می دیدند و می گفتند: چگونه خداوند کفر و ایمان را مقدر سپس برای بندگان اوامر و نواهی را تشریح نموده است؟ وقتی همه مسائل قطعی شده و مقدر گشته باشند، تشریح امر و نهی چه فایده ای دارد؟ این مسئله از جمله بزرگترین خطر در مسائل جاهلیت است و هر کس تا روز قیامت گمان کند که در بین شرع و قدر تعارض وجود دارد بر این مسلک می باشد و از آن پیروی کرده است؛ و این مذهبی باطل است. چون هیچ معارضه ای در بین شرع و قدر وجود ندارد. خداوند متعال شرک، معصیت و کفر را مقدر نموده و از آن نهی کرده است. ایمان، استقامت و صلاح را تشریح کرده و هیچ معارضه ای در بین آنها وجود ندارد؛ زیرا بندگان این اعمال را با اختیار، خواست و اراده خویش انجام می دهند. بنابراین کارها به آنها نسبت داده می شود و به همین خاطر به سبب انجام معاصی کیفر و به سبب طاعت و بندگی، پاداش می یابند هر چند همه آن امور مقدر پروردگاران ولی آنها به خاطر کارهای خویش جزا و پاداش می یابند نه به خاطر تقدیر. آنگاه که رسول الله - صلی الله علیه

و سلم - به اصحابش فرمود: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ وَمَقْعَدُهُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تَنْكُلُ عَلَيَّ كِتَابَنَا وَنَدْعُ الْعَمَلَ قَالَ أَعْمَلُوا فَكُلُّ مَيْسَرٍ لِمَا خُلِقَ لَهُ...»^۱ (هیچ یک از شما نیست از شما مگر اینکه جایگاهش در بهشت و یا آتش نوشته شده است. گفتند: ای رسول خدا با این حساب آیا ما بر قدر خویش تکیه نزنیم و عمل را ترک ننماییم؟ رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمود: هر کس از آنچه خداوند برایش خلق نموده و انجام آن را برایش میسر و ممکن کرده انجام دهد..) پس الله تعالی این آیه را نازل فرمود:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿۱﴾ وَصَدَقَ بِالْحَسَنَى ﴿۲﴾ فَسَنِيئَتُهُ لَلْيُسْرَى ﴿۳﴾ وَأَمَّا مَنْ نَحَلَ وَاسْتَغْنَى ﴿۴﴾ وَكَذَّبَ بِالْحَسَنَى ﴿۵﴾ فَسَنِيئَتُهُ لَلْعُسْرَى ﴿۶﴾﴾ (اللیل: ۵-۱۰) «هر کس بخشش نمود، تقوا پیشه کرد و نیکی و پاداش را تصدیق نمود او را برای سرای آسایش توفیق دهیم و هر کس بخل ورزد و خود را بی نیاز شمرد و نیکی و پاداش را تکذیب نماید او را برای سرای دشوار موفق گردانیم.»

بنابراین، انسان خیر و خوبی را انجام و از شر و بدی دوری می جوید ولی قدر، راز پروردگار سبحان است در مورد آن به بحث منشین که تو را کمک نخواهد کرد و هرگز به نتیجه ای نخواهی رسید.

خلاصه ای از این مسائل را اینگونه می توان ارائه داد که مردم در همراهی شریعت و مقدرات به چهار گروه تقسیم می شوند:

دسته اول: جبریه می باشند. آنها قدر را ثابت و شرع را نفی می کنند.^۲

دسته دوم: قدریه می باشند. آنها شرع را ثابت و قدر را نفی می کنند.^۳

دسته سوم: مشرکین هستند. شرع و قدر را ثابت می کنند اما معتقد به تعارض بین آنها می باشند.

دسته چهارم: اهل سنت و جماعت هستند. شرع و قدر را اثبات می کنند و تعارض و تناقض را از آن نفی می نمایند.

مسئله چهل و ششم

حوادث را به روزگار نسبت و به آن دشنام دادن

به روزگار فحش و ناسزا می گفتند. چنانکه می گفتند: ﴿وَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ (جاثیه: ۲۴) «جز دهر ما را هلاک نمی کند.»

شرح:

حوادث را به روزگار نسبت می دادند و آنها دهریون نامیده می شوند. این نامگذاری به این سبب بود چون دچار مشکلی می شدند آن را به روزگار نسبت می دادند و به همان سبب روزگار را هم نکوهش می کردند

۱ - أخرجه البخاری (رقم ۴۹۴۵، ۴۹۴۷) ومسلم (رقم ۲۶۴۷)

۲- انسان را در انجام افعال اختیاری مجبور می دانند. (مترجم)

۳- معتقدند که خداوند انسان را در افعال اختیاری به خودش واگذار کرده است. (مترجم)

در حالیکه واجب است که هر چیز را به خداوند که خالق آن است، نسبت دهیم. روزگار همان وقت است که مخلوقی از مخلوقات خداوند و به ذات خویش فاقد هر نوع تصرفی می باشد. خداوند متعال کسی را که حوادث را به روزگار نسبت می دهد انکار می نماید. چنانکه می فرماید: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ (جاثیه: 24) «و گفتند ما جز زندگی دنیا را نداریم که در آن زنده شده و می میریم و جز روزگار ما را هلاک نمی کند.»

این عقیده انکار آخرت، روز رستاخیز و معاد است. ﴿نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ بعضی از مردم می میرند و بعضی زنده می شوند و می گویند: رحمها بیرون می ریزد و زمین هم آن را می بلعد و می گویند: طبیعت زندگی جز این نیست. ﴿مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ هلاکت و مرگ را هم به روزگار نسبت می دادند. بنابراین سبب مردن را گذشت روزها و شبها دانسته و معتقد به سرانجام و روز تعیین شده برای مرگ نبودند. معتقد نبودند که ملائکه ای در آخر مهلت تعیین شده قبض روح خواهد کرد.

رسول الله - صلی الله علیه و سلم - از ناسزاگویی به روزگار نهی نموده و می فرماید: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ»^۱ یعنی الله خالق دهر است و هر آنچه در آن جاری است به تقدیر اوست. بنابراین دهر را دشنام مدهید. در حدیث قدسی پروردگار متعال می فرماید: «يُؤْذِنِي ابْنُ آدَمَ يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ بِيَدِي الْأَمْرُ أَقْلَبُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»^۲ (فرزندان آدم مرا اذیت می کنند به روزگار ناسزا می گویند در حالیکه من خالق روزگارم، امور به دست من است و روز و شب را من می گردانم). پس هنگامی که به روزگار فحش دادید در واقع آن ناسزاگویی را با خداوند متعال انجام داده اید چون او خالق روزگار است. بنابراین باعث آزار پروردگار شده زیرا او را نکوهش کرده اید. او امور را تغییر می دهد و سرانجام همه مصائب و گرفتاریها به دست اوست و روزگار ظرف تحقق امور و خود مخلوق خداوند است.

پس بر مسلمین واجب است که از این کار خودداری کنند و هرگاه دچار مصیبتی گشتند، خود را محاسبه و به گناه خویش اعتراف نمایند. ﴿وَمَا أَصْبَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ﴾ (الشوری: ۳۰)

«به هر مصیبت و گرفتاری دچار شوید به خاطر چیزهایی بوده که خود انجام داده اید.»

بنابراین شایسته است که انسان به جای روزگار خود را سرزنش و ملامت کند.

مسئله چهل و هفتم:

به نعمت پروردگار کافر بودن

۱- بَوَّبَ البخاري في كتاب الأدب من صحيحه باباً وسماه: باب "لا تسبوا الدهر" وأخرج فيه التالي وأخرجه مسلم (رقم

5/2246) واللفظ له.

۲- أخرجه البخاري (رقم 4826، 6181، 7491) ومسلم (رقم 2246).

نعمتهای پروردگار را به دیگری نسبت می دادند. ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾ (النحل: ۸۳)
«نعمتهای پروردگار را می شناختند سپس آن را انکار می کردند.»

شرح:

نعمتهای پروردگار را به غیر او نسبت می دادند و این عمل جاهلیت شرک و کفر به پروردگار بود. می فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (النحل: ۸۳)
گفته شده معنی آیه چنین است: رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و رسالتش را می شناختند سپس آن را به خاطر تکبر و سرکشی انکار کردند در حالیکه قلباً به رسالت وی باور داشتند. چنانکه پروردگار می فرماید: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بَيَّاتٍ اللَّهُ تَجْحَدُونَ﴾ (الأنعام: 33) «ما می دانیم آنچه را می گویند تو را اندوهگین می کند ولی آنها تنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه این ستمکاران آیات پروردگارت را انکار می نمایند.»

آنها نعمت خداوند را در فرستادن رسول می دانند چون رسالت بزرگترین نعمت برای بشریت است ولی در عوض، آنها به آن کافر می شوند و از آن دوری نموده و دشمنی می کنند. قول اول در تفسیر آیه این بود. قول دوم: آنها نعمتهایی را که در این سوره؛ سوره نحل بیان گشته می دانند ولی آن را انکار کرده بدین معنا که آن را به غیر خدا نسبت می دهند؛ آن را به قدرت و توانایی خویش منسوب می دارند و سختی و گرفتاریهای خویش را سبب انجام آن می دانند. چنانکه قارون گفت: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ (القصص: ۷۸) یعنی: «من به سبب مهارت، توانایی و فهم خویش آن را به دست آوردم.»
و منکر نعمت پروردگار در مورد خود شد. غیر قارون نیز همینگونه بودند. پروردگار متعال بیان می دارد که انسان هرگاه نعمتی به وی ارزانی شود، گوید: این مربوط به من است و مستحق آن بودم و من لایق به آن می باشم، مال خدا نیست. آنچه از خیر و خوبی به وی می رسد به خود نسبت می دهد و نمی گوید: این به فضل و رحمت خداوند است.

مسئله چهل و هشتم

به تمام آیات الله کافر بودند

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که به تمام آیات پروردگار که در کتابها نازل شده اعم از تورات، انجیل، زبور و قرآن و کتابهای نازل شده دیگر کافر بودند و خداوند متعال عاملان این اندیشه را تهدید می کند و می فرماید ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ﴾ (الأعراف: ۴۰) «آنها که آیات و نشانه های ما را تکذیب کردند و از آن متکبرانه روی برتافتند، دروازه های آسمان به رویشان باز نمی شود.»

و می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي﴾ (العنكبوت: ۲۳) «آنها که آیات پروردگار و دیدارش را انکار کردند از رحمت من مأیوس گردیدند.»

و در آیات دیگری نیز بیان می دارد که کافران آیات پروردگار بی عیب و پاک را انکار کردند و به عقلهای فاسد و شبهه های باطلشان به معارضه با آن برخاستند. این سرانجام قطعی تمام کسانی است که آیه ای از آیات پروردگار یا حدیث صحیحی از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را تکذیب نماید. چون احادیث صحیح نیز وحی خداوند متعال است. چنانچه برخی مغرورین به فرهنگ و دانش هنگامیکه بعضی احادیث صحیح را که موافق با افکار و اندیشه خویش نمی یابند، انکار می نمایند. همه اینها از جمله تکذیب آیات الله تعالی به حساب می آیند. بر هر مؤمنی واجب است که به آیات پروردگار ایمان داشته باشد؛ آن را تصدیق نماید و به آن عمل کند. به دلیل اینکه حق است و باطل به آن راه ندارد. ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ (فصلت: ۴۲) «از رو به رو و پشت سر باطل به آن راه نمی یابد؛ زیرا آن فرستاده خداوند حکیم و ستوده شده می باشد.»

مسئله چهل و نهم:

به بعضی از آیات الله تعالی کافر بودند و نسبت به بعضی آیات بی ایمان بودند.

شرح:

اهل جاهلیت در تکذیب آیات پروردگار متفاوت بودند؛ بعضی از آنها همه آیات را انکار می نمودند و به هیچ یک از کتابهای نازل شده ایمان نداشتند. چنانکه مشرکانی که به صورت اجمالی و تفصیلی به هیچ یک از پیامبران الهی ایمان نداشتند، لازمه آن ایمان نداشتن به همه کتابهای آسمانی بود. اما بعضی از اهل جاهلیت چون یهود و نصاری به بعضی از آیات مؤمن و بعضی دیگر را انکار می کردند. اما آنهایی که به بعضی کافر و به بعضی مؤمن بودند با آنهایی که همه آیات را انکار می کردند، فرقی نداشتند. چنانکه می فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (البقرة: 85) «آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و بعضی را انکار می کنید کسانیکه در بین شما مرتکب چنین اعمالی شوند جزا و پاداش آن جز پستی در زندگی دنیا نیست.»

آنها تنها به آنچه موافق آرزوهایشان بود، ایمان می آوردند ولی هر چه از آیات با هواهای نفسانی آنها مخالفت می نمود را انکار می کردند. ایمان به بعضی از کتاب همراه انکار بعضی دیگر از آن هر چند آیه یا کلمه ای از قرآن باشد فاقد هرگونه نفعی است و به حالشان سودبخش نمی باشد.

بعضی از آنها می گویند: قرآن لفظ و معنایش مخلوق است یا الفاظش مخلوق ولی معنای آن مخلوق نیست، چنانکه اشاعره چنین عقیده ای داشتند. این هم تکذیب قرآن است؛ چه آنها که لفظ و معنی قرآن را مخلوق می دانند چون جهمیه، و چه آنها که فقط لفظ قرآن را مخلوق می دانند، مرتکب کفر شده اند؛ مگر اینکه گوینده آن سخن مقلد و یا صاحب تأویل باشد آنگاه دچار گمراهی شده است. چون قرآن کلام

پروردگار متعال است. لفظ، حروف و معنایش همگی کلام خداوند متعال هستند و حروف بدون معانی و معانی بدون حروف، کلام پروردگار نیستند.

مسئله پنجاهم:

نازل شدن کتاب بر رسولان را انکار می کردند

می گفتند: ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾ (الأنعام: ۹۱) «خداوند بر انسان چیزی را نازل نکرده است.»

شرح:

یهودیهها گفتند: ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾ (الأنعام: ۹۱) «خداوند بر انسانها چیزی را نازل نکرده است.»

معنی آن انکار تمام رسالتها و همه وحیها بود، آنچه آنها را به این انکار وادار نمود حسادتشان نسبت به محمد- صلی الله علیه و سلم- بود. خداوند متعال سخنانشان را مردود می دارد و می فرماید: ﴿قُلْ مَنْ أَنْزَلَ

الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مَوْسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ﴾ (الأنعام: ۹۱)

«بگو که چه کسی کتابی را که موسی علیه السلام آورد و آن نور و هدایت برای مردم بود، نازل نمود؟»
یعنی زمانیکه اقرار دارید به اینکه کتاب موسی از طرف خداست و موسی نیز بشر بوده چرا چنین سخنانی را بر زبان جاری می کنید. ﴿مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ﴾ (الأنعام: ۹۱) «خداوند بر انسانها چیزی را نازل نکرده است.»

این از جانب یهود تناقضی بود که حسادت، آنها را وادار به آن کرد. خداوند آنها را لعنت کند. تا جایکه همه رسولان را و همه کتابهای نازل شده را به خاطر محمد- صلی الله علیه و سلم- و قرآن انکار کردند. بنگرید که حسد چه بلایی را برای صاحبش به ارمغان دارد. شبیه سخن آنها قول و گفتار جهمی می باشد که می گویند: این قرآن از طرف خداوند نازل نشده و همچنین سخنان کسانی است که سنت رسول الله- صلی الله علیه و سلم- را وحی از جانب خداوند نمی دانند بلکه می گویند آن تنها اجتهاد رسول الله- صلی الله علیه و سلم- است.

مسئله پنجاه و یکم

قرآن را کلام بشر می دانستند

می گفتند: ﴿إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ﴾ (المدثر: ۲۵) «این جز سخن انسان نیست.»

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که می گفتند قرآن سخن بشر است چنانکه ولید پسر مغیره مدعی آن بود. ولی قرآن، کلام خداوند متعال است که حقیقتاً به آن سخن گفته و آن کلمات را به وسیله جبرئیل به پیامبرش- صلی الله علیه و سلم- وحی نموده است. بنابراین قرآن حقیقتاً کلام خداوند است و آن را در آیات

بسیاری کلام خود نامیده است. چنانکه می فرماید: ﴿حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغَهُ مَأْمَنَهُ﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿التوبة: 6﴾ «تا کلام خدا را بشنوند.»

﴿يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ...﴾ (الفتح: 15) «می خواهند کلام خدا را عوض نمایند...»
و این اعتقاد اهل سنت و جماعت و تبعیت کنندگان از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می باشد.
مشرکان می دانستند که آن کلام خداست و کلام محمد - صلی الله علیه و سلم - نمی باشد چون اگر کلام محمد بود آنها قادر به گفتن مثل آن می بودند؛ چون محمد - صلی الله علیه و سلم - بشری مانند آنها بود. ولی پروردگار آنها را به مبارزه طلبی دعوت می کند، مانند آن یا ده سوره یا یک سوره بیاورند اما آنها قادر به آوردن هیچ یک از آنها نشدند. با این عجز باز هم بر کفر، عناد و حرصشان بر مخالفت خدا و رسولش باقی ماندند. اگر قادر به آوردن سوره ای چون قرآن بودند تأخیر نمی کردند اما آنها عاجز از انجام چنین کاری بودند؛ و این می رساند که قرآن کلام خداوند متعال است و کلام بشر نیست. کلام محمد و جبرئیل نمی باشد بلکه تنها کلام خداوند است و محمد و جبرئیل تنها مبلغ کلام خداوند متعال هستند که خداوند آن را به امانت به آنها سپرده بود. کلام نیز به گوینده اولش نسبت داده می شود و آن کس که به عنوان تبلیغ آن را به دیگری می رساند به او منسوب نمی شود.

کافران مجادله کرده و قصدشان انکار بود گاهی آن را سحر نامیده و گاهی نیز آن را به عالمان اهل کتاب نسبت می دادند و می گفتند محمد - صلی الله علیه و سلم - پیش آنها درس خوانده است. سخنان گوناگون بر زبان جاری می کردند چیزی که تنها بر کذب و دروغ بافی آنها دلالت داشت.
کسی که معتقد است قرآن کلام محمد و قول بشر است همان سخنان اهل جاهلیت را تکرار کرده است. همانگونه که جهمی، معتزله و کسانیکه شبیه آنها هستند آن سخنان را بر زبان جاری می کنند. چنانکه می گویند: قرآن کلام خداوند نیست بلکه آن را در جبرئیل یا در محمد و یا در لوح محفوظ خلق کرده است یا چیزهای دیگر از اباطیل را شبیه همان اقوالی که اهل جاهلیت بر آن بودند را بر زبان جاری می کنند.

مسئله پنجاه و دوم

بر حکمت خداوند عیب می گرفتند

شرح:

خداوند متعال خود را به حکمت توصیف نموده است. حکمت یعنی هر چیزی را در جای لایق به خود قرار دادن. بنابراین حکیم کسی است که هر چیز را در جای مناسب و شایسته به خود قرار دهد. پس در اینکه خداوند متعال خود را حکیم می نامد بدین معنی است که دارای حکمت کامل است. همه مخلوقات را بر اساس حکمت آفریده و هیچ پدیده ای را بدون حکمت و بیهوده ایجاد ننموده است. آسمانها، زمین، درختان، دریاها، کوهها، عالم جن و انس، حیوانات و حشرات و به طور کلی هر چیزی را برای حکمتی آفریده است. هرگاه در خلقت مخلوقات و چگونگی ارتباط و هماهنگی آنها با هم و نتایج حاصل از آن بنگرید حکمت

خداوند را دریافته و به این باور که خالق آنها صاحب حکمت متعالی است، پی خواهید برد. ﴿أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾ (طه: 50)

«به هر چیز آنچه لازمه خلقت بود عطا و سپس آن را هدایت کرد.»

و باز می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ (ص: 27)

«آسمان و زمین و هر آنچه در بین آنهاست را به باطل نیافریدیم. کافران چنان گمان کردند. پس وای به حال کسانی که کافر شدند از آتش عذاب جهنم.»

خداوند متعال در آفرینش، امر و نهی و تشریعاتش حکیم است. از هیچ چیز نهی نکرده است مگر اینکه ضرر خالص یا جانب ضرر در آن ترجیح داشته باشد؛ و به چیزی دستور نداده مگر آنکه در آن مصلحت خالص یا جنبه مصلحتی آن بیشتر باشد. و از جمله حکمت پروردگار محاسبه کردن مخلوقات است. به اهل احسان به خاطر احسانشان، پاداش و بدکار را به خاطر ارتکاب بدی، کیفر می دهد و انسان را بدون جزا و پاداش رها نکرده است. طوریکه هر کس هر آنچه را خواست انجام دهد سپس حساب و کتابی در بین نباشد چون این کار در صورت وقوع، خلاف حکمت بود و به این مناسبت می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِيبٍ﴾ (انبیاء: ۱۶)

«ما آسمان و زمین و آنچه بین آن دو است را بیهوده نیافریدیم.»

و می فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ (ص: 27)

«آسمان و زمین و هر آنچه در بین آنهاست به باطل نیافریدیم کافران چنان گمان کردند پس وای به حال کسانی که کافر شدند از آتش عذاب جهنم.» پروردگار سبحان سخن منکرین رستاخیز و قیامت را مردود می دارد و می فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (المؤمنون:

115)

«آیا می پندارید شما را بیهوده خلق کرده ایم و به سوی ما برگردانده نمی شوید؟»

﴿أَلَيْسَ الْإِنْسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى﴾ (القیامة: 36)

«آیا انسان گمان کرده که بدون امر و نهی و بدون مجازات رها شده است؟»

اهل جاهلیت حکمت پروردگار متعال را در آفرینش و اوامرش انکار می کردند. معتزله و اشاعره نیز در افعال و کردار خداوند، حکمت را نفی می کردند. اشاعره می گفتند: خداوند کاری را برای حکمت انجام نمی دهد بلکه صرفاً برای قصد و اراده ای که می نماید انجام می دهد. چون حکمت این است که کاری را به

قصد و منظور انجام دهند ولی خداوند از اغراض و اهداف منزّه است و همچنین آن وقت، حکمت در آن تأثیر می‌گذارد و به خاطر این علت باید آن را ایجاد نماید در حالیکه خداوند متعال آنچه را بخواهد به صرف خواستن و اراده کردن نه به خاطر حکمت انجام می‌دهد. بنابراین به قصد تنزیه به گمان خودشان حکمت را در افعال و شرع خداوند نفی کردند و بر این اساس می‌گفتند: خداوند مجاز است که به کفر، فسق و معاصی امر کند و از اطاعت، بندگی، نماز، صله رحم و انجام کار خوب نهی نماید و اینها به خاطر خواست خداوند ترجیح می‌یابند و همچنین به شر و بدی امر و از خیر و نیکی نهی نماید چون هر چه را بخواهد انجام می‌دهد. در جواب می‌گوییم: بلی خداوند سبحان هر چه را بخواهد انجام می‌دهد ولی چیزی را جز به حکمت انجام نمی‌دهد.

می‌گویند: خداوند مختار است که کافر را وارد بهشت و مؤمن متقی را وارد جهنم نماید چون این کار نزد او ترجیح دارد و علل و اسباب او را محکوم نمی‌کند.

در جواب می‌گوییم: این سخن باطل و مردودی است و شایسته و لایق به حکمت پروردگار نیست، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ﴾ (ص: 28)

«آیا کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام داده‌اند را همانند فسادکنندگان می‌گردانیم؟ آیا به متقین همانند اهل فجور بنگریم؟» و می‌فرماید: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْرَحُوا السِّيَّاتِ أَنْ نَجْعَلَهُم كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِهِمْ سَاءَ مَا تَحْكُمُونَ﴾ (جاثیه: 21)

«آیا پنداشته‌اند که مجرمان را مانند کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند قرار می‌دهیم؟ و مرگ و حیاتشان مثل هم است؟ بسیار بد حکم می‌کنند.» گویندگان این مقالات، خداوند متعال را به فجور و بدی توصیف می‌کنند؛ چیزی که خداوند متعال از آن پاک و منزّه است. این مذهب جاهلیت و نفی‌کنندگان حکمت پروردگار از اشاعره و همفکرانش بود که از خداوند متعال عافیت را می‌طلبیم.

مسئله پنجاه و سوم

برای ابطال شرع خداوند حيله می‌کردند

برای دفع آنچه پیامبران آورده بودند به هر حيله ای توسل می‌جستند. چنانکه خداوند متعال در موردشان می‌فرماید: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ (آل عمران: 54)

«نقشه کشیدند و خداوند چاره جویی کرد.»

و می‌فرماید: ﴿وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الذِّكْرِ ءَامَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكُفَرُوا ءَاخِرُهُ...﴾ (آل عمران: 72)

«گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مسلمین نازل شده اول روز ایمان آورید و آخر روز کافر شوید...»

شرح:

از جمله کارهای اهل جاهلیت اعم از اهل کتاب و امی به کار گرفتن حيله برای تغییر دادن شرع خداوند متعال و نجات خویش و رها نمودن از بند کفر و گمراهیشان بود؛ چون قادر به مبارزه رویارویی نبودند به همین سبب به حيله و مکر پنهانی پناه می بردند. چنانکه می فرماید: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَكْرِينَ﴾ (آل عمران: 54) مکر ملحق نمودن امور ناپسند به دیگری به صورت پنهانی است. یهودیان در صدد قتل عیسی پسر مریم علیهما السلام برآمدند چون غالباً کشتن برای آنها عادت شده بود. آری برای اجرای تصمیم خویش پیش پادشاه کافر بت پرست رفته و گفتند که: در صورتیکه این فرد را رها کنید حکومت شما را تغییر می دهد. آنگاه پادشاه جماعتی را مأمور کشتن وی نمود، برای کشتنش به مکانی که در آن بود وارد شدند ولی خداوند متعال برای نجات پیامبرش تصمیم آنها را نقش بر آب کرد. یکی از یاران عیسی علیه السلام به قصد اجر و پاداش داوطلب گردید تا به شکل عیسی درآید و خداوند متعال آن حواری فداکار را به شکل عیسی درآورد. او را گرفته و کشتند و به صلیب کشیدند آنها پنداشتند که آن مسیح بود ولی بدون اینکه بدانند خداوند متعال عیسی علیه السلام را از دست آنها نجات داد و او را به سوی خود بالا برد. چنانکه می فرماید: ﴿مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ﴾ (النساء: 157)

«او را نکشتند و بر دار نزدند بلکه امر بر آنها مشتبه شد.»

فرموده خداوند متعال: ﴿وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ﴾ به معنی مقابله و مجازات است که نشان عدل خداوند سبحان است. و این بر خلاف مکر مخلوق می باشد؛ که آن ظلم و بر خلاف حق است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَأَمِنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَآكْفُرُوا ءَأَخِرُهُ﴾ (آل عمران: 72)

«گروهی از اهل کتاب گفتند: به آنچه بر مسلمین نازل شده اول روز ایمان آورید و آخر روز کافر شوید.» این هم از جمله مکرهای یهود بود. هنگامی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به مدینه مهاجرت فرمود؛ بنای جامعه اسلامی را بنا نهاد؛ در غزوه بدر بر مشرکین فایق آمد؛ و یهودیان ناتوان از ممانعت مردم به دین او شدند، به مکر و حيله پناه بردند. دسته ای از آنها گفتند: که در آغاز روز مسلمان شوید و در پایان آن مرتد گردید و بگویید که در دین محمد - صلی الله علیه و سلم - خیر و صلاحی ندیدیم آنگاه مردم از شما پیروی خواهند نمود. ولی خداوند نقشه آنها را افشا کرد و فرمود: ﴿وَقَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَأَمِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَأَمِنُوا وَجَهَ النَّهَارِ﴾ منظور از ﴿وَجَهَ النَّهَارِ﴾ اول روز است و ﴿وَجَهَ الشَّيْءِ﴾ یعنی اول و ابتدای آن چیز منظور می باشد.

بنابراین هرکس برای تغییر دادن شرع خداوند و ضرر رساندن به دوستان الله تعالی به حيله و مکر پناه ببرد بر راه و طریق اهل جاهلیت قرار دارد. و هرکس با اهل سنت و اهل توحید برای رسیدن به اغراض پست خویش نیز چنین معامله ای نماید بر راه و رسم جاهلیت می باشد.

مسئله پنجاه و چهارم

اقرار به حق را وسیله دفع آن قرار دادن

به حق اقرار می کردند تا به این وسیله آن را از خود دفع کنند همانگونه که در آیه بیان شد.

شرح:

از جمله خصوصیات اهل جاهلیت این بود که به حق اقرار می کردند ولی نه بخاطر اینکه قانع شوند بلکه می خواستند از آن وسیله ای جهت دفع کردنش بیابند چنانکه یهود به آن متوسل می شدند: ﴿وَكَفَرُوا بِآخِرِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (آل عمران: ۷۲) که بیان آن گذشت.

این حيله و نیرنگی است که همیشه مسلمین با آن گریبانگیر بوده و کسانی از دشمنان در صفوفشان رخنه کرده و مشغول دسیسه بوده اند. به اسلام تظاهر می کردند ولی قلب اسلام را نشانه و قصد افسادش را داشتند. این جریان از عصر رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آغاز و هم اکنون نیز ادامه دارد و تا زمانیکه خداوند بخواهد ادامه خواهد داشت. کسانی از دشمنان اسلام به خاطر افساد در آن به آن تظاهر می نمایند و قصد آنها رواج دادن شبهه، تفرقه و اختلاف، دشمنی و عداوت در بین مسلمین می باشد. و آنها را به جماعت و فرقه های متعدد تبدیل نمودن است. پس بر مسلمین واجب است نسبت به این حيله خطرناک آگاه باشند و هرکس با آنها نزدیکی کرد اعتماد نمایند بلکه در میدان تجربه آنها را بیازمایند و بعد از آزمودن دقیق ثبوت صداقت و راستی به آنها اعتماد کنند.

مسئله پنجاه و پنجم

نسبت به امور باطل خویش متعصب بودند

به راه و روش خویش تعصب داشتند چنانکه می فرماید: ﴿وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾ (آل عمران:

۷۳)

«ایمان نیاورید مگر به کسی که تابع دین شماست.»

شرح:

تعصب ناپسند آن است که علی رغم بطلانش به آن متمسک شوند.

از جمله مسائل اهل جاهلیت، تعصب برای مذاهب باطل بود به همین دلیل یهودیان می گویند: ﴿وَلَا

تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ﴾ (آل عمران: ۷۳)

«ایمان نیاورید مگر به کسی که تابع دین شماست.»

و در آیه دیگری آمده است: ﴿نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ (البقرة: 91)

«به آنچه بر ما نازل شده ایمان می آوریم.»

یعنی فقط به انبیاء خویش مؤمن هستیم در حالیکه بر آنها واجب بود به همه آنچه خداوند نازل نموده چه بر انبیاء آنها و چه بر غیر آنها ایمان بیاورند. آنها بر آنچه بر انبیاء خویش نیز نازل شده ایمان نداشتند. برای این است که خداوند می فرماید: ﴿فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ﴾ (البقرة: 91)

«پس چرا پیامبران خدا را می کشید؟»

یعنی آیا در آنچه بر شما نازل گشته به قتل رساندن پیامبران در آن ذکر شده است؟

از جمله این خصوصیات می توان به تعصب بدون دلیل پیروان مذاهب اشاره کرد. بر مسلمانان عموماً و بر طالبان علم بطور اخص لازم است که از حق پیروی نمایند. خواه موافق مذهبشان یا موافق مذهب دیگری باشد. چون ما مذهب را با همه چیزش نمی توانیم بپذیریم بلکه تنها باید راست و صواب را گرفته و خطا و اشتباهاتش را ترک نماییم. وقتی حنبلی باشید و در مسئله ای حق را با مالکی، شافعی و یا حنفی یافتید هر چند مخالف مذهبتان باشد باید آن را گرفته و مذهب خویش را ترک کنید چون مذهب شما، حق است و اعتبار از آن چیزی است که حق را تأیید نماید و این واجب است. این کار وقتی ممکن است که اهل علم باشید اما اگر اهل علم نیستید باید از عالمان مورد اعتماد سؤال کنید آنچه را برای شما فتوا دادند، بپذیرید. راه درست همین است. تعصب برای مذهب صرف نظر از اینکه حق یا باطل است از جمله خصوصیات جاهلی است همانگونه که خداوند از یهود برایمان بازگو نمود.

مسئله پنجاه و ششم

توحید را شرک می نامیدند

پیروی از اسلام را شرک می نامیدند. چنانکه خداوند آن را بیان می نماید: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ

الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (آل عمران: 79)

«برای انسان شایسته نیست که خداوند به او کتاب، علم و نبوت را عطا کند سپس به مردم بگوید به جای

الله تعالی مرا پرستید.»

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آنها توحید و پیروی از حق را شرک می نامیدند و این واژگون کردن حقایق بود که توحید را شرک بنامند، و این دگرگون نمودن فطرت است. این آیه در مورد جماعتی از نمایندگان مسیحی نجران که به خدمت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آمدند، نازل شد؛ خواستند با او گفتگو و مناظره کنند. در مسجد، پیامبر را ملاقت نمودند و شروع به بحث و گفتگو کردند. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آنها را دعوت به پذیرش اسلام کرد و برایشان توضیح داد که خداوند از همه پیامبران پیمان گرفت که در صورت بعثت محمد - صلی الله علیه و سلم - و زنده بودنشان از او پیروی کنند. یکی از آنها گفت: ای محمد آیا می خواهی تو را عبادت کنیم؟ پیروی از حق را شرک و آن را عبادت برای رسول الله -

صلی الله علیه و سلم - خواند. آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ (آل عمران: 79)

«برای انسان شایسته نیست که خداوند به او کتاب، علم و نبوت را عطا کند سپس به مردم بگوید به جای الله تعالی مرا پرستید...»

چون پیامبران بعثتشان برای نشر توحید و دوری از شرک بود و نیامدند تا مردم را به عبادت خویش فرا خوانند، بلکه برعکس برای طرد شرک و دوری از آن آمدند ولی آن جماعت به خاطر تعصبشان این سخنان را بر زبان جاری کردند و خداوند متعال سخن آنها را اینگونه ابطال نمود. امروز چقدر به دیروز شبیه است. آن زمان اخلاص در عبادت پروردگار را کفر، خروج از دین و شرک می نامیدند و در زمان ما نیز پرستش گورها را توحید و اسلام می نامند؛ آن را توسل به صالحین و نشانه محبت آنها می دانند؛ پیش خود کسی را که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را عبادت نکند و به او استغاثه نماید، مبغوض و دشمن او می دانند و معتقدند که در حق رسول الله - صلی الله علیه و سلم - ظلم کرده است. اینها مثل همان نمایندگان مسیحی نجران هستند که پیروی رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را عبادت پیامبر می دانستند. این حرکت امتداد همان مذهب باطل جاهلی است که همگی حق را باطل و باطل را حق می نامند. پناه می برم بر خدا از این سخنان که جهیمه و معتزله اثبات صفات پروردگار را شرک می نامیدند.

مسائل پنجاه و هفتم و پنجاه و هشتم

تحریف مطابق میل خویش در کتاب خدا

کلام را از موضع خویش خارج می کردند و آن را مطابق میل خویش قرائت می نمودند.

شرح:

کلمات را تحریف می کردند بدینگونه که آنها را تغییر یا از معانیشان منحرف می داشتند. یکی از شغلها و حرفه های ناپسند اهل کتاب، تحریف بود و آن را یا با تغییر دادن الفاظ و یا معنی و تفسیر کردن نادرست انجام می دادند. بنابراین هرکس کلام خداوند را تحریف نماید بر طریقه اهل جاهلیت قرار دارد و همه اهل باطل و مخالفین اسلام از گروههای گمراه منتسب به دین، نصوص را تحریف می کنند تا موافق اهداف، مذاهب و طریقتشان باشد و در این کار چه الفاظ یا معانی را تحریف و یا به صورت ناشایست آن را تفسیر کنند چندان مهم نیست هدف برآوردن مقاصدشان می باشد و این میراث جاهلیت است. آنچه که واجب است این است که به آن چیزی که خداوند متعال نازل کرده است که شامل الفاظ و معانی می باشد و بدون تغییر و تحریف به مقتضای آن ایمان داشته باشیم؛ این واجب است. و مهم نیست که آن موافق تمایل و آرزوهای انسان باشد یا نباشد.

هم اکنون مذاهب باطل و گروههای ناسالم، نصوص صحیح روایت شده از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را در صورتی که ناتوان از رد و تکذیب آن باشند، تحریف و به صورت نادرست تفسیر می کنند و این

شیوه، راه و رسم جاهلیت و از جمله خصوصیات یهود است. بر مسلمان واجب است که کتاب خدا و سنت رسولش را محترم بدارد؛ به الفاظ و معانی آن همانگونه که مقصود الله تعالی و رسولش بوده ایمان آورده و نصوص را از معانی آن منحرف نگردانده و به وسیله زیاد و کم کردن الفاظ آنها را تغییر نداده و یار و مددکار باطل نباشند.

مسئله پنجاه و نهم:

لقبهای مورد تنفر را به اهل حق نسبت دادن

چنانکه اهل حق را صابئه و حشویه نام نهادند.

شرح:

از جمله منهج اهل باطل این بود که اهل هدایت را تحقیر می کردند و بر آنها القاب و عناوین ناشایست و مورد تنفر می نهادند. به آنها صابئه می گفتند. و آن کسی است که از دین خارج شده باشد. اهل حق را صابئی یعنی کسانی که از دین خارج شده اند، می نامیدند. چون در عرف، کفر و ضلالتی که آنها بر آن بودند، حق بود. پس هرکس از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - پیروی می کرد صابئی می نامیدند یعنی از عادات، تقلیدها، مذاهب و نظامهایی که پدرانشان بر آن بود خارج شده است. یا اینکه او را حشویه می نامیدند. الحشو: چیزی است که در آن فایده ای نباشد و حشو الکلام: به سخن بی فایده گفته می شود.

آنها را قشری عقب مانده و خشک و با نامهای دیگر نامگذاری می نمودند.

اما این کارها به اهل حق ضرری نخواهد رساند. قوم نوح گفتند: ﴿مِثْلَنَا وَمَا نَزَّلَكَ أَتَّبِعُكَ إِلَّا الَّذِينَ

هُمْ أَرَادُوا بَادِيَ الرِّأْيِ﴾ (هود: ۲۷)

«ما پیروان تو را جز تعدادی افراد اراذل و کم خرد نمی بینیم.» یعنی افرادی سطحی نگر هستند و اهل تفکر و اندیشه نمی باشند و بدون تأمل و اندیشه از تو پیروی می کنند ولی اهل تفکر و تعقل از تو پیروی نخواهند کرد.

مسائل شصتم و شصت و یکم

دروغ را به خدا نسبت دادن و حق را تکذیب کردن

دروغ را به خدا نسبت می دادند و حق را تکذیب می کردند.

شرح:

از جمله شیوه های اهل جاهلیت دروغ بستن به خدا و رسول و تکذیب نمودن حق بود. چنانکه با حالت عریان طواف می کردند و اظهار می داشتند: ﴿وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ

بِالْفَحْشَاءِ ۗ أَنْقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف: ۲۸)

«پدران خویش را بر آن یافتیم و خداوند هم ما را به آن دستور داد.»

این دروغ بستن به خداوند است. ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ (الأنعام: ۲۱)

«و چه کسی ظالمتر از آن کسی است که به خداوند نسبت دروغ می دهد.»

﴿وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران: ۷۸)

«دانسته بر خدا دروغ می بندند.»

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (النحل: ۱۰۵)

«تنها کسانی که به آیات پروردگار ایمان ندارند به او نسبت دروغ می دهند؛ آنها همان دروغ گویانند.»

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ

يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ (النحل: ۱۱۶)

«برای آنچه که زبانهای شما به دروغ آن را توصیف می کند مگویید این حلال و این حرام است تا اینکه

بر خداوند نسبت دروغ ببندید به درستی کسانی که به خداوند نسبت دروغ می دهند هرگز رستگار نمی

شوند.»

و همچنین شامل کسانی هم می گردد که به رسول خدا نسبت دروغ می دهند و می گویند از رسول الله -

صلی الله علیه و سلم- وارد است در حالیکه آن دروغ می باشد. هر کس بدون اعتماد و تحقیق حدیثی را

روایت کند یکی از دروغ گویان است و به همین دلیل در حدیث صحیح آمده که فرمود: «مَنْ حَدَّثَ عَنِّي

بِحَدِيثٍ يُرَى أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَاذِبِينَ»^۱ (هر کس از من حدیثی را باز گوید در حالیکه می داند آن دروغ

است او یکی از دروغگویان است.)

روایت نمودن از افراد مورد اعتماد و رها کردن دروغگویان و پرهیز از نسبت دادن دروغ به رسول الله -

صلی الله علیه و سلم- واجب است. نسبت دروغ به خداوند دادن جزو حرفه های اهل جاهلیت است. چنانکه

می گفتند: خداوند ما را دستور به کشف عورت داده است. حلال خداوند را حرام می کردند در حالیکه

گمان داشتند پروردگار متعال آن را برایشان تشریح نموده است. ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا

مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ...﴾ (النحل: ۳۵)

«مشرکین گفتند اگر خدا می خواست هیچ چیز غیر از او را عبادت نمی کردیم...»

﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا﴾ (الأنعام: ۱۴۸)

«اگر خدا می خواست برای او شریک قرار نمی دادیم.»

﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ (زخرف: ۲۰)

«اگر خداوند رحمان می خواست ما آنها را عبادت نمی کردیم.»

۱- أخرجه مسلم في المقدمة باب (رقم 1) وجوب الرواية عن الثقات وترك الكذابين والتحذير من الكذب على رسول الله صلى

الله عليه وسلم.

همه اینها نسبت دادن دروغ به پروردگار است. چون خداوند متعال پیامبران را برای انکار آنچه آنها بر آن بودند، مبعوث نمود.

خلاصه این که: از جمله امور جاهلیت نسبت دادن دروغ به خدا و رسول است و مسلمان باید از این عمل پست خود را بر حذر دارد. گاهاً بر خدا دروغ نمی بندد ولی در نقل امور از خدا و رسول، تحقیق نمی نماید؛ بر اساس رأی خود فتوا می دهد و آن را در بین مردم منتشر می کند. هنگامی که در نقل امور دچار اشتباه گردید و نتوانست آن را اثبات کند، چنین فردی یکی از دروغگویان است. و مردم را نیز با آنچه نقل نموده و بینشان منتشر کرده، دچار ضرر و زیان کرده است.

واجب است که احادیث موضوع و دروغ را رواج ندهد و روایت نکند؛ بلکه میدان را بر آن محاصره و تنگ نماید. واعظان و داعیان در هر آنچه از خدا و رسولش نقل می کنند تحقیق و تفحص نمایند و به همین صورت در امور حلال و حرام و فتاوا لازم است که در مورد آن تحقیق و در آن عجله نکنند. چون خطا در آن دروغ نسبت دادن به خدا و رسولش می باشد. و در تکذیب نمودن حقی که نسبت آن به خدا و رسولش ثابت و صحیح است؛ عجله نکند. چنانکه می فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ﴾ (زمر: 32)

«چه کسی ظالم تر از آن فردی است که بر خدا دروغ می بندد و صدق را آن هنگام که پیش او می آید تکذیب می نماید.»

و سبب آن این است که هرگاه موافق میل و هواهای او نبود در صدد تکذیب آن بر آمده و مورد شک و تردید قرار می دهد همانگونه که اهل هوا و آرزو آن را انجام می دهند.

مسئله شصت و دوم

از دست حق پیش پادشاهان شکایت می کردند

هنگامی که به وسیله دلیل و برهان مغلوب می شدند پیش پادشاهان آه و ناله سر می دادند و شکایت می کردند. چنانکه می فرماید: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (الأعراف: 127)

«آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در زمین فساد کنند؟»

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود هنگامی که به وسیله دلیل و برهان مغلوب می شدند برای ابراز شکایت به سلاطین پناه می بردند. چون خود یارای مقابله بوسیله بحث و دلیل را نداشتند، به قدرت حاکمان متوسل می شدند تا در مقابل حق مانع ایجاد کنند. فرعون به موسی علیه السلام گفت: ﴿قَالَ لَئِنِ أَخَذْتَ إِلَيْهَا غَيْرِي

لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ﴾ (الشعراء: 29)

«اگر معبودی جز من انتخاب کنی ترا زندانی خواهم کرد.»

هنگامی که در مقابله با موسی در میدان اقامه دلیل و برهان خود را خلع سلاح دید به قدرت سلطنت پناه برد و گفت: تو را زندانی خواهم کرد. و این طریق و شیوه فراریان شکست خورده است. آل فرعون و پیروانش نیز چنین کردند؛ آنگاه که مجلس بزرگی آراستند و فرعون از نقاط دور در شرق و غرب ساحران را جمع کرد تا آیات موسی را مردود نمایند و بر او غالب شوند، چون گمان داشت که موسی علیه السلام سحر می کند. در موعد مقرر موسی را به مبارزه طلبید تا آنچه هر دو طرف دارند عرضه نمایند. هدف این بود تا در مقابل مردم وانمود کنند آنچه که دارند در برابر معجزات موسی مقاوم است.

وقتی زمان مبارزه فرا رسید و مردم برای مشاهده آنچه قرار است روی دهد جمع شدند ساحران هر چه در توان داشتند از بساط سحر پهن نمودند. عصا و ریسمانهای زیادی با خود داشتند و آن را با مواد مخصوص حرکت زا آغشته نموده بودند تا با حرکت خویش اینگونه وانمود کنند، آنها زنده اند و با اینکار قصد مقابله با معجزه موسی را داشتند که عصایش را به اذن پروردگار می انداخت و به اژدها تبدیل می شد. آری آنها سحر بزرگی را تدارک دیدند چنانکه پروردگار عالم می فرماید: کار به جایی رسید که ترس موسی را فرا گرفت

﴿فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى﴾ (طه: ۶۷)

«موسی در خود احساس ترس نمود.» ترسید که امر بر مردم مشتبه شود چون همانگونه که خداوند می

فرماید: ﴿وَجَاءَهُ بِسَحْرِ عَظِيمٍ﴾ (الأعراف: ۱۱۶)

«سحر بزرگی را راه انداختند.»

خداوند به موسی علیه السلام دستور داد که عصا را بیندازد، موسی نیز آن را انداخت ناگاه تبدیل به مار بزرگی شد تمام آن چیزهایی را که آنها انداخته بودند، بلعید تا جایی که نزدیک بود به آنها نیز برسد. به همین خاطر از موسی درخواست کردند که آن را نگه دارد و مانع رسیدنش به آنها شود. چون می ترسیدند آنها را نیز بلعد. آن هنگام بود که ﴿فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۸﴾ فَعُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ ﴿۱۱۹﴾ وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿۱۲۰﴾ قَالُوا ءَأَمْنَا رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۱﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿۱۲۲﴾ (الأعراف: ۱۱۸-۱۲۲)

«حق پیروز شد و آنچه آنها انجام داده بودند باطل گردید در آنجا مغلوب، کوچک و تحقیر شدند. ساحران، خود را به سجده انداختند و گفتند: ما به پروردگار عالمیان که پروردگار موسی و هارون است، ایمان آوردیم.» آنها دانستند که آنچه موسی با خود دارد سحر نیست و آنگاه که ساحران برای پروردگار متعال به سجده افتادند فرعون آنها را به کشتن و به صلیب کشیدن تهدید نمود و تهدید خویش را عملی کرد. ساحرانی را که ایمان آوردند و به سوی خدای خویش توبه کردند، کشت و به صلیب کشید آنگاه متوجه بنی اسرائیل که به موسی ایمان آورده بودند، شد. به فرعون گفتند: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ

قَهْرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا ۗ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ
وَالْعِقَبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾ (الأعراف: ١٢٧-١٢٨)

«آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در زمین فساد نمایند و تو و معبودهایت را رها کنند. گفت: به زودی فرزندانشان را می کشم و زنانشان را زنده نگه می دارم و ما بر آنها مسلط و صاحب قدرتیم. موسی به قومش گفت: درخواست کمک از خداوند بنماید و صبر پیشه کنید. زمین از آن خداست و به هر کس از بندگانش بخواهد به ارث می دهد و عاقبت از آن تقوایندگان است.»

شاهد و گواه در اینجا این است که: آنها از صاحبان قدرت یاری خواسته و به آنها پناه بردند و شکایت خویش را پیش فرعون مطرح تا این حق و ایمان را مقهور قدرت خویش نماید. این شیوه رفتار کردن، پیشه و شغل تمام طرفداران باطل در هر دور و زمان است.

مسائل شصت و سوم، شصت و چهارم، شصت و پنجم، شصت و ششم و شصت و هفتم

نسبت دادن اهل حق به چیزی که از آن بری بودند

صفات مذموم و نکوهیده را به اهل حق نسبت می دادند و آنها را به عنوان افرادی که در زمین فساد می کنند، معرفی می نمودند همانگونه که در آیه به آن اشاره شد. همچنین تغییر در دین و ایجاد نقصان در دین پادشاهان را نیز به آنها نسبت می دادند.

شرح:

از جمله منهج اهل جاهلیت این بود که تنها به شکایت از صاحبان قدرت و انتقام گرفتن اتکا نمی کردند بلکه مؤمنان را به اهل فساد در زمین معرفی می نمودند چنانکه به فرعون گفتند: ﴿أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (الأعراف: ١٢٧)

«آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در زمین فساد کنند؟»

اصلاح را فساد می نامیدند ولی حق غیر از آن بود یعنی اینکه ایمان و توحید باعث اصلاح در زمین و کفر، معصیت، ظلم و طغیان سبب فساد در زمین می گردد. پس آنچه موسی و قومش بر آن بودند، اصلاح و آنچه فرعون و قومش بر آن قرار داشتند، فساد بود. ولی آنها امور را منعکس نمودند و اصلاح را فساد نامیدند و این کار شیوه همیشه کافران، مشرکین و منافقین بوده است. مصلحان و دعوتگران به توحید و عبادت پروردگار را بر اساس شناخت و آگاهی، اهل فساد در زمین معرفی می کردند. و این امر تا روز قیامت در بین مردم ادامه می یابد. و از زمان فرعون و قومش تا کنون بر همین منوال بوده است اما این کار به اهل ایمان و اصلاح ضرری نخواهد رساند؛ گرچه هر گونه بخواهند به دیگران القاب گوناگون می چسبانند. چه بسیار داعیان راستین به سوی حق را با کلمات ناشایست ملقب کردند؛ چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه را با نامهای ناپسند نامگذاری نمودند و بر شیخ الاسلام محمد بن سلیمان التمیمی چه بسیار القاب و عناوین ناشایست نهادند،

گفتند: او از زمره خوارج است، او می خواهد دینتان را تغییر دهد، مردم را تکفیر می کند و چیزهای دیگر که در کتابهایشان موجود است. این موقف آنها در مقابل هر مصلحی است. آنها را متهم به ناقص کردن دین پادشاهان می کردند چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَيَذَرُكَ وَءَالِهَتَكَ﴾ (الأعراف: ۱۲۷)

«و تو و معبودهایت را ترک می کنی.»

﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ﴾ (غافر: ۲۶)

«من می ترسم که دین شما را تغییر دهد.»

از جمله نشانه های اهل جاهلیت و کسانی که به آنها شبیه هستند این است که طرفداران حکومت را بر علیه مؤمنان و دعوتگران راستین به سوی خدا، آن کسانی که آگاهانه اسلام را پذیرفته و بر منهج سالمی قرار دارند، تشویق می کنند. و مؤمنان دعوتگر را آنگاه که آنها را به اصلاح خود و مملکتشان دعوت می نمایند به عنوان مضر معرفی می کنند. چنانکه خداوند متعال داستان آل فرعون و دسیسه هایشان پیش فرعون را برایمان بیان می دارد. موسی علیه السلام، فرعون را به عبادت خالصانه برای خداوند دعوت می کند چیزی که موجب مصلحت خود و رعیتش بود. طرفداران فرعون در مقابل به او می گفتند: ایشان مردم را بر علیه تو می شورانند و دیگر تو صاحب و معبود مردم نخواهی بود، مردم را از بندگی تو به بندگی الله متحول می کنند. آری در جواب دعوتشان به خیر و صلاح، اینگونه موضع می گرفتند. فرعون را تشویق می کردند که اگر موسی و پیروانش را رها کنی مردم را از دست خواهی داد؛ دیگر تو را نمی پرستند. چون فرعون به آنها گفته بود:

﴿أَنْفَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ (النازعات: ۲۴)

«من پروردگار برتر شما هستم.»

و در آیه دیگر آمده که گفت: ﴿مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي﴾ (القصص: ۳۸)

«غیر از خود برای شما معبودی سراغ ندارم.»

دعوت رسولان به فساد در زمین، و کفر را به اصلاح تفسیر کردند و این واژگون کردن حقایق و نشانه خیانت به مردم و رعیت است. چه بسیارند کسانی که امروز به این شیوه شیطانی مشغولند؛ لجام مردم را به دست گرفته و به سوی هاویه پیش می روند؛ در مقابل مصلحان می ایستند و حقایق را دگرگون می سازند و به خاطر در اختیار داشتن سلطه و قدرت مغرورند؛ آنها بسیار بد محرمانی هستند. آنها کسانی می باشند که مانع نصیحت و خیرخواهی مردم برای مسئولین هستند. بار الها سرپرست امور مسلمین و محرمان رازشان را اصلاح گردان و آنها را تبدیل به هدایتگران راستی نما.

اما در مورد اینکه دعوتگران را متهم به ناقص کردن دین پادشاهان می کردند چنانکه در آیه مذکور است

باید گفت که:

این مسئله همان چیزی است که قبلاً در آیه ۱۲۷ اعراف ذکر شد آنجا که به فرعون گفتند: ﴿أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ﴾ (الأعراف: ۱۲۷)

«آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در زمین فساد کنند؟ و تو و معبودهایت را ترک گویند.»
قصدشان از الوهیت این بود که مردم تو را عبادت می کنند و برای تو شأن و مقامی قائلند و تو دارای عظمت و بزرگواری در زمین هستی و اگر آنها را به خود واگذاری خدا را عبادت و ترا ترک خواهند کرد و در نتیجه شأن و منزلت تو کوچک خواهد شد؛ بنابراین برای حفظ و بقای بزرگواری و موقعیت خویش بر علیه آنها اقدام جدی بنماید. این امر خیانت کردن به فرعون می باشد چون او را با این کار در معرض هلاکت قرار دادند. سبحان الله! آنها از شأن و مقام پروردگار آسمانها و زمین کم می کردند و این کار را برای خود نقص به حساب نمی آوردند و بر موسی و قومش که فرعون را نصیحت و برایش خیرخواهی می کردند، عیب و ایراد می گرفتند در حالیکه بقا و ماندگاری سلطنت و صلاحش در پذیرش نصیحت موسی بود. آری مأموران فاسد که محرمان راز حکومتها هستند این چنین عمل می کنند. بنابراین بر حاکمان لازم است که مأمورانی را محرم خود قرار دهند که صالح و خیرخواه باشند و از افراد سوء و ناصالح پرهیز نمایند چون صاحبان اندیشه های منحرف و عقاید باطل در صورتیکه محرم حاکمان گردند آنها را به آتش و سرانجام بد، رهنمون خواهند کرد چنانکه با فرعون و همه پادشاهان ظلم چنین کردند.

مؤمنان را به تغییر و تبدیل دین متهم می نمودند. چنانکه می فرماید: ﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ (غافر: ۲۶)

«من می ترسم که دینتان را تغییر دهند یا در زمین فساد را حاکم کنند.»

و یا به عنوان ناقص کننده دین حاکم معرفی می کردند. چنانکه فرمود: ﴿وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ﴾ (الأعراف: ۱۲۷)

«و تو و معبودهایت را ترک می کنند.»

باید گفت این دو مسئله برای فرعون در حق موسی کلیم الله علیه السلام و دعوتش حاصل گشت. و نتیجه آن شد که مردم را از پذیرش دین او برحذر می داشت و فرعون به عنوان ناصح و خیرخواه برای امتش ظاهر گردید چنانکه گفت: ﴿أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ (غافر: ۲۶)
«یا در زمین فساد را حاکم کنند.»

و یا پیرون فرعون گفتند: ﴿أَتَدْرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (الأعراف: ۱۲۷)
«آیا موسی و قومش را رها می کنید تا در زمین فساد کنند؟»

آری مصلحین را مفسدین نامیدند و نزد آنها توحید و اخلاص در عبادت برای پروردگار فساد بود و شرک و کفر را اصلاح نامیدند. مسبب آن هم واضح است هرگاه قلبها فاسد شدند حق را باطل و باطل را حق می بینند.

اما آیا چه کسی دین را تغییر و فساد را در زمین حاکم می کرد؟ چنین فردی فرعون بود که دین توحید را به شرک و کفر تغییر داد. ولی موسی علیه السلام به دین صحیح دعوت می کرد دینی که خداوند مردم را به خاطر آن خلق نموده بود چیزی که موجب اصلاح در زمین می گردد. چون زمین تنها به وسیله عبادت خالصانه پروردگار و بدون شریک قرار دادن برایش اصلاح می گردد و شرک، کفر و معاصی همگی اسباب فساد در زمین می باشند.

مسئله شصت و هشتم

خود را به چیزی که نداشتند مدح و ستایش می کردند

مدعی بودند که اهل عمل به حق می باشند چنانکه می فرماید: ﴿تُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ (البقرة: 91) «به آنچه بر ما نازل شده ایمان می آوریم.» در حالیکه این فقط ادعا بود بلکه حق را ترک کرده بودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت ادعای یهود در عمل کردن به حق بود در حالیکه با آن وداع کرده بود. چنانکه پروردگار متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أُنزِلَ اللَّهُ﴾ (البقرة: 91)

در مورد معنی آن گفته شده که: این آیه در مورد بنی اسرائیل وارد شده یعنی هرگاه به آنها گفته می شد به آنچه خداوند نازل کرده ایمان بیاورید می گفتند: ما به آنچه بر پیامبرانمان نازل شده ایمان می آوریم: ﴿قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا﴾ در حالیکه آنچه محمد- صلی الله علیه و سلم- آورده بود مخالف آنچه که بر پیامبران آنها نازل شده بود، نبود ﴿وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ﴾ (البقرة: 91)

به غیر از تورات به آنچه که بر عیسی و محمد نازل شده، کافر بودند ﴿وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ﴾ (البقرة: 91) در صورتیکه آنچه بر محمد و عیسی علیهما السلام نازل شده با آنچه بر پیامبران بنی اسرائیل نازل شده بود توافق داشت ولی آنها تحریفات، دروغ و گمراهیهای را که به آن وارد کرده بودند، بیان می داشتند. از طرف دیگر آنها در این گفته خویش صادق نبودند چون مرتکب جرمهایی شده بودند که خداوند از آنها یاد می کند. ﴿قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ ﴿١١﴾ ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَخَذْتُمْ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ (البقرة: 91-92)

«بگو پس چرا پیامبران پیشین را کشتید اگر در ادعای ایمان صادق هستید. موسی با دلایل روشن در بین شما مبعوث شد سپس در غیبتش شروع به گوساله پرستی کردید در حالیکه ظالم بودید.»

خداوند متعال از آنها دو ایراد می گیرد:

اول اینکه: آنچه را که محمد- صلی الله علیه و سلم- آورده مخالف با آن چیزی نیست که عیسی علیه السلام آورده است و آن توحید و اخلاص در عبادت برای پروردگار بصورت خالصانه بود.

دوم اینکه: آنها حتی در گفته خویش هم که مدعی ایمان به آن بودند، صادق نبودند چنانکه گوساله پرستی را انتخاب و پیامبران را کشتند. و در اینکه گفتند: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا﴾ (البقرة: 93) «شنیدیم و نافرمانی کردیم.»

آنها به عهدی که بسته بودند وفا نکردند و این شامل همه تعصبات مذموم است که انسانی می گوید: من به غیر از مذهب خویش یا مذهب امام خویش به چیز دیگری عمل نمی کنم. بر مسلمان واجب است در مذهب خویش یا مذهب دیگری از حق پیروی کند و در این راه با امام خود یا با دیگری باشد باید حق را بپذیرد و دچار تعصب مذموم نشود.

مسئله شصت نهم و هفتم

در عبادت کردن بر اساس شرع خدا، چیزهایی را زیاد و کم می کردند

زیاد کردنشان در عبادت چون اعمال روز عاشورا و در مورد کم کردنشان، ترک نمودن وقوف به عرفات را باید نام برد.

شرح:

اما زیاد کردنشان در مورد روز عاشوراء که روز دهم ماه محرم است می باشد. در این روز یک واقعه بزرگ به وقوع پیوست و آن غرق شدن فرعون و قومش، و نجات یافتن موسی علیه السلام و قومش بود. در این روز خداوند حق را بر باطل پیروز گرداند و موسی علیه السلام به قصد شکرگزاری برای پروردگار عالم این روز را روزه گرفت. و این مسئله روزه گرفتن عاشورا نزد مسلمانان به صورت یک امر شرعی باقی ماند هنگامی که رسول الله- صلی الله علیه و سلم- به مدینه هجرت کرد متوجه روزه گرفتن یهود در آن روز شد وقتی که جریان را جویا گردید، گفتند: آن روزی است که خداوند موسی و قومش را نجات و فرعون و قومش را هلاک نمود؛ موسی علیه السلام آن روز را روزه گرفته بنابراین ما هم روزه می گیریم. رسول الله- صلی الله علیه و سلم- فرمود: «نحن أحق بموسى منكم»^۱ (ما نسبت به موسی از شما لایق تریم). رسول الله صلی الله علیه و سلم- روزه گرفت و مسلمانان را به انجام آن دستور داد و به خاطر مخالفت با یهود یک روز قبل یا بعدش را همراه روزه روز دهم امر به روزه گرفتن کرد.

و این تمام آن چیزی بود که به عنوان عبادت در روز عاشوراء تشریح شده بود. اما اهل جاهلیت همراه روزه گرفتن چیزهایی را هم زیاد کرده بودند، یهودیان آن را روز عید قرار داده بودند در آن روز منازل خود را تزئین می کردند، فرزندان و زنان خانه خود را می آراستند و آن را به عنوان روز عید برای خود قرار دادند،

۱- أخرجه البخاري (رقم: 2004، 3942، 3943) ومسلم (رقم: 1130، 1131)

آنها با این کار مسائلی را بر آنچه مشروع بود، افزودند بنابراین افزودن بر روزه در روز عاشوراء از جمله دین جاهلیت است.

به همان صورت رافضیها در این روز چیزهایی را افزودند و آن را روز حزن و اندوه، شیون، فریاد کشیدن و نوحه خوانی قرار دادند چون روز عاشوراء روزی است که حسین - رضی الله عنه - در آن به قتل رسید.

اما در مورد کم کردنشان در مسائل عبادتی و مشروع باید گفت: در جاهلیت مراسم حج را به عنوان یادگار و باقیمانده دین ابراهیم علیه السلام به جا می آوردند اما در آن تغییرات و شرکیاتی را قرار داده بودند، خداوند متعال ایستادن در عرفات را به عنوان رکنی از ارکان حج قرار داده بود ولی آنها وقوف در عرفه را ترک و به جای آن در مزدلفه توقف می نمودند، و این کار ناقص کردن عبادت است، آن هنگام که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - حج را به جای آورد آنها گمان کردند که همراه ایشان در مزدلفه توقف می کند اما ایشان علیه السلام از مزدلفه گذشت و در عرفه توقف نمود و حج را به همان صورتی که در دین ابراهیم علیه السلام بود برگرداند. چنانکه می فرماید: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾ (البقرة: 199)

«سپس از همانجا که عامه مردم بر می گردند برگردید.»

یعنی از عرفه برگردید و این دستور مردود کردن عمل مشرکین است که در مزدلفه توقف سپس برمی گشتند. و همچنین در لیبک گفتن این کلمات را زیاد کرده بودند: "إلا شريكاً هو لك، تملكه وما ملك" [پروردگارا! تو شریکی نداری مگر همین یکی که آن هم تو مالک او هستی و او مالک و صاحب تو نیست]. بر همین اساس هر کس چیزی را از عبادت کم کند و یا چیزی را به آن بیفزاید او بر دین جاهلیت است. با این حساب همه بدعتها و خرافات جزء دین جاهلیت می باشند.

مسئله هفتاد و یکم

ترک واجبات دینی در قالب زهد و پارسایی

واجبات دینی را در قالب زهد و پارسایی ترک می کردند.

شرح:

ترک واجب چون توقف در عرفات را تقرب به خدا می دانستند و به جای آن در مزدلفه توقف می کردند و آن را ورع و پارسایی می دانستند و اظهار می نمودند چون آنها اهل حرمند نبایستی به عرفات که خارج از حرم است بروند. بنابراین به عنوان زهد و تقوا حق را ترک کردند. و این کار عملی جاهلی است و نسبت به آن از خداوند خواستار عافیت و سلامتی هستیم.

و به همان صورت پوشیدن لباس در هنگام طواف کردن که دستور شرع بر آن است را ترک کردند و با حالت لخت و عریان طواف کردن را کاری پسندیده می پنداشتند و می گفتند: در لباسی که خدا را معصیت کرده ایم نباید او را عبادت کنیم بنابراین به قصد زهد و تقوا، دستور واجب خداوند را ترک کردند.

بنابراین ترک هر عبادتی به قصد ورع، زهد و تقوا جایز نیست. چنانکه انفاق، خواندن نماز جماعت در مسجد و طلب علم را به خاطر ترس از ریا و تعریف کردن ترک کنند، همه اینها به سان عمل اهل جاهلیت می باشد.

مسائل هفتاد و دوم و هفتاد و سوم

ترک کردن پاکیزه اعم از روزی و زینت را وسیله تقرب به خدا می دانستند
روزی پاک و لباس زیبا را به قصد عبادت بر خود حرام می کردند.

شرح:

ترک روزی پاکیزه و لباس زیبا را وسیله نزدیک شدن به خدا می دانستند. اینکار را نصاری و نظایر آنها چون فرقه صوفیه از منتسبین به اسلام انجام می دادند. ترک پاکیزه را عبادت می دانستند، ازدواج را ترک و از خوردن پاکیزه خودداری می کردند. در خوردنی ها، نوشیدنیها و پوشاک بر خود سخت می گرفتند و این کارها را به گمان خویش عبادت می پنداشتند. بدین خاطر پروردگار متعال فرمود: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾ (الأعراف: ۳۲)

«بگو چه کسی زینت خداوند و روزی پاکیزه را که برای بندگانش آفریده حرام نمود؟»

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (المائدة: 87)

«ای کسانی که ایمان آورده اید پاکیزه‌هایی را که خداوند برایتان حلال نموده حرام نکنید.» به همین صورت بعضی از حیوانات را که خداوند حلال کرده بود بر خود حرام کردند چنانکه می فرماید: ﴿أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الَّاَنَعَمِ﴾ (المائدة: 1)

«از حیوانات انعام را برایتان حلال نمودیم.»

ولی در جاهلیت به خاطر بتهای خویش بعضی از انعام را حرام کردند و خداوند نازل فرمود که: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾ (المائدة: 87)

«ای کسانی که ایمان آورده اید پاکیزه‌هایی را که خداوند برایتان حلال کرده است بر خود حرام مگردانید و به حدود پروردگار تجاوز نکنید که برآستی او متجاوزین را دوست ندارد.»

تحریم کردن پاکیزه از دین رهبانیت نصاری و دین جاهلیت است و هرکس حلالی را که بر حلال بودنش اجماع منعقد شده است، حرام نماید از دین ابراهیم مرتد شده است و اگر جدای از این، چنین امری را عبادت خداوند متعال هم بدانیم آن وقت به خداوند افترا بسته ایم چون خداوند نه تنها به عنوان شرع و قانون به ترک پاکیزه دستور نداده بلکه به خوردن آن نیز امر نموده است. ﴿يَتَأْتِيهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا﴾ (المؤمنون: ۵۱)

«ای پیامبران از پاکیزه بخورید و اعمال صالح انجام دهید.»

در زمان رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آنگاه که عده ای تصمیم به چنین کارهایی گرفتند رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بر آنها خشمگین گردید.

ترک زینتها را عبادت می دانستند چنانکه ترک آن را وسیله تقرب به خداوند قرار داده بودند. خداوند متعال آنگاه که آنها با حالت عریان به دور کعبه طواف می کردند عملشان را مردود نمود و فرمود: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ﴾ (الأعراف: ۳۲)

«بگو چه کسی زینتهای دنیا را تحریم کرده است؟»

یعنی دلیلتان بر آنچه در مورد ترک لباس و تجمل و روزیهای پاک انجام می دهید چیست؟ چون حرام نمودن به دلیل احتیاج دارد و اصل در پوشیدنی ها، خوردنیها و آشامیدنیها حلال بودن است؛ زیرا الله تعالی این چیزها را برای بندگانش آفریده چنانکه در حدیث آمده است: «إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ»^۱ (خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد). بنابراین ترک کردن تجمل و زیبایی به قصد زهد و ورع از دین اسلام به حساب نمی آید. پس با لباس زیبا خود را بیارای و از پاکیزه استفاده کن و شکر خدای را بجای آور. چنانکه در حدیث وارد شده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ»^۲ (خداوند دوست می دارد وقتی نعمتی به بنده اش می دهد اثر آن نعمت را بر او ببیند). ولی این کار باید دور از اسراف و بخیلی باشد. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - جسم و لباس خویش را پاکیزه نگه می داشت و در ملاقات با نمایندگان بیشتر از حالت معمولی تجمل را رعایت می نمود.

مسئله هفتاد و چهارم

دعوت کردن مردم به گمراهی

مردم را جاهلانه به گمراهی فرا می خوانند.

شرح:

دعوت کردن مردم بدون علم از جمله اعمال جاهلیت است. چون خداوند متعال دستور داده است که آگاهانه و همراه حکمت و به وسیله پند نیکو و مجادله به شیوه مناسب به راهش دعوت کنند.

اهل جاهلیت به گمراهی دعوت و به مخالفت مردم با حق تشویق نمودند. خداوند می فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ

كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلَ خَطَايَكُمْ﴾ (العنکبوت: ۱۲)

«کافران به اهل ایمان گفتند: از ما پیروی کنید، ما گناهان شما بر عهده می گیریم.»

آنها را به شرک و تحریم نمودن حلال و حلال کردن حرام بدون دلیل و به چیزهایی که فاقد هرگونه دلیل شرعی بودند، دعوت می کردند بنابراین آنها داعیان گمراهی بودند. در حالیکه داعیان حق کسانی هستند

۱ - أخرجه مسلم (رقم 147/91)

۲ - أخرجه الترمذي (5/ 123-124 رقم 2824) وقال: هذا حديث حسن. وحسنه الألباني في صحيح الجامع (رقم 1887)

که مردم را به آنچه خداوند نازل فرموده و به آنچه شرع گفته، دعوت می کنند. در زمان ما از جمله دعوتگران به گمراهی کسانی هستند که مردم را به شرک و بندگی گورها و گنبدها دعوت می کنند و مردم را به امور بدعی و چیزهای ایجاد شده در دین که خداوند بر آنها هیچ دلیلی را نازل ننموده است، فرا می خوانند. و برای این کار، از نوشتن، تألیف و سخنرانی برای دعوت مردم جهت زنده کردن امور بدعی سود می جویند و تمامی کسانی هم که مردم را به گناه، فحشا و فساد فرا می خوانند نیز از جمله داعیان به سوی گمراهیند. از خداوند متعال خواستاریم که ما را از آنها و طریقه و راهشان محفوظ دارد. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَسِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۴۹)

«ای کسانی که ایمان آورده اید در صورتیکه از کافران پیروی کنید شما را به راه پیشینیان بر می گردانند در نتیجه جزو زیانمندان خواهید شد.»

و می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾ (آل عمران: ۱۰۰)

«ای کسانی که ایمان آورده اید در صورتیکه از اهل کتاب پیروی کنید بعد از ایمان شما را دچار ارتداد و کفر خواهند کرد.»

و می فرماید: ﴿أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ﴾ (البقرة: ۲۲۱)

«آنها به سوی آتش و خداوند به سوی بهشت دعوت می کند.»

﴿وَإِن تَطِيعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ﴾ (الأنعام: ۱۱۶)

«اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی تو را از خداوند دور می کنند آنها از ظن و گمان پیروی می کنند، آنها دروغگویانند.»

خداوند پاک و منزّه بیان می دارد که کافران علی رغم اختلاف دین و منهج در قدیم و جدید و در همه جا سعی و کوشش نموده اند که مردم را به گمراهی دعوت نمایند. چنانکه می فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾ (النساء: ۸۹)

«دوست دارند که شما کافر شوید همانگونه که آنها کافر شدند آنگاه مساوی خواهید شد.»

مسئله هفتاد و پنجم

آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت کردن

آگاهانه مردم را به سوی کفر دعوت می کردند.

شرح:

اینها گروه دیگر از دعوتگران گمراهی هستند. آنها در حالیکه می دانستند مردم را دعوت به انصراف از حق می نمایند، این کار را به سبب ظلم و سرکشی انجام می دادند. اما گروه اول مردم را جاهلانه به باطل دعوت می کردند و خودشان حق را نمی شناختند. ولی هر دو گروه کارشان مهم و خطرناک بود؛ آنها مستقیماً به مردم نمی گفتند کافر شوید. بلکه به صورت پوشیده به نزد آنها می آمدند. ظاهر آن نیکو ولی باطن و نهان آن کفر بود. دعوتگران گمراهی همینگونه اند. شیطان وقتی دید قوم نوح برای صالحان از دست رفته غمگین و محزون هستند به نزدشان آمد و با ظاهر مصلحانه و دینی به آنها گفت: صورتی از آنها فراهم نمایید، تا با دیدنشان بر عبادت راغب گردید و با یادآوری احوال، صلاح و دینشان، برای عبادت انرژی کسب کنید و به انجام عبادت شادمان گردید. آری به صورت یک انسان خیراندیش و ناصح به نزدشان آمد. او می دانست که این تصویرها در نهایت تبدیل به بت می شوند و تبدیل هم شدند. آنگاه که اهل علم و کسانی که در آن دوره می زیستند، مردند؛ دوره ای دیگر با نسل جدید شروع گردید. شیطان به آنها گفت: پدران شما این تصویرها را جز به قصد عبادت نصب نکردند و به وسیله آنها درخواست باران می کردند. سرانجام غیر از خدا آنها را مورد پرستش قرار دادند.

داعیان گمراهی نیز اینگونه هستند، پیش مردم جهت دعوت کردنشان به شر و فساد به صورت آشکار نمی آیند بلکه به شیوه آرایش شده که مورد پسند آنها باشد، پیششان خواهند آمد؛ سپس در آخر مقاصدشان حاصل می گردد. دعوتگران گمراه آنگاه که مردم را به شرک و عبادت کردن ضریحها و قبرها فرا می خوانند به آنها نمی گویند که اینها را عبادت کنید بلکه اظهار می دارند: اینها صالحان و اولیاء خدا هستند و اگر پیش او دارای موقعیت و جاه باشند آنها را به خدا نزدیک می گردانند. و آنها واسطه و وسیله شما پیش خدا هستند. آری اینگونه به نزدشان می آیند. به وسیله محبت صالحان و تبدیل کردنشان به واسطه و وسیله رسیدن به خدا، آنها را گمراه می کنند در نتیجه به وسیله این نیرنگ و فریب شیطانی، گورها و ضریحها مورد پرستش واقع می شوند و برای خداوند بی همتا شریک قرار می دهند. داعیان گمراهی به شیوه های مختلف که بر آن انتقادی نباشد و جز اهل بصیرت کسی از آن مطلع نگردد مردم را دعوت می کنند. با توضیح این دو مسئله معلوم گردید که داعیان گمراهی دو دسته می باشند: دسته ای مردم را بدون علم و جاهلانه دعوت می نمایند. دسته دیگر مردم را به مخالفت حق دعوت می نمایند ولی خود نسبت به آن آگاهند. گروه اول ضال و گمراه و دسته دوم فاسق می باشند.

مسئله هفتاد و ششم

اثبات شرک و دفع حق به واسطه انواع مکر و حيله

مکر و حيله های بزرگی همانند حيله های قوم نوح انجام می دهند.

شرح:

مکر یعنی امر مکروه و ناپسندی را به شیوه مخفیانه به کسی رساندن. و آن دو نوع است: مکر خوب و مکر بد. منظور از مکر بد حيله پنهانی است که در آن شر و بدی را به کسی که مستحق آن نیست می رسانند.

خداوند متعال در مورد قوم نوح می فرماید: ﴿وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ۝ وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ۝ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا ۝﴾ (نوح: ۲۲-۲۴)

«حیله بزرگی برپا کردند و گفتند: معبودهای خویش را رها مکنید و هرگز ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را ترک مکنید. و بسیاری را گمراه کردند.»

آری با این کار حیله بزرگی را اندیشیدند و این شیوه پستی است که به آن وسیله مردم را به شرک فرا می خوانند. وقتی توحید می آید مردم را از آن برحذر می دارند و گویند: آنها می خواهند بر شما رئیس شوند و قصدشان برتری طلبی بر شماست. زیبا جلوه دادن قبیح و زشت نشان دادن نیکو مکر بزرگی است که همیشه دعوتگران گمراهی از آن برای منصرف کردن مردم از حق سود جسته اند و بدان وسیله مردم را از نور به سوی گمراهی سوق داده اند. خداوند متعال می فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝﴾ (البقرة: 257)

«خداوند سرپرست مؤمنان است آنها را از تاریکیها به سوی نور بیرون می آورد ولی کسانی که کافر شدند سرپرستان معبودهای باطل است که آنها را از نور به سوی تاریکیها می برند که اینها همراهان آتش و در آن جاویدند.»

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا ۗ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ۝﴾ (الأنعام: ۱۱۲)

«برای هر پیامبری از شیاطین جن و انس دشمنانی قرار دادیم که بعضی از آنها به سوی بعضی دیگر سخنان آراسته را جهت فریب دادن به صورت وسوسه القا می کنند، اگر پروردگار تو می خواست آنها قادر به انجام آن کار نبودند سپس آنها را با دروغهایشان رها کن.»

در این آیات پروردگار متعال از گوش دادن به دعوتگران گمراه نهی کرده است مگر اینکه به خاطر اطلاع یافتن از باطلشان جهت مردود کردنشان باشد.

مسئله هفتاد و هفتم

اقتدا کردن به کسی که شایسته آن نیست

امامانشان یا عالمان فاجر و ظالم و یا عابدان جاهل و نادان بودند چنانکه می فرماید: ﴿وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ تَحَرَّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۝ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا ءَأَمْنَا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝﴾

﴿٧٦﴾ أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾ وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيًّا وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿البقرة: 75-78﴾

«بعضی از آنها کلام خدا را بعد از شنیدن و تعقل کردن در حالیکه می دانند اقدام به تحریف آن می کنند. وقتی با مؤمنان ملاقات می کنند گویند ما ایمان آورده ایم، اما وقتی که با همدیگر خلوت می کنند، می گویند: آیا در مورد چیزی که خداوند بر ما آشکار کرده با آنها گفتگو می کنید تا به وسیله آن پیش خدا بر علیه شما اقامه برهان کنند آیا عقل خود را به کار نمی گیرید؟ آیا آنها نمی دانند که خداوند به آشکار و نهان عالم است؟ بعضی از آنها بیسواد و امی هستند و کتاب تورات را جز آرزوهای باطل نمی پندارند و اینها تنها اهل ظن و گمانند.»

شرح:

پیشوایان اهل جاهلیت از یهود و نصاری و دیگران، یا عالمانی فاجر و یا عابدانی جاهل و نادان بودند که به علم خویش عمل نمی کردند. نمونه آنها احبار یهود و یا راهبان مسیحی که عابدان جاهلی بودند می باشد زیرا که دلیل اعمال خویش را نمی دانستند و نسبت به آن جاهل بودند. خداوند متعال می فرماید: ﴿أَتَّخَذُوا

أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ (التوبة: 31)

«غیر از خداوند متعال، علما و راهبان خویش را رب و پروردگار خود قرار می دادند.» این احبار و رهبان حرام را برایشان حلال و حلال را بر آنها حرام می کردند و آنها نیز در این کار از آنها اطاعت و پیروی می نمودند. در سوره بقره می فرماید: ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ خَرَفُوا لَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (البقرة: 75)

منظور از این فرموده ﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ خَرَفُوا لَهُ﴾ عالمان فاجر و فاسق می باشند که کلام خدا، تورات را می شنوند، آن را دانسته و به دیگران تعلیم می دهند ﴿ثُمَّ خَرَفُوا لَهُ﴾ سپس الفاظ و معانی آن را تغییر می دهند ﴿مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ یعنی بعد از آنکه الفاظ و معانی صحیح آن را فهمیده و یاد گرفتند به خاطر هواها، اغراض و شهواتشان آن را تحریف کردند چنانکه در مورد داستان همان زن زناکار که مرتکب زنا محصنه شده بود اتفاق افتاد. آنگاه که مردی از یهود با زنی یهودی زنا کرد گفتند که حکم را پیش آن مرد (منظورشان رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بود)، ببرید. چون آنها حکم زنا محصنه در تورات را می دانستند ولی نمی خواستند اجرا کنند و قصدشان این بود بلکه در مورد آنها به شیوه آسانتری حکم نماید. به همین خاطر پیش او آمده و از او درخواست حکم بر آن زن و مرد زناکار نمودند، رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ عَلَيَّ مِنْ زَنِيٍّ؟

وفي رواية: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ»¹ (در تورات حکم کسی که زنا می کند چیست؟ و در روایتی آمده که فرمود: در تورات در مورد رجم کردن چه چیز وجود دارد؟) گفتند: صورتش را سیاه و بر الاغی سوارش می کنیم و او را در بازارها می گردانیم. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - از عبدالله بن سلام که قبلاً از علمای یهود بود و مسلمان شده بود سؤال کرد. عرض نمود: دروغ می گویند، به همین خاطر رسول الله - صلی الله علیه وسلم - فرمود: تورات را بیاورید. آنگاه که تورات را آوردند ابن صوریانگشتش را بر آیه رجم نهاد و عبدالله بن سلام به او گفت: انگشتت را بردار، وقتی انگشتش را برداشت، آیه رجم در تورات آشکار گردید و رسول الله - صلی الله علیه وسلم - دستور به رجم هر دو نفر زن و مرد زناکار را صادر کرد و حکم اجرا و آن دو نفر سنگسار شدند.

اینکار از جمله تحریفات کلام خداست که توسط عالمان آنها صورت گرفت و بر خدا دروغ بستند و حکمش را پنهان نمودند. و باز از جمله تحریفاتشان این است که هنگامی پروردگار دستور داد که سجده کنان وارد دروازه شوند و بگویند: حطّة: یعنی از گناهان ما درگذر، آن را به کلمه حطّة تغییر دادند، نون را در آن افزودند و چیزی را که جزو کلام خدا نبود به آن اضافه کردند.

تحریف یعنی زیاد و کم کردن و یا تفسیر کردن کلام به غیر از معنای صحیح آن است. چون تحریف یا در لفظ و یا در معنی صورت می گیرد بنابراین شامل تمام کسانی است که می کوشند قرآن و یا احادیث به غیر از معنای صحیحش تفسیر کنند و قصدشان در این کار کمک به مذهب خویش، یا پیروی شهوات و یا رسیدن به لذایذ دنیا است. ﴿وَإِذَا لُقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَأَمَّنَا﴾ (البقرة: 76) این همان نفاق است. و نفاق و تحریف نصوص طریقه و روش یهود است.

سپس می فرماید: ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ (البقرة: 78) اینها همان عابدان جاهلند تورات را می خوانند اما معانی آن را نمی دانند، و مردم اینها را امام و پیشوای خود می گردانند در حالیکه جاهلند. درست نیست به جز به عالمی که اهل عمل باشد اقتدا کرد که همان عالمان ربانی هستند. پس عابدان جاهل نباید مورد اقتدا قرار گیرند هرچند اهل زهد و عبادت باشند چون عبادتشان نیز به غیر طریق صحیح و بر غیر شیوه اسلام است.

مسئله هفتاد و هشتم

در محبت خداوند دچار تناقض بودند

در حالیکه شرع خداوند را ترک کرده، مدعی محبت الله تعالی بودند به همین خاطر خداوند این کار را از آنها می خواهد: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: 31) «بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.»

۱ - أخرجه البخاري (رقم 3635، 4556، 6819، 7543)، ومسلم (رقم 1699، 1700)

شرح:

از جمله گمراهی های یهود و کسانی که به آنها شبیه هستند این است که مدعی محبت خداوند هستند در همان حالی که بر خلاف دستوراتش عمل می کنند ولی در واقع نشانه محبت خداوند پیروی کردن از دستوراتش می باشد چنانکه شاعر می گوید:

"إن المحب لمن يحب مطيعٌ" [کسی که محبوب خویش را دوست دارد مطیع اوست].

به همان صورت در فرموده خداوند متعال نیز وارد است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ

اللَّهُ﴾ (آل عمران: 31)

«بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.» یهود و نصاری می

گفتند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَسُولَهُ﴾ (المائدة: 18)

«ما فرزندان خداوند و دوستان او هستیم.»

ولی با این حال با شریعت خداوند مخالفت می کردند و این می رساند که آنها در ادعایشان دروغ می گفتند. هنگامی که خداوند از آنها بر ادعایشان دلیل می خواهد و آن دلیل پیروی کردن از رسولش - صلی الله علیه وسلم - می باشد و آنگاه که چنین کاری انجام ندادند، دروغشان آشکار می گردد. و به همان صورت صوفیه نیز دین خویش را بر اساس محبت الله تعالی قرار داده و می گویند عبادت همان محبت است ما خداوند را به خاطر ترس از آتش و طمع به بهشتش عبادت نمی کنیم بلکه صرفاً بدان سبب که او را دوست داریم، عبادتش می نماییم. ولی در همان حال با شرع خداوند مخالفت نموده و از رسولش پیروی نمی کنند و تنها از مشایخ خود پیروی و اطاعت می نمایند. پیروان راهها و احزابی که از طرفداران خویش بیعت می گیرند، از امیران خود اطاعت محض دارند و در آنچه به آنها دستور دهند مخالفت نمی کنند. تا جاییکه می گویند: مرید و پیرو پیش شیخ و استادش چون مرده در دست غسل کننده اش می باشد و برایش اختیاری نیست و جز همان چیزی که استادش برایش خواسته حق انتخاب ندارد. با این اوصاف و احوال اطاعت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - کجاست؟ بنابراین آنها در ادعای خویش دروغ می گویند.

به همین دلیل خداوند متعال با این ادعا کنندگان محبت تعدی کرده و آنها را به مبارزه طلبی دعوت می

نماید و می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۳۱)

«بگو اگر خداوند را دوست دارید مرا اطاعت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.»

نشانه محبت خداوند اطاعت کردن و پیروی نمودن از رسولش می باشد. پس هرکس چنین صفتی در او محقق گردد او در ادعایش صادق است و هرکس فاقد این صفت تبعیت و پیروی رسول باشد چنین فردی در ادعای خویش دروغگوست.

خداوند متعال دلیل محبت و بهره و ثمره آن را بیان می دارد، دلیل آن را در پیروی از رسولش - صلی الله علیه و سلم - می داند و بهره و ثمره آن را برای بنده، رسیدن به محبت الله تعالی و بخشش گناهانش قرار داده است. به همین خاطر این مسئله برای هر کس که مدعی محبت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می باشد و از او پیروی نمی کند مطرح است. مانند کسانی که در روزنامه ها و مجلات دم از محبت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می زنند، به مردم می گویند محبت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را به فرزندانان آموزش دهید ولی در همان حال خودشان بدعتها را می آفرینند و مراسمهای مولودی برگزار می کنند در حالیکه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - از بدعت نهی کرده است و آنها نیز مدعی محبت او هستند ولی با ایجاد بدعتها و خرافات با او مخالفت می کنند.

مسئله هفتاد و نهم

بر آرزوهای کاذب اعتماد می کردند

در رؤیاهای و آرزوهای کاذب بسر می بردند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ (البقرة: 80)
«آتش جز چند روز ما را نمی سوزاند.»

﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِي﴾ (البقرة: 111)
«تنها یهود و نصاری داخل بهشت می شوند.»

شرح:

یهودیان و مسیحیها بر آرزوهای دروغین خود اعتماد داشتند و آنها را از خداوند خواستار بودند. چنانکه خداوند متعال از آنها سخن به میان می آورد که گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ (البقرة: 80)
«آتش جز چند روز ما را نمی سوزاند.»

آن روزهای معلوم که می گفتند وارد جهنم می شوند برابر با تعداد روزهایی می دانستند که در آن گوساله را پرستش کرده اند ولی خداوند متعال سخنانشان را مردود می نماید: ﴿قُلْ أَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ تُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُ ۗ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾ بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۗ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (البقرة: 80-81)

«بگو آیا پیش خداوند عهد و پیمانی دریافت نموده اید تا خداوند به آن وفا نماید یا به خداوند چیزی را که نمی دانید نسبت می دهید؟ آری هر کس گناه و بدی را انجام دهد و گناهانش بر او احاطه نماید آنها یاران آتشند و در آن جاویدان می مانند.»

و این آیه رد سخنان آنها بود که می گفتند: ﴿لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً﴾ (البقرة: 80)
«آتش جز چند روز ما را نمی سوزاند.»

چنانکه در سوره آل عمران نیز سخنان آنها را مردود می نماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿۲۳﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن نَّمَسِّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ ۗ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾ فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۵﴾﴾ (آل عمران: ۲۳-۲۵)

«آیا به کسانی که پاره ای از علم کتاب داده شده نگاه نکردی وقتی که به سوی کتاب خدا خوانده شدند تا بر آن حکم کنند گروهی از ایشان اعراض کنان روی گردانند و سبب آن این بود که آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد آری افترا و دروغی که بستند آنها را مغرور کرد. پس حال آنها چگونه خواهد بود آنگاه که همه را جمع کنیم در روزی که هیچ شکی در آن نیست و در آن هر کس پاداش هر آنچه را که انجام داده است خواهد گرفت و به کسی ظلم نمی شود.»

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ ۗ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ - وَلَا يُجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿۱۲۴﴾﴾ (النساء: ۱۲۳-۱۲۴)

«امورات بر اساس آرزوهای شما و اهل کتاب نیست هر کس کار بدی را انجام دهد جزا داده خواهد شد و به جز خداوند یار و یآوری نخواهد داشت و هر کس عمل صالح انجام دهد چه زن باشد چه مرد درحالیکه ایمان دارند به بهشت وارد می شوند و به اندازه تار مویی به آنها ظلم نمی شود.»

مسئله هشتم

در مورد صالحان غلو کردند

قبر پیامبران و صالحان را تبدیل به مساجد می کردند.

شرح:

از جمله چیزهایی که اهل کتاب و دیگران بر آن بودند تبدیل کردن قبر پیامبران و صالحان به مسجد بود. این کار هم در گذشته بین یهود و نصاری و مشرکین عرب رایج بود و منتسبین به اسلام نیز از گورپرستان بر آن روال ادامه دادند.

اهل کتاب اولین کسانی بودند که به آن عمل کردند. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ ۗ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ» (کسانی که قبل از شما بودند قبرهای پیامبران و صالحین را مساجد نمودند، آگاه باشید که شما گورها را تبدیل به مساجد ننمایید.)

یعنی آنجا را به محل نماز خواندن تبدیل نکنید چون نماز خواندن در آنجا وسیله ای برای عبادتشان می باشد. هر نمازخوان باید برای الله نماز بخواند اما اگر نزد قبری نماز خواند اینکار تبدیل به وسیله ای جهت

عبادت کردنشان خواهد شد. در حالیکه هم اکنون نزد قبرها از صاحب گورها درخواست دعا و طلب فریادرسی می شود. این کار از جمله دین جاهلیت است؛ دین یهود، مسیحی و دیگران است. رسول الله-صلی الله علیه و سلم- آنگاه که ام سلمه و ام حبیبه-رضی الله عنهما- که همراه شوهرانشان در هجرت اول به حبشه کوچ کرده بودند از آنچه در سرزمین حبشه در مورد کنیسه و عبادتگاههایشان که تزیین شده و تصاویری که در آن بود خبر دادند، فرمود: «أُولَئِكَ قَوْمٌ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَوْ الرَّجُلُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَيَّ قَبْرَهُ مَسْجِدًا وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ»^۱ (آنها قومی بودند هرگاه در بینشان مرد صالحی یا بنده ای پرهیزکار از دنیا می رفت بر قبرش مسجدی بنا می کردند و این صورتها در آن به تصویر می کشیدند آنها بدترین مخلوقات نزد خداوند هستند).

از جمله دین جاهلیت این است که اولیاء و صالحان به صورت رب و پروردگار در می آیند و گمان می نمایند آنها ایشان را به خدا نزدیک می گردانند و نزد خداوند برایشان شفاعت می کنند. همانگونه که پروردگار متعالی می فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ (یونس: ۱۸)

«غیر از خداوند کسانی را عبادت می کردند که قادر به نفع و ضررشان نبودند و می گفتند اینها نزد خداوند برایمان شفاعت می کنند.»

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ (زمر: ۳)

«غیر از الله کسانی را ولی خود قرار داده بودند و می گفتند: ما آنها را عبادت نمی کنیم مگر به خاطر اینکه ما را به الله نزدیک گردانند.»

آنها معتقد نبودند که این الهه ها قادر به خلق، روزی، حیات و مرگند بلکه معترف بودند که آن موارد به طور خاص فقط مربوط به خداست بلکه تنها آنها را به عنوان واسطه بین خود و خداوند به عنوان شفاعت کننده قرار داده بودند و به همین خاطر انواع عبادت را برایش انجام می دادند تا آنها را به خداوند نزدیک گرداند و این دین جاهلیت است که گورپرستان امروز بر این منوال هستند.

و همچنین از جمله غلو کردن در مورد گورها و صاحبانش بنا کردن، چراغانی نمودن، بر آن پوشش قرار دادن، نوشتن بر روی مزارشان و انواع گچ کاری ها همگی جزء مظاهر غلو می باشند و به همین سبب رسول الله-صلی الله علیه و سلم- از همه اینها نهی کرده است.

مسئله هشتم و یکم

غلو کردن در مورد آثار صالحان

همانگونه که از ابن عمر-رضی الله عنهما- نقل شده است آنها آثار پیامبرانشان را تبدیل به مساجد کردند.

۱- أخرجه البخاري (رقم 427، 434، 1341) ومسلم (رقم 528)

شرح:

از جمله دین جاهلی، تبدیل کردن آثار پیامبران به مسجد است یعنی به قصد تبرک جستن در آنجاها نماز می خواندند. فرق این مسئله با مسئله قبلی در این است که مسئله قبلی بر این مورد تکیه داشت که آنها در مورد اشخاص غلو می کردند ولی آنچه در این مسئله مورد بحث است این است که آنها در مورد آثار اشخاص غلو می کردند. آثار جمع اثر است و آن مکانی است که پیامبر در آن نشسته و یا نماز خوانده است. برای عبادت آن مکان را اختصاص داده و در آن به عبادت مشغول شده اند و به گمان خویش نماز خواندن در آنجا از فضیلت خاصی برخوردار است مانند کسانی که هم اکنون به غار حراء می روند چون رسول الله - صلی الله علیه و سلم - قبل از بعثت در آن مشغول به عبادت می شد، مردم به آنجا می روند تا در آن مشغول عبادت و دعا گردند در حالیکه رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بعد از بعثت به دیدن آنجا رفت و هیچکدام از اصحاب گرامیش به آنجا نرفتند چون آن را غیر مشروع می دانستند.

به همان صورت به غار ثور می روند همان جایی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در آن خود را مخفی کرده است. و در آن نماز می خوانند، عطرها در آنجا انداخته و چه بسا در آن پول هم می اندازند.

اینها همه از جمله دین جاهلی است که در آن به تعظیم آثار انبیاء می پرداختند و به همین دلیل آنگاه که عمر - رضی الله عنه - دید مردم به سوی درخت بیعت الرضوان می روند گفت: "إنما أهلك من كان قبلكم أنهم تتبعوا آثار أنبيائهم" [تنها چیزی که باعث هلاک پیشینیان قبل از شما شد دنبال کردن آثار پیامبرانشان بود.] سپس دستور داد آن درخت را قطع کنند. این مکانها را پیامبر به قصد تشریح انتخاب نکرده است ولی اماکنی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به قصد تشریح برگزیده چنانکه در مقام ابراهیم نماز خوانده به خاطر عمل به دستور خداوند بوده است. ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ (البقرة: 125)

«جای قدم ابراهیم تبدیل به برگزاری نماز کنید.»

نماز خواندن در قرآن با اقتدا به رسول الله - صلی الله علیه و سلم - تشریح گردیده است. اما نشستن او در غار حراء و غار ثور یا در راه بین مکه و مدینه به خاطر استراحت بوده و در آن قصد تشریح نداشته است بلکه آن را به طور اتفاقی و به قصد رفع احتیاج انجام داده است. بنابراین لازم است بین آنها فرق گذاشت. پس مکانهایی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - از آنها گذشته یا در آن بر حسب عادت یا برای استراحت نشسته یا بطور اتفاقی و بدون قصد در آن نماز خوانده را نباید به اماکنی برای برگزاری نماز تبدیل کرد چون این کار را رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بدون هیچ قصدی انجام داده و اگر قصدی هم داشته این بوده که در آن مکان وقت نماز فرا رسیده ایشان نیز اقدام به انجام نماز کرده است و این هیچ مزیتی را برای آن مکان نسبت به جاهای دیگر ایجاد نمی کند و دنباله روی کردن از آن تجدید بت پرستی می گردد که بعدها مردم به آن اماکن تبرک جسته و از دور به قصد زیارت آن سفر خواهند کرد و همان گرفتاری هایی که برای امتهای پیشین روی داد و به شرک مبتلا شدند برای اینها نیز حاصل می گردد. و چه بسا بر آن بناهایی هم می سازند.

هم اکنون نیز کسانی به دنبال آنها هستند و می گویند بر جاهایی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - مرور کرده و یا در آن نشسته بناهایی را برای یادبود بسازید و این سخن باطل است؛ ما چیزی را که سلف صالح انجام نداده باشند، انجام نمی دهیم؛ زیرا اگر مشروع بود اصحاب، تابعین و سابقین بعد از آنها بر ما سبقت می جستند و هلاکت امتهما به خاطر انجام همین کارها بود، آثار بزرگان را زنده کردند و عاقبت سر از بت پرستی در آوردند همانگونه که در قوم نوح و امتهای پیشین روی داد و نمی توان گفت که چون مردم در این زمان به چنان سطحی از فرهنگ رسیده اند می توانند دین خویش را محافظت کنند، لذا نباید در این کارها با آنها مخالفت کرد. زیرا دورانهای جاهلی خواهد آمد که در آن شیطان بت پرستی را برای مردم تزیین می کند به همین خاطر هیچ فردی از فتنه در امان نیست همانگونه که ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود: ﴿وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّا صَنَامًا﴾ (ابراهیم: ۳۵)

«من و فرزندم را از پرستش بتها دور گردان.»

مسئله هشتم و دوم

وسایل و اسباب شرک را به دست گرفتند

بر گورها چراغ روشن کردند.

شرح:

گورها را با استفاده از روشنایی چراغها، فانوسها و یا برق در اشکال متعدد روشن کردند تا بتوانند در همه حال به زیارت قبرها بروند ولی این کار جایز نیست؛ چون از جمله اسباب شرک است. و اگر مردم برای دفن مرده ها نیاز به روشنایی داشته باشند در آن صورت با خود چراغ و فانوس خواهند آورد تا احتیاجاتشان رفع گردد. اما اینکه گورها را چراغانی کنند طوری که نورها از آن ساطع گردد چیزی است که از آن نهی شده است. «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالتَّخَذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالشُّرُجَ»^۱ (رسول الله - صلی الله علیه و سلم - زنانی را که به زیارت قبور می روند و همچنین کسانی که بر قبرها مساجد می سازند و چراغهایی برای روشنایی آن قرار می دهند، لعنت کرده است). لعنت کردن زنانی که به زیارت قبرها می روند توسط پیامبر - صلی الله علیه و سلم - بر ممنوع بودن زیارت قبرها توسط زنان دلالت دارد و زیارت گورها تنها مخصوص مردان است و نهی همراه با لعن دلیل بر این است که زیارت قبرها توسط زنان گناه کبیره می باشد. و همچنین رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بناکنندگان مساجد بر گورها را نیز لعن کرده است یعنی کسانی که در صدد برگزار کردن نماز در آن جاها بر می آیند یا بر آن ساختمانی برای نماز می سازند و همچنین کسانی که آنجا را روشنایی می دهند. چون این کار وسیله ای جهت انجام شرک است؛ زیرا این قبور عبادت می شوند و غیر الله تعالی پرستش می گردد. گورها را باید رها کرد همانگونه که قبر اصحاب در زمان

۱ - أخرجه أبو داود (3/ 362 رقم 3236) والترمذي (2/ 136 رقم 320)، وقال أبو عيسى: حديث ابن عباس حديث حسن،

وصححه الألباني في صحيح الجامع (رقم: 5109)

رسول الله - صلی الله علیه و سلم - رها شدند نباید آنها را منور و یا بر روی آنها بنایی ساخت و آنها را همانگونه که هستند یعنی به قدر یک وجب بلندتر از سطح زمین باید رها کرد و چیزی را که نشان دهنده قبر باشد بر آنها نصب نمود و نباید بیشتر از این در مورد آن انجام داد. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به علی - رضی الله عنه - فرمود: «أَنْ لَا تَدَعَ قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَّيْتَهُ»^۱ (قبر مرتفعی را وامگذار مگر اینکه آن را با زمین مساوی کنی). چون بالا بودن ارتفاعش جاهلان را می فریبد و آن را برای زیارت قصد می کنند. نفوذ شرک در دلهای جاهلان سریعتر از حرکت سیل در سرازیربهاست. چون شیطانهای جن و انس این کارها را زینت می دهند و مردم را به وسیله آن دچار فتنه می کنند. اگر بر روی قبری چیز قابل توجهی نباشد و معلوم نشود این قبر مربوط به چه کسی است باعث دور شدن از فتنه می شود. اما اگر قصد کنند و بر آن ساختمانها بسازند و آن را با زیورآلات زینت دهند و به وسیله چراغها نورانی گردانند نظرها را به سوی آن جلب می گردد و جاهلان خواهند گفت: این کار در آن انجام نگرفته مگر به خاطر اینکه در آن سری است آنگاه به وسیله عبادت آن را قصد می کنند.

واجب است که در مورد قبرها از سنت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - پیروی شود که در آن از غلو و زیاده روی، بنا کردن ساختمانها بر آن و روشن کردن چراغها در آن پرهیز نمود و آن را با نوشته ها و گچ کاری ها زینت نداد همانگونه که در عهد رسول الله - صلی الله علیه و سلم - مسلمانان بر آن بودند.

مسئله هشتم و سوم

نزد قبرها اعتکاف می کردند

قبرها را محل برگزاری عیدهایشان قرار داده بودند.

شرح:

اعیاد جمع عید است و آن به چیزی گفته می شود که تکرار می گردد و بر دو قسم است:

۱. عید زمانی: مانند عید رمضان و عید قربان.

۲. عید مکانی: و آن مکانی است که در آن مردم بر اساس گذشت سال، ماه و یا هفته در آن برای عبادت

جمع می شوند، رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «لَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ

تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ»^۲ (آن را تبدیل به مکانی نکنید که در اطرافش جمع شوید و تردد نمایید. و هر کجا هستید

بر من سلام بفرستید که سلام شما به من می رسد.) پس سلام کردن بر پیامبر مخصوص کنار قبرش نیست بلکه

در هر کجا در مشرق و یا مغرب باشی می توان بر او سلام کنی و در هر کجا به او سلام کنی به او می رسد.

تکرار کردن زیارتش و نشستن نزد قبرش از جمله اعیاد می باشد که به شرک ختم می شود، اهل جاهلیت

قبر صالحان را به محل برگزاری عید تبدیل می کردند در اطرافش جمع می شدند و نزدش می نشستند

۱- أخرجه مسلم (رقم 969)

۲- أخرجه أبو داود (2/366 رقم 2542) وصححه الألباني في صحيح الجامع (رقم 7226)

همانگونه که حالا نزد قبر بدوی و دیگران این کار را می کنند، از هر مکان زائران می آیند و جلسه تشکیل داده و خیمه ها برپا می دارند و قربانیها می کنند و روزها بدین منوال می مانند و این از جمله دین جاهلی است. وقتی که قبر رسول الله - صلی الله علیه و سلم - را نباید تبدیل به برگزاری عید کرد چگونه این کار برای قبر دیگری جایز است؟ زیرا این کار وسیله ای از وسایل شرک است.

وقتی نفری از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - سؤال کرد که نذر نموده شتری را در بوانه که اسم مکانی است ذبح کند رسول الله - صلی الله علیه و سلم - گفتند: «هَلْ كَانَ فِيهَا وَثْنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟ قَالُوا: لَا قَالَ: هَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ [أي اجتماع يجمعون فيه] قَالُوا لَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا فِيهَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ»^۱ (آیا بتی از بتهای جاهلیت در آن عبادت شده است؟ گفتند: نه. آیا در آن عیدی از عیدهای جاهلیت برگزار می شد؟ جواب دادند: خیر. فرمودند: به نذرت وفا کن چون در نافرمانی خداوند متعال و در آنچه که در مالکیت انسان قرار ندارد نمی توان به نذر وفا نمود.) شاهد در این حدیث این سخن است: «هَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟» (آیا در آن عیدی از عیدهای جاهلیت برگزار می شد؟) منظور عید مکانی است. و این می رساند که درست نیست مکانی را که خدا و رسولش برای عبادت اختصاص نداده اند برای عبادت اختصاص داد. چنانکه مساجد و شعارهای حج و عمره مکانهای عبادتی هستند اما غیر از آنها باقیه زمین مثل هند همانگونه که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمودند: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا»^۲ (زمین برای من محل نماز و وسیله طهارت و پاکی قرار داده شده است.) می باشد.

مسئله هشتاد و چهارم

نزد قبور قربانی می کردند

سر بردن حیوانات نزد گورها را وسیله نزدیکی به خداوند می دانستند

شرح:

خداوند می فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَخْرَجَ﴾ (الکوثر: ۲)

«برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.» و می فرماید: ﴿مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الأنعام: ۱۶۱-۱۶۲)

«دین ابراهیم حنیف بود و از مشرکین نبود. بگو نماز، قربانی، زندگی و مرگم برای پروردگار عالمیان

است.»

سر بردن و ذبح کردن، عبادت برای خداوند است.

۱ - أخرجه أبو داود (۳/۳۹۴ رقم ۳۳۱۳)

۲ - أخرجه البخاري (رقم 335، 438) ومسلم (رقم 521، 522، 523)

سر بریدن حیوانی نزد گورها اگر به قصد تعظیم برای آن باشد شرک اکبر است ولی اگر به قصد تعظیم برای خداوند باشد و گمان کند این کار مشروع است، بدعت است و وسیله ای است که به شرک می انجامد. پس درست نیست نزد قبری چیزی را سر برید و قربانی کرد هر چند فرد ذبح کننده به گور عقیده ای نداشته باشد و صرفاً آن را به قصد عبادت خداوند انجام دهد. چون اگر مردم به سر بریدن حیوانات نزد قبرها عادت پیدا کنند این کار منجر به عبادت آنها خواهد شد. همچنین قربانی کردن برای جن به قصد محفوظ شدن از شر آنها یا برای معالجه آن را انجام دهد شرک به خداوند می باشد.

اما اگر سر بریدن برای خوردن و تکریم مهمان باشد و اسم خداوند بر آن برده شود، اشکالی ندارد چون این کار از جمله عادات است و عبادت محسوب نمی شود.

ذبح و سر بریدن در روز قربانی و روز هفتم تولد و ذبحی که به منظور عبادت انجام می گیرد باید برای الله تعالی باشد و ذبح آن برای مخلوق جایز نیست. و این تعظیمی که برای الله تعالی صورت می گیرد تعظیم عبادت است و نباید سر بریدن در نزد قبر مخلوقی انجام شود چون از آن تأویل به عبادت می گردد.

مسائل هشتاد و پنجم و هشتاد و ششم

آثار بزرگان را وسیله حفاظت می دانستند

به آثار بزرگان مانند دارالندوه تبرک جستند و کسی که آن را زیر تصرف خود داشت به آن افتخار می کرد. چنانکه به حکیم بن حزام گفتند: مایه کرامت قریش را فروختی؟ در جواب گفت: جز تقوا تمام بزرگی و کرامت آن فنا شد.

شرح:

آثار بزرگان اعم از علماء یا پادشاهان و یا رؤسا را تعظیم می کردند و آثارشان را زنده نگه می داشتند و در ترمیم، حفظ و نگهداری آن می کوشیدند. اینکار وسیله ای از وسایل شرک و از دین جاهلیت است. چون دورانی بعد از آن که خواهد آمد می گویند و یا شیطان به آنها می گوید: پدران شما این آثار را حفظ نکردند مگر برای اینکه دارای خیر و برکت بود؛ آنگاه به جای خداوند مورد پرستش قرار می گیرند. چون نسل اول اسباب را برایشان فراهم کرده است. همانگونه که شیطان این کار را با قوم نوح کرد آنگاه که به آنها دستور داد تا تصویر صالحان را به خاطر ایجاد نشاط در عبادت نصب کنند. مؤسسين این جریان با نیت صالح این کار را کردند ولی زمانیکه آن دوره نخست به سر آمد و دوره دیگر نسبت به آن آثار جاهل بودند شروع به عبادتشان کردند و این کار از جمله کارهای جاهلیت است. آنان بودند که آثار بزرگان را تعظیم کردند و بر آن محافظ و آن را مصون و محفوظ داشتند سپس به جای خداوند مورد پرستش قرار دادند هر چند مدت زمانی طول کشید. اگر کسی بگوید: مردم بر دین صحیح و توحید قرار دارند، ما در جواب می گوئیم نباید نظرها را در شرایط فعلی و وقت حاضر کوتاه نمود باید به آینده نگریست هر چند برای دوره حاضر نیز از دچار شدن به فتنه ایمن نیستیم و در آینده خطر شدیدتر است بنابراین نباید به این آثار توجه نمود. گذشتگان تنها به این سبب دچار هلاکت شدند چون آنها به تعظیم و بزرگداشت آثار بزرگان همت کردند تا از آنها بتی

ساختند. پس بر مسلمانان واجب است که نسبت به این امر آگاه باشند. شیخ بر آن شاهی را هم بیان می کند و آن دارالنده در مکه می باشد که مکانی بود بزرگان قریش در آن جمع می شدند تا در مسائل مهم با هم به مشورت پردازند.

آنگاه که اسلام آمد و جاهلیت بساطش را جمع کرد چارچوبه دارالندوه تا زمان معاویه - رضی الله عنه - باقی ماند که معاویه - رضی الله عنه - آن را از حکیم پسر حزام - رضی الله عنه - به قصد تملک و بهره مندی ساکنان آن محل و تغییر دادن هیئت، خریداری نمود. مردم حکیم را به خاطر انجام آن کار سرزنش کردند، گفتند: چرا این اثر از آثار گذشتگان ما را فروختی؟ چرا مایه کرامت قریش را از دست دادی؟ او گفت: مکارم و بزرگی آن جز تقوا رفت. این جواب محکم و آهین موافق کلام پروردگار در قرآن است و از آن گرفته شده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَنكُمْ﴾ (الحجرات: ۱۳)

«گرامی ترین شما نزد خداوند متقی ترین شماست.»

و این دلیل است بر اینکه نباید از آثار قدیمی گذشتگان حفاظت کرد چون این کار منجر به شرک خواهد شد هر چند مدت زمانی طول بکشد. و دین هم برای جلوگیری از چیزهایی آمده که به شرک می انجامند.

مسائل هشتاد و هفتم. هشتاد و هشتم. هشتاد و نهم و نودم

بعضی از خصلتهای جاهلیت در بعضی از این امت باقیمانده است

فخر به بزرگی اجداد و ایراد گرفتن از نسب و طلب باران بواسطه ستارگان و نوحه خوانی بر میت.

شرح:

این مسائل چهارگانه از جمله مسائل جاهلی اند. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُوهُنَّ الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالْأَسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَّاحَةُ عَلَى الْمَيْتِ»^۱ (چهار چیز در امت من از امورات جاهلی هستند که آنها را ترک نمی کنند. ۱. فخر نمودن به اجداد. ۲.

بر نسب و اصل ایراد گرفتن ۳. به واسطه ستارگان درخواست باران نمودن ۴. و بر مرده نوحه خوانی کردن)

«الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ» یعنی اینکه انسانی مجد و بزرگی پدران و اجداد خویش را وسیله فخر قرار دهد که این کار جزو خصوصیات دین جاهلی است چون آنها در منی جمع می شدند به جای ذکر خداوند صاحب جلال و عظمت شروع به ذکر مفاخر پدران خویش می کردند. چنانکه می فرماید: فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَسِكَكُمْ فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ﴿البقرة:

(200)

«حق ارکان را به جای آوردن خدا را یاد کنید همانگونه که پدران خویش را یاد می کردید بلکه زیادت

یاد کنید.»

بنابراین واجب است به جای پدران و اجداد خویش، خدا را یاد کنید.

«وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ» یعنی اینکه بگوید: فلانی اصل و نسب ندارد یا فلانی از قبیله ای است که اصیل نیست و از دیگران اینگونه عیب می گرفتند. ولی خداوند متعال می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۗ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ ۗ﴾ (الحجرات: ۱۳)

«ای مردم، ما شما را از زن و مردی آفریدیم و شما را شعبه شعبه و قبیله قبیله گردانیدیم تا نسبت به یکدیگر شناسایی حاصل کنید به درستی گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست.»

پس فخر به نسب نیست بلکه به تقوا است و اگر فاقد تقوا باشید نسب هیچ نفعی به تو نمی رساند، رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «مَنْ بَطَّأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ»^۱ (کسی که عملش او را کند نسبش او را سریع نمی نماید). قریشی بودن، هاشمی بودن و حتی جزو اهل بیت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بودن نیز نفعی به انسان نمی رساند اگر فاقد عمل صالح باشد بنابراین فقط تقوای خداوند و عمل صالح نافع هستند.

وَالْأَسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ: اعتقاد داشتن به این که از تأثیر طلوع ستاره و یا از غروب آن باران می بارد و این عقیده از جمله دین جاهلیت است، باران به اراده خداوند می بارد. می فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ ۗ﴾ (الشوری: ۲۸)

«او ذاتی است که بعد از آنکه مایوس شدند باران را فرو می فرستد و رحمت خویش را پراکنده می سازد.» پس الله ذاتی است که باران را به اراده و خواست خویش و با حکمت فرو می فرستد و هرگونه بخواهد آن را نازل می کند. بر زمین فرو می فرستد و یا آن را از زمین دریغ می دارد. ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۗ﴾ (الفرقان: ۵۰)

«هر آن در بین آنها پند و اندرزهای گوناگون را بیان کردیم تا متذکر گردند ولی بیشتر مردم جز ناسپاسی را نپذیرفتند.»

آن کس که معتقد است طلوع و غروب ستاره ای در نزول باران مؤثر است، چنین اعتقادی شرک است و واجب است از آن توبه کند و لازم است نزول باران را به خداوند صاحب قدرت و عزت نسبت دهد.

وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ: منظور از آن بلند کردن صدا در هنگام مردن شخصی به عنوان آه و ناله و یا بیان نمودن خوبیهای مرده می باشد، نوحه خواندن از گناهان کبیره است. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید:

۱ - جزء من حدیث أخرجه مسلم (رقم 2699)

«النَّائِحَةُ إِذَا لَمَّ تَبُّ قَبْلَ مَوْتِهَا تُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطْرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ»^۱ (نوحه خوان اگر قبل از مرگش توبه نکند روز قیامت در حالی بر پا می شود که شلواری از ماده آتشین و پیراهنی از (مرض) گری به تن می پوشد.) نوحه خوانی گناه کبیره و از جمله خصوصیات جاهلی است و به جای آن واجب است که به قصد پاداش، صبر پیشه کند.

گریه کردن بر مرده داخل در مفهوم نوحه گری نیست چون قادر به ممانعت از آن نمی باشد. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - آنگاه که ابراهیم مرد گریه کرد و فرمود: «إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ»^۲ (چشم می گرید و قلب غمگین می شود و غیر آنچه که رضای پروردگار است را نمی گوئیم و ما در فراق تو ای ابراهیم هر آن غمگین و محزون هستیم.) و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ أَوْ يَرَحِمُ»^۳ (خداوند به واسطه اشک چشم و ناراحتی و حزن قلب کسی را عذاب نمی کند ولی به وسیله بد زبانی عذاب می دهد و یا رحم می کند.) وقتی انسان سخنی را که موجب رضای پروردگار است بر زبان راند و در هنگام مصیبت بگوید: إنا لله وإنا إليه راجعون و شکر و حمد خداوند را به جای آورد، خداوند او را می بخشد و مصیبتش را برایش جبران می کند.

این چهار مورد از جمله امور جاهلی می باشند و در مردم باقی مانده و واجب است از آنها توبه کنند. و حدیث بر آن دلالت دارد که هرکس چیزی از جاهلیت در او باشد به سبب آن کافر نمی شود، بلکه امور جاهلی بعضی کفر و بعضی پایین تر از کفر هستند.

مسئله نود و یکم

جامعه جاهلی بر ظلم بنا نهاده شده بود

از جمله بزرگترین فضائل آنها ظلم بود که در مورد آن خداوند چه چیزها بیان فرموده است.

شرح:

البغی: تعدی و تجاوز کردن در جان، مال و ناموس است ولی اهل جاهلیت آن را از جمله مفاخر خویش به حساب می آوردند و در اشعار و سخنان خویش به واسطه آن خود را می ستودند. اسلام آمد آن را تحریم و از آن نهی کرد و دستور به عدل داد و برای کسی که بر او ظلم شده قصاص را تشریح نمود تا با این کار ظالم دست بردارد و مظلوم کمک و یاری شود. چنانکه می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا

۱ - أخرجه مسلم (رقم ۹۳۴)

۲ - أخرجه البخاري (رقم: 1303)، ومسلم بنحوه (رقم: 2315)

۳ - أخرجه البخاري (رقم: 1304)، ومسلم (رقم: 924)

بَطْنٍ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْمُونَ ﴿٣٣﴾
﴿الأعراف: ٣٣﴾

«بگو که پروردگار من امور فاحشه گری را چه آنچه آشکار یا پنهان، و تعدی، تجاوز و ظلم به ناحق، و اینکه برای خداوند شریک قرار دهید، چیزی را که هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد، و چیزی را که نمی دانید به خداوند نسبت دهید را تحریم نموده است.»

بغی و ظلم را مقارن با فاحشه گری، شرک و افترا بستن به خداوند قرار داده است و همچنین می فرماید:
﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ ۗ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ ﴿النحل: ٩٠﴾

«براستی که خداوند به عدل، نیکی و بخشش به نزدیکان دستور می دهد و از فحشا، منکر و ظلم نهی می کند شما را پند می دهد تا شاید متذکر شوید.»

و رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ»^۱ (جان، مال و ناموستان بر شما حرام است همانگونه که امروز (که روز عرفه است) در این شهر (مکه مکرمه) و در این ماه (ذیحجه) حرام می باشد بدانید و آگاه باشید. آیا من پیامم را رساندم؟) و خداوند متعال می فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾ ﴿النساء: ٩٣﴾

«هرکس مؤمنی را به عمد بکشد جزای او دوزخ است برای همیشه مشمول خشم خداست و خداوند او را لعنت کرده و برای او عذاب بزرگی آماده کرده است.»

به وسیله بر پا کردن این احکام ربانی امنیت به وجود می آید و محبت بین مسلمانان آشکار می شود و سرکشهای جاهلی در آن رخت می بندد والحمد لله رب العالمین.

مسئله نود و دوم

به حق یا ناحق فخر می کردند

آشکارترین فضیلت آنها فخر کردن بود گرچه به خاطر حق هم می بود ولی باز هم از آن نهی شده اند.

شرح:

اهل فخر و مباهات بودند چه بسا به خاطر حق فخر می کردند. آنها به کارهای خود و پدرانشان مباهات می کردند. از این اعمال نهی شدند؛ چون به خاطر انجام اعمال، فخر کردن منجر به عُجب نفس و تحقیر دیگران می شود چیزی که از آن نهی شده است و از جمله کارهای جاهلیت است. برای مسلمانان فخر کردن جایز نیست چون هر چند کوشا باشد و عمل کند باز هم کوتاهی کرده است و قادر به انجام همه واجباتش نیست؛

۱ - أخرجه البخاري (رقم: 67، 105، 1739)، ومسلم (رقم: 1679)

زیرا حقوق خداوند بر بنده اش بسیار عظیم است و حقوق والدین و نزدیکان بر او بسیار بزرگند و حقوق زیادی بر عهده اوست. پس چگونه انسان اگر چیزی از احسان یا معروف و یا کار خیری انجام داد فخر می کند در حالیکه آنچه انجام داده بسیار کم بوده است؟ و این هنگامی است که به آنچه بین او و بین مردم روی داده است، فخر کند. ولی اگر به خاطر اعمالی که بین او و پروردگارش انجام گردیده افتخار کند مسئله بسیار بزرگتر خواهد شد چون منجر به آن خواهد شد که کار خود را بزرگ و زیاد بداند. چیزی که موجب نابودی اعمال می گردد.

بر انسان لازم است که خود را برای همیشه در انجام واجبات بین خود و خدای خویش مقصر بداند و این احتیاج به توضیح ندارد و در مورد خود و دیگران نیز به قصور اعتراف کند چون در صورت اعتراف به قصور، اینکار او را به تواضع و می دارد و باعث افزودن خیر در او خواهد شد اما اگر خود را کامل پنداشت و خیال کرد ادای واجب نموده است این امر باعث توقف وی در کار خیر خواهد شد و فکر می کند به آخر رسیده و از عمل خیر باز می ماند.

خلاصه شایسته نیست که انسان به اعمالی که از او صادر می شود، افتخار کند چون از جمله افعال جاهلی است. رسول الله - صلی الله علیه و سلم - هنگامی به او گفته شد سید اولاد آدم فرمود: «ولا فخر»^۱ (در آن فخری نیست.) در حالیکه احدی در آن با او مساوی نیست ولی با این اوصاف فرمود: «ولا فخر»^۲ (افتخاری نیست.) او از خود فخر را نفی کرد و تنها به آن علت به آن خبر داد که نعمت خداوند را باز گوید و بر آن شکر کند و قصد وی فخر کردن نبوده است.

مسئله نود و سوم

تعصب منفور

به درستی که تعصب آنها برای طایفه شان در حق و باطل امری عادی بود و خداوند متعال آنچه را لازم بود در مورد آن بیان فرموده است.

شرح:

تعصب مذموم و ناپسند همان استمرار بر باطل می باشد علی رغم اینکه نسبت به باطل بودن آن آگاه است. تکبر و سرپیچی کردن و یاری نمودن فردی و یا قبیله ای بر حق یا باطل باعث آن تعصب مذموم می گردد که از امورات جاهلی است. به قول شاعر:

وما أنا إلا من غزیه إن غوت * * غویت وإن ترشد غزیه أرشد

۱- أخرجه الترمذي (5/308 رقم 3160) (5/587 رقم 3624)، وقال في الموضعين: هذا حديث حسن صحيح. وصححه

الألباني في صحيح الجامع (رقم 1468)

۲- أخرجه الترمذي (5/308 رقم 3160) (5/587 رقم 3624)، وقال في الموضعين: هذا حديث حسن صحيح. وصححه

الألباني في صحيح الجامع (رقم 1468)

(من کسی نیستم جز اینکه فردی از غزیه هستم اگر آهنگ گمراهی کند به آن میل می‌نمایم و اگر آهنگ حق کند به آن رشد می‌یابم.)

خداوند در مورد تعصب این آیه مبارکه را نازل فرمود: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓى اَلَّا تَعْدِلُوْا﴾ (المائدة: 8)

«بغض قومی شما را وادار نکند که در موردشان به عدالت رفتار نکنید هر چند دشمنان شما باشند.»
چون عدل با دوست و دشمن امری مطلوب است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوْا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى﴾ (الأنعام: ۱۵۲)

«هر چند با نزدیکانتان باشد هنگام سخن گفتن در موردشان حق را رعایت کنید.»
قربانیت و خویشاوندی تو را وادار به عدول از حق نکند بلکه در صورتی که خطا کار بود، خطایش را تغییر و در آن از او متابعت مکن بلکه او را نصیحت نما. ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوْا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى﴾ (الأنعام: ۱۵۲)
«هر چند با نزدیکان باشد هنگام سخن گفتن در موردشان حق را رعایت کنید.» و باز می‌فرماید: ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ لِلّٰهِ شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ﴾ (المائدة: 8)
«ای مؤمنان به پا دارندگان حق خدا و شهادت دهنده به راستی باشید.»

و می‌فرماید: ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ بِالْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰٓى اَنْفُسِكُمْ اَوْ اَوْلَادِيْنَ وَالْاَقْرَبِيْنَ اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيْرًا فَاَللّٰهُ اَوْلٰى بِهٖمَا ۗ فَلَا تَتَّبِعُوْا اَهْوٰٓى اَنْ تَعْدِلُوْا ۗ وَاِنْ تَلَوْرًا اَوْ تُعْرَضُوْا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا﴾ (النساء: ۱۳۵)

«ای مؤمنان به پا دارنده عدالت و اظهار دارنده حق برای خداوند باشید هر چند به ضرر خودتان، پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد. اگر توانگر یا نیازمند باشید خداوند به آن دو سزاوارتر است. پس برای اعراض از عدالت هواهای نفسانی را پیروی نکنید، اگر سخن را بیجانید یا روی بگردانید خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است.»

بنابراین واجب است انسان نسبت به خود، خویشان، دوست و دشمن عادلانه رفتار کند و دشمنی هیچکس او را وادار به ظلم در حق او ننماید. این حال و وضع مسلمانان است که باید اینگونه باشد.

اهل جاهلیت بر قوم خویش هر چند ظالم بودند تعصب داشتند. ولی خداوند ما را به مخالفت کردنشان امر نمود و بر ما لازم نمود که هر چند به ضرر خود، یا خویشان و یا دوستان و دشمنانمان باشد حق بگوییم و رسول الله - صلی الله علیه و سلم - فرمود: «اَنْصُرْ اَخَاكَ ظَلَمًا اَوْ مَظْلُوْمًا قَالُوْا يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ نَنْصُرُهٗ اِذَا كَانَ مَظْلُوْمًا

فَكَيْفَ نُنْصِرُهُ إِذَا كَانَ ظَالِمًا قَالَ مَمْنَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ، فَإِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ^۱ (برادرت را چه ظالم باشد یا مظلوم، یاری کن. گفتند: ای رسول خدا اگر مظلوم بود او را کمک می کنیم ولی در صورت ظالم بودن چگونه او را کمک نماییم؟ فرمود: اگر او را از ظلم باز دارید کمکش کرده اید.) کمک کردنش مساعدت نمودن بر ظلم کردن نیست بلکه او را از ظلم بازداشتن و ممانعت کردن است.

مسئله نود و چهارم

افراد پاک را به جرم افراد دیگری مؤاخذه کردن

از جمله دین جاهلیت مؤاخذه کردن پاک به جرم دیگری بود، خداوند نازل فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ (فاطر: ۱۸)

«هیچ بردارنده ای بار دیگری را بر نمی دارد.»

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که به سبب گناه دیگری، کس دیگر را مورد عقاب و سرزنش قرار می دادند و به همین مناسبت خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ (فاطر: ۱۸)

«هیچ بردارنده ای بار دیگری را بر دوش نمی کشد.»

کسی که مرتکب ظلمی نشده به سبب ظلم شخص دیگری مؤاخذه و سرزنش نمی شود اگر چه ظالم پدر، فرزند و یا پسر عمو باشد. جانی بر خود ظلم کرده و فرد بی گناه را به جرم تجاوز و تعدی دیگری کیفر نمی دهند که در صورت مؤاخذه کردن غیر ظالم بدون ارتکاب گناه ظلم کرده ایم چیزی که اسلام آن را نمی پذیرد.

هم اکنون در بعضی مناطق صحرائشین وقتی جرمی توسط یکی از افراد قبیله روی دهد و فرد مجرم دارای شخصیت معروف و شناخته شده ای نباشد از او قصاص نمی گیرند بلکه افراد دیگر قبیله کسانی که سرشناس و معروف باشند را مورد مؤاخذه و انتقام قرار می دهند و تجاوز کننده را رها می کنند و به جای او رهبر قبیله و یا فردی ذی نفوذ در آن را به جرم گناه نکرده قصاص می نمایند در حالیکه جریمه اختصاص به صاحبش بر می گردد و باید از او قصاص گرفت و عدالت نیز همین را اقتضا می نماید. چنانکه می فرماید: ﴿فَمَنْ أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ﴾ (البقرة: 194)

«اگر کسی بر علیه شما تجاوز و تعدی کرد شما نیز به همان اندازه بر علیه او اقدام کنید.»

خلاصه بحث اینکه: این قاعده اصل بزرگی است و آن اینکه جرم و گناه اختصاص به انجام دهنده اش دارد و شامل غیر او نمی شود.

۱ - أخرجه البخاري (رقم: 2443، 244، 6952)

اگر بگوئید: پس چرا خداوند متعال دینه قتل خطا را بر عاقله (خویشاوندان نزدیک) قرار داده است و قاتل را موظف به پرداخت نمی کند آیا این کار حمل کردن گناه فردی بر دیگری نیست؟

جواب می دهیم: نه. این کار عدالت و همکاری و تعاون است چون قاتل مرتکب خطا و اشتباهی غیر عمدی شده و شایسته است خویشاوندان نزدیک او را یاری کنند. همانگونه که در صورت مرگش وارث مالش خواهند شد بهمانصورت خطا و اشتباه غیر عمدی او را نیز بر عهده می گیرند ولی کسی که مرتکب کاری می شود جزا و کیفر عمل خویش را باید به عهده گیرد و به همین خاطر نیز خویشاوندان نزدیک جرم عمدی کسی را بر عهده نمی گیرند.

مسئله نود و پنجم

عیب گرفتن از فردی به خاطر دیگری

عیب گرفتن از فردی به خاطر آنچه که در دیگری موجود است. چنانکه می فرماید: «أَعْيَرْتَهُ بِأَمِّهِ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ»^۱ (آیا به واسطه مادرش از او ایراد گرفتی؟ تو مردی هستی که آثار جاهلیت در تو وجود دارد).

شرح

این جریان مربوط به ابوذر- رضی الله عنه- می باشد آنگاه که به یکی از مردان فاضل صحابه از سابقین اول گفت: ای پسر زن سیاه. چون مادرش سیاه پوست بود. رسول الله- صلی الله علیه و سلم- به او گفت: «أَعْيَرْتَهُ بِأَمِّهِ إِنَّكَ أَمْرٌ فِيكَ جَاهِلِيَّةٌ»^۲ (آیا به واسطه مادرش از او ایراد گرفتی؟ تو مردی هستی که آثار جاهلیت در تو وجود دارد). عیب دار و ناقص کردن شخصی به چیزی که در او نیست یا نسبت دادنش به پستی و رذیلتی که در دیگری است و در او موجود نیست از جمله امورات جاهلی است و اینگونه هم نیست که هرکس در آن خصلتی از خصلتهای جاهلی باشد کافر شود.

مسئله نود و ششم

به اعمال نیک افتخار کردن

به سرپرستی بیت الله افتخار می کردند. خداوند آنها را سرزنش می کند: ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَنُمِرًا تَهَجَّرُونَ﴾ (المؤمنون: ۶۷)

«در حالیکه به افسانه های شبانه مشغول بودید و به خاطر تکبر، قرآن را ترک می کردید.»

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آنها به خاطر به پا داشتن مشاعری چون نگهبانی، تنظیم امورات، خدمت کردن مهمانان مسجد الحرام و آب دادن به حاجیان، افتخار می کردند. ﴿مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ﴾ یعنی به سبب

۱- أخرجه البخاري (رقم 30، 6050) ومسلم (رقم 1661)

۲- همان.

سرپرستی خانه خدا و خدمت کردنش و پذیرایی از مهمانانش بر غیر خود از عربها افتخار می کردند این کار جزو امور جاهلی است. چون خدمت کردن به خانه های خدا عبادت است ولی جایز نیست که انسان به خاطر انجام عبادت افتخار کند. چون به واسطه آن خدمت به خداوند نزدیک می شود و نباید طالب مدح و ثنای مردم باشد بلکه باید خداوند را حمد و ثنای کند که او را از جمله کسانی قرار داده که اقدام به انجام آن عمل نموده است و باید از تکبر و فخر کردن به آن عمل پرهیزد.

آنها به جای ایمان به رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و کتاب خدا و تبعیت کردنش، به اعمال و کارهای خویش در مورد خانه خدا افتخار می کردند و به گمان خویش آن کار را برای خدا کافی می دانستند و فکر می کردند بعد از آن احتیاج به کتاب و پیروی رسول خدا ندارند این کار قسمت مذموم عمل آنهاست آنها پیروی کتاب خدا را با خدمت خانه خدا معاوضه کردند و به گمان خویش آن را کافی دانستند و این از جمله مسائل جاهلی است.

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (التوبة: 19)

«آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام را چون ایمان به خدا و روز آخرت و جهاد در راه خدا می دانند این اعمال پیش خداوند مساوی نیستند.»

بلی آب دادن به حاجیان و تعمیر مسجد الحرام عمل صالح است ولی انسان نباید به آن افتخار کند و گمان کند آن برایش کافی است بلکه لازم است اعمال دیگری را هم با آن انجام دهد که از آب دادن به حاجیان و عمارت کردن مسجد الحرام بزرگترند که آن جهاد در راه خدا، ایمان به الله، هجرت و اعمال نیکو و زیباست. پس انسان نباید در انجام عمل کوتاهی نماید و گمان کند این اعمال او را کفایت می کند. مخصوصاً اگر گمان کند همین اندازه تبعیت از قرآن و سنت کافی است. چنانکه هم اکنون از ساکنان مکه و مدینه کسانی هستند که گمان می کنند همان سکونتشان در آن جاها آنها را کفایت می کند. بعضی از آنها می گویند: خوابیدن در منطقه حرم بهتر از قیام به عبادت در جاهای دیگر است، این طرز اندیشه شیطانی و باعث غرور است.

مسئله نود و هفتم

در حین مخالفتشان با اشخاص پاک خود را به آنها نسبت می دادند و به آنها افتخار می کردند

افتخار می کردند که از نسل پیامبران هستند، خداوند این آیه را نازل فرمود: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ﴾ (البقرة: 134)

«آنها جماعتی بودند که گذشتند و آنچه انجام دادند و بدست آوردند برای خودشان است.»

شرح:

از جمله کارهای بنی اسرائیل این بود که آنها بدون تبعیت و پیروی از پیامبران مخصوصاً خاتم پیامبران محمد- صلی الله علیه و سلم- به اینکه از نسل آنها هستند افتخار می کردند در حالیکه بر آنها پیروی کردن واجب بود ولی اینکه آنها تنها به اینکه می گفتند: ما فرزندان پیامبران هستیم و تنها به این گفته بدون تبعیت از آنها بسنده می کردند از نظر خداوند مردود است. چنانکه می فرماید: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ﴾ (البقرة: 134)

«آنها جماعتی بودند که گذشتند و آنچه انجام دادند و بدست آوردند برای خودشان است.»

اعتبار انسان به کردار خود اوست نه به کردار و عمل دیگران. انبیاء علیهم السلام افضل مخلوقات هستند ولی این مسئله فرزندان آنها را از پیروی کردن بی نیاز نمی گرداند، اعمال انبیاء برای خودشان و اعمال شما برای خود شماست و همینطور همه کسانی که به عمل پدران و اجداد خویش افتخار می کنند و می گویند: آنها صالحان و عالمان بودند و گمان می کنند این برایشان کافی است و نیاز به عمل ندارند مانند کسانی هستند که خود را بدون هر عملی به اهل بیت نسبت می دهند و همین انتساب را برای خود کافی می دانند. و به همان صورت کسانی که به عمل پیامبر، جاه پیامبر و یا به عمل پیامبران و صالحان متوسل می شوند همانگونه هستند. ارتباط آنها با عمل دیگران چیست؟ کار و عملشان برای خودشان بوده است و عمل شما نیز برای خود شماست. و عمل آنها در روز قیامت هیچ نفعی به حال شما نمی رساند و هیچکس قادر به نفع رسانی به دیگری نیست. ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ (البقرة: 286)

«آنچه را که از خوب و بد کسب کند بر خود اوست.»

روز قیامت تنها عمل خودت به تو نفع می رساند. ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا

يَعْمَلُونَ ﴿﴾ (البقرة: 134)

«برای آنهاست آنچه کسب کردند و برای شماست آنچه کسب کنید و در مورد آنچه آنها انجام دادند از

شما سؤال نمی شود.»

این آیه در رد کسانی است که به انبیاء و صالحین و جاه و منزلت آنها متوسل می شوند و یا نسبت دادن خویش و یا رابطه فامیلی را با آنها بدون انجام عمل صالح برای خود کافی می دانند. رسول الله- صلی الله علیه و سلم- می فرماید: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا صَفِيَّةَ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَلِينِي مَا شِئْتِ مِنْ مَالِي لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا»^۱ (ای جماعت قریش! نفستان را خریداری کنید من شما را از خدا بی نیاز نمی کنم. ای عباس پسر عبدالمطلب، ای صفیه عمه رسول خدا، من شما را از خداوند بی نیاز نمی کنم. ای فاطمه دختر محمد از مال من هر چه می خواهی درخواست نما، من تو را از خداند بی نیاز نمی کنم.) رسول

۱- أخرجه البخاري (رقم: 2753، 3527، 4771) ومسلم (رقم: 206)

الله - صلی الله علیه و سلم - به نزدیکترین کسان خویش می گوید: «لا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا» (شما را از خدا بی نیاز نمی کنم).

حال آنکه شما خود را به رسول الله - صلی الله علیه و سلم - منتسب می کنید و یا خود را فامیل او و یا اولیاء و صالحین می دانید و به جاه و منزلتشان توسل می جوید، اینکار هرگز شما را بی نیاز نمی دارد.

روز قیامت خداوند متعال می فرماید: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ (الانفطار:

(۱۹)

«روزی که هیچ کس مالک چیزی برای دیگری نیست در آن روز امر فقط از آن خداوند است.» و می

فرماید: ﴿يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ أَمْرٍ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ (عبس: ۳۴-۳۷)

«روزی که انسان از برادر، مادر، پدر، همسر و فرزندش فرار می کند. چون هر کس در آن روز مشغول به کار خویش است.» هر کس مشغول به خود می باشد تا جایی که عیسی علیه السلام می گوید: از تو برای مریم که مرا به دنیا آورده چیزی نمی خواهم. یا رب نفسی نفسی.

مسئله نود و هشتم

به شغل و حرفه خویش به نسبت صاحبان مشاغل دیگر افتخار می کردند

به حرفه و شغل خویش افتخار می نمودند چنانکه اهل تجارت بر اهل زراعت فخر می کردند.

شرح:

به صنعت و پیشه افتخار می کردند. تاجر بر حرفه های دیگر و بر نجار و آهنگر افتخار می کند و کارمند به نسبت مقام و رتبه خویش بر غیر خودش افتخار می کند.

مسلمان پایین تر از خودش را تحقیر نمی کند و به طور کلی مردم را کوچک نمی شمارد با این وصف چگونه مسلمانی را به خاطر شغلش تحقیر می کند؟! این کارها از جمله امورات جاهلی است چنانکه خداوند در مورد قریش که دو کوچ تجارتي در سال داشتند نام می برد خداوند به واسطه آن دو کوچ تجارتي بر قریش منت می نهد، یکی در زمستان به یمن و دیگری در تابستان به شام صورت می گرفت. ولی در عوض به جای شکر نعمت خداوند بر کسانی که فاقد آن شغل بودند از صاحبان زراعت و کشاورزی افتخار می کردند. و این خصوصیت شامل هر کسی است که به واسطه کارمندی و یا شغل خاصی که دارد به نسبت دیگران خود را مفتخر بداند، بنابراین هیچ انسانی حق تکبر ورزیدن را ندارد. این خصوصیات مذموم جاهلی هنوز در بین تعدادی از مردم چون رسمی خود را می نمایند. از آن جمله می توان به وظیفه امام مسجد و مؤذن اشاره کرد که بعضی آن را تحقیر می کنند در حالیکه مهمترین وظیفه را امام مسجد به عهده دارد و آن وظیفه، عمل رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می باشد، وظیفه مؤذن نیز به همان ترتیب است. و این دو اشرف شغلها هستند، از شغل وزیر و از همه کارها شرافتشان بیشتر است.

مسئله نود و نهم

با دید همراه با بزرگواری و عظمت به دنیا می نگریند

دنیا در دلهايشان دارای بزرگی و عظمت بود. الله تعالی می فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ

رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (زخرف: ۳۱)

«و گفتند که چرا قرآن بر مرد بزرگی از اهل این دو دیار نازل نشد؟»

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت این بود که، عظمت دنیا در دلهايشان نفوذ کرده بود هر کس در دنیا بهره بیشتری داشت در نزد آنها از عزت بیشتری برخوردار بود و آن کس از دنیا دستش خالی بود پیش آنها بی ارزش و حقیر جلوه می نمود. حتی در مورد رسالت چیزی که اختیار آن به دست خداوند متعال است نیز اینگونه می اندیشیدند. به نظر آنها می بایست حامل رسالت یک فرد ثروتمند باشد و از جمله فقرا نباشد و اظهار می نمودند که خداوند کسی را جز یتیم ابو طالب برای رسالت به دست نیاورد؟ (منظورشان محمد- صلی الله علیه

و سلم- بود ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (زخرف: ۳۱)

«و گفتند که چرا قرآن بر مردی از اهل این دو دیار نازل نشد؟»

منظور از دو دیار، مکه و طائف بود. و در مکه منظورشان ولید بن مغیره و در طائف حبيب بن عمرو ثقفی بود و گفته شده در طائف مقصودشان عروه بن مسعود بوده است. و می گفتند: اگر حامل رسالت یکی از این دو نفر بود برای آن کار شایسته تر بودند اما اینکه یتیمی فقیر که محمد- صلی الله علیه و سلم- باشد حامل رسالت و نبوت شده به نظر آنها نالایق می نمود.

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ (زخرف: ۳۲) «آیا آنها رحمت پروردگار تو را

تقسیم می کنند.»

آری در کارهای خداوند مداخله و قصد تقسیم رحمت پروردگار را داشته و به تقسیم او راضی نبودند ولی

پروردگار متعال می فرماید: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ (الأنعام: ۱۲۴)

«خداوند به اینکه رسالتش را در کجا قرار دهد دانایتر است.»

مسئله صدم

حکم کردن در مورد خداوند و ایراد گرفتن از او و مدعی درک و فهم مسائل بودن

بر خداوند فرمان می بردند همانگونه که در آیه سابق گذشت.

شرح:

از کار خداوند ایراد می گرفتند همانگونه که در این آیه وارد شده است: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ

عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ﴾ (زخرف: ۳۱)

«و گفتند که چرا قرآن بر مرد بزرگی از اهل این دو دیار نازل نشد؟»

مثل اینکه خداوند متعال صلاحیت لازم برای نبوت را نمی داند و آنها به آن عالم ترند و با این کار نعوذ بالله مدعی درک و فهم چیزی بودند که بر علیه خداست. همانگونه که گفتند: ﴿لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ حُمْلَةً

وَاحِدَةً﴾ (الفرقان: ۳۲)

«چرا قرآن یکدفعه بر او نازل نشد؟»

از کار خداوند ایراد می گرفتند. چرا خداوند قرآن را به یکباره نازل ننموده بلکه هر بار قسمتی از آن را نازل کرده است؟ در چیزی که فایده ای برایشان نداشت و نسبت به آن عالم نبودند دخالت می کردند.

سپس خداوند حکمت نازل کردن قرآن به صورت تدریجی را بیان می دارد: ﴿كَذَلِكَ لِنُنْزِلَ بِهِ

فُؤَادَكَ ۖ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً ﴿۳۲﴾ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿۳۳﴾ (الفرقان: ۳۲-۳۳)

«به تدریج قرآن را نازل کردیم تا دل تو را به وسیله آن استوار سازیم و آن را به آهستگی بر تو خواندیم و

برای تو مثلی نیاوردند مگر آنکه حق را با نیکوترین بیان برایت آوردیم.» و می فرماید:

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ (الاسراء: ۱۰۶)

«ما قرآن را کم کم فرستادیم تا آن را آهسته بر مردم بخوانی و آن را به دفعات نازل کردیم.»

همچنین برای اینکه زمان کافی برای عمل کردن به آن داشته باشند، قرآن بصورت تدریجی نازل شد. و

اگر قرآن دفعه ای نازل می شد مردم قادر به عمل کردن به آن نبودند و همچنین خداوند بر حسب رویدادها

در طول زمان آن را به تدریج نازل کرده است تا هر واقعه و یا حادثه ای در وقت خویش حکمش روشن

گردد. و حکمت خداوند در تنزیل تدریجی قرآن این بوده است.

و شرایط زمانی ما هم خالی از اینگونه اندیشه ها در باره قرآن که بر نصوص ایراد می گیرند، نیست. خدا و

رسولش را بازخواست می کنند و می گویند که بهتر بود نصوص اینگونه یا آنگونه و یا آن حدیث اینطور می

بود. خداوند متعال می فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْدَمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾ (الحجرات: ۱)

«ای مؤمنان بر خدا و رسولش پیشی مگیرید.»

یعنی بر خدا و رسولش ایراد نگیرید. بر شما لازم است بدون ایراد گرفتن و اعتراض کردن به خداوند

ایمان آورید و به آنچه نازل فرمود، عمل کنید.

مسئله صد و یکم

فقرا را تحقیر می کردند

فقرا را از خود می راندند. قرآن می فرماید: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ﴾ (الأنعام:

۵۲)

«کسانی که صبح و شام خدا را می خوانند از خود مران.»

شرح:

شبهه به این مسئله مورد بحث قرار گرفت و آن این بود که آنها پیروان پیامبران را از خود می رانند چون فقرا همان کسانی بودند که پیامبران را پیروی کردند: ﴿قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ﴾ (الشعراء: ۱۱۱) «گفتند: آیا به تو ایمان آوریم در حالیکه فرومایگان پیرو تو هستند.»

منظور آنها فقرا و کسانی بود که دارای آنچنان موقعیتی در جامعه نبودند و این از جمله خصوصیات جاهلیت است تا جاییکه آنها از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می خواستند که این اشخاص را از خود براند و با آنها که اشراف و بزرگان هستند، بنشیند. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (الأنعام: ۵۲)

«کسانی که هر صبح و شام خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند، از خود مران. از حساب ایشان چیزی بر تو نیست و از حساب تو چیزی بر آنها نیست تا آنها را از خود دور کنی که اگر چنین کنی از ظالمان خواهی شد.»

و باز می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَذَا لَآءِ مَنْ بَدَّلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَّمْتُ عَلَيْكُمْ ط كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿ (الأنعام: ۵۳-۵۴)

«و همچنین بعضی را به واسطه بعضی دیگر آزمودیم تا اینکه گفتند: آیا خداوند در بین ما بر این دسته نعمت خویش عطا نموده است؟ آیا خداوند داناتر به شکرکنندگان نیست؟ چون پیش تو آیند کسانی که ایمان به آیتهای ما آورده اند پس بگو سلام بر شما که خداوند مهربانی و رحمت را بر خود لازم کرده است. هرکس از شما کار بدی را از روی نادانی انجام دهد سپس توبه نماید و اصلاح کند پس خداوند آمرزنده و مهربان است.»

هرکس حق را پیروی نماید، هرچند که فقیر باشد چنان فردی پیش خداوند دارای کرامت و بزرگی است و استحقاق آن را دارد که به وسیله نیکی با آن مقابله و در مجلس برایش جا باز کنید؛ اما کسی که از حق روی می گرداند و نسبت به آن تکبر می ورزد، چنین فردی مستحق تکریم نیست چون او به خود اهانت نموده است و از چنین شخصی باید دوری جست.

مسئله صد و دوم

اهل ایمان را در نیتها و اهدافشان مورد اتهام قرار می دادند

پیروان رسولان را متهم می کردند که اخلاص ندارند و طالب دنیا هستند. و خداوند به آنها جواب می دهد: ﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ﴾ (الأنعام: ۵۲)
 «از حساب ایشان چیزی بر تو نیست.»

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که مساکین و فقرا را که ایمان آورده بودند متهم به این می کردند که به خاطر مطامع دنیوی به اسلام گرویده اند چنانکه آل فرعون، موسی و هارون علیهما السلام را متهم می کردند: ﴿قَالُوا أَجِئْنَا لِنَتَلَفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ﴾ (یونس: ۷۸)
 «تا در زمین بزرگی از آن شما باشد.»

و قوم نوح نیز می گفتند: ﴿مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ﴾ (المؤمنون: ۲۴)
 «او جز بشری مثل شما نیست که می خواهد بر شما برتری یابد.»

پیامبران را متهم می کردند که هدفشان ریاست و برتری طلبی است و مؤمنان فقیر را متهم می کردند که هدفشان از پیروی کردن رسول الله - صلی الله علیه و سلم - ثروت و مال است. خداوند متعال در مورد آنها می فرماید: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ (الأنعام: ۵۲)
 «کسانی که هر صبح و شام خدا را می خوانند و رضای او را می طلبند از خود مران.»

این آیه باطل کننده سخنان کسانی است که مؤمنین را متهم می کردند که هدفشان دینا است چون خداوند می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ اخلاص را برایشان ثابت می کند.

مسائل صد و سوم. صد و چهارم. صد و پنجم. صد و ششم. صد و هفتم و صد و هشتم

به اصول ایمان کافر بودند

به ملائکه، رسولان و کتابهای آسمانی کافر بودند و از هر آنچه از طرف خداوند آمده بود اعراض می کردند، به روز آخرت کافر و دیدار پروردگار را تکذیب می کردند.

شرح:

همه این مسائل از جمله امور جاهلی است. آنها به کتابها و رسولان پروردگار، ملائکه، روز آخرت و دیدار پروردگار ایمان نداشتند چون این امور جزو مسائل غیبی بود و آنها به غیب ایمان نداشتند و تنها کسانی به این مسائل ایمان می آورند که غیب را باور داشته باشند. بنابراین آنها به ملائکه، کتابها، رسولان و روز آخرت کافر بودند به همین دلیل است که خداوند متعال ایمانداران به غیب را در اول سوره بقره مورد مدح و ثنا قرار می دهد و می فرماید: ﴿...هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (البقرة: 2-3)

«قرآن برای اهل تقوا هدایت است آنانی که به غیب ایمان می آورند و نماز به پا می دارند.» ایمان به الله، ملائکه، کتابها، وحی و روز قیامت همگی داخل در مفهوم ایمان به غیب هستند در حالیکه جاهلیت به غیب ایمان نداشت به همین دلیل به آن کافر بودند و به ملاقات پروردگار و روز قیامت کفر می ورزیدند.

مسئله صد و نهم

بعضی از چیزهایی که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب می کردند

چنانکه روز آخرت را که پیامبران خبر داده بودند را تکذیب کردند. خداوند می فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ

كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ﴾ (کهف: ۱۰۵)

«آنها کسانی هستند که به دیدار و نشانه های پروردگار کافر شدند.»

از جمله آن چیزهایی که تکذیب می کردند این آیات بود: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (الفاتحة: 4)

«مالک روز جزاست.»

﴿لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَعَةٌ﴾ (البقرة: 254)

«نه معامله ای، نه دوستی و نه شفاعتی وجود ندارد.»

﴿إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (زخرف: ۸۶)

«مگر کسانی که عالمانه به حق گواهی داده باشند.»

شرح:

بعضی از آنها به روز آخرت کافر بودند: ﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ (الأنعام: ۲۹)

«گفتند: زندگی جز همین حیات دنیوی نیست.»

ولی برخی از آنها به روز آخرت ایمان داشتند اما بعضی از مسائل مربوط به آن چون حسابرسی، وزن کردن اعمال و بهشت و جهنم را منکر بودند، اما کسی که به بعضی از آن کافر باشد مانند کسی است که به کل آن کافر باشد و هیچ تفاوتی با هم ندارند چون به بعضی از کتاب ایمان و به بعضی دیگر کافر شده است. خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ ﴿٣٢﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾ ﴿١٠٤﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا﴾ (کهف: ۱۰۳-۱۰۵)

«بگو آیا شما را به زیانکارترین افراد از جهت عمل آگاه کنم؟ آنها کسانی هستند که سعی و تلاششان در زندگانی دنیا از بین رفته و خود گمان می کنند که نیکوکارند. اینها به آیات پروردگار و ملاقات او کافر شدند در نتیجه اعمالشان نابود و روز قیامت هیچ وزنی برایشان به پا نمی داریم.»

بعضی از آنها منکر حسابرسی روز قیامت بودند چنانکه می فرماید: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (الفاتحة: 4)

«مالک روز جزاست»

منظور از دین در اینجا همان حسابرسی است که آنها منکرش بودند و منکر پاداش دادن به خاطر اعمال بودند. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِي يَوْمٌ لَّا بَيْعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ ۗ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (البقرة: 254)

«ای کسانی که ایمان آورده اید از آنچه به شما روزی داده ایم قبل از آنکه روزی بیاید که در آن نه معامله ای وجود دارد و نه دوستی و شفاعتی در آن موجود است انفاق کنید و کافران همان کسانی هستند که ظالم بودند.»

اگر در روز قیامت عمل صالحی با خود نداشتید در آن روز هیچ راه چاره ای برای خود ندارید، اعمالی ندارید که آن را بفروشید و به وسیله آن چیزی بخرید همانگونه که در دنیا به خرید مایحتاج خویش اقدام می کردید. ﴿وَلَا خُلَّةٌ﴾. اگر در دنیا کسی را نیابید که به شما چیزی بفروشد ممکن است دوستی یا رفیقی باشد که به نزدش بروید از آنچه که دارد به تو بدهد ولی در روز قیامت هیچ دوستی نیست و هیچ فردی هرچند دوست باشد نفعی به تو نمی رساند و در دنیا گاهی کسی برای تو شفاعت می کند اما این یکی هم در روز قیامت وجود ندارد ﴿وَلَا شَفْعَةٌ﴾.

روز قیامت همه وسایل را بر خود بسته می بینی و هیچ راه چاره ای برایت باقی نمی ماند جز اینکه اگر عمل صالحی داری آن را برای نجات خویش به جلو می اندازی که بزرگترین آن، توحید و سالم ماندن از شرک است و به همین دلیل خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (زخرف: ۸۶)

«کسانی که از غیر خداوند مورد پرستش واقع شده اند مالک شفاعت نیستند مگر کسانی که به حق شهادت دهند و آنچه را بر زبان می گویند قلباً بدانند.»

﴿شَهِدَ بِالْحَقِّ﴾ یعنی در دنیا لا اله الا الله را گفته و بر آن بمیرد. و تنها گفتن آن کافی نیست بلکه لازم است آن را داشته و بفهمد و به همین خاطر است که فرموده: ﴿وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾. بنابراین تنها گفتن بدون فهم و درک کافی نیست و باز هم گفتن و فهم معنی بدون عمل کردن به مقتضای آن صحیح نیست چون علم وسیله ای برای عمل کردن است در نتیجه هرگاه همراه علم عمل نباشد لا اله الا الله به تو نفع نمی رساند.

مسئله صد و دهم

داعیان به سوی خیر را مورد تجاوز و ظلم قرار می دادند

کسانی که مردم را به عدالت دعوت می کردند، به قتل می رساندند.

شرح:

از جمله اعمال شنیع و زشت یهودیان، کشتن پیامبران و به قتل رساندن دعوتگران راه حق بود. چنانکه می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ (آل عمران: ۲۱)

«کسانی که به نشانه های پروردگار یکتا کافر شدند و به ناحق پیامبران را کشتند و امر کنندگان به عدالت در میان مردم را به قتل رساندند آنها را به عذاب دردناک مژده بدهید.»
به همان صورت هر کس در مقابل حق قرار بگیرد و در راه خداوند مانع باشد و دعوتگران به سوی خدا و امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر را به قتل برساند این آیه شامل او نیز خواهد شد چون با این کارها بر راه جاهلیت قرار گرفته بنابراین حکم او همان حکم جاهلیت است.

مسئله صد و یازدهم

به باطل ایمان داشتند

به جبت و طاغوت ایمان داشتند.

شرح:

خداوند متعال می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾ (النساء: ۵۱)

«آیا به کسانی که بهره ای از علم کتاب داده شده نگاه نکرده ای که به جبت و طاغوت ایمان آوردند.»
در مورد جبت گفته شده که همان سحر است و بعضی هم گفته اند منظور از آن شیطان است و طاغوت نیز کسی است که از حدود تجاوز کند.

سبب نزول آیه این است که: هنگامی که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - به مدینه هجرت کردند یهودیانی در مدینه ساکن بودند که پیامبر - صلی الله علیه و سلم - با آنها معاهده ای را به امضاء رساند که بر اساس آن نباید با مسلمین در صدد جنگ برآیند و همچنین در مقابل هجوم دیگران از شهر حفاظت کنند و بر رعایت مفاد عهدنامه متعهد شدند. وقتی که دیدند اسلام در حال رشد و لقاح است برای مبارزه با آن و در تنگنا نهادنش رهبران آنها به نزد بزرگان قریش در مکه رفتند تا آنها را به مبارزه با رسول الله - صلی الله علیه و سلم - تشویق کنند و قصدشان این بود که با همدیگر اقدام به جنگ علیه مسلمین نمایند. خداوند سؤالی را به سران قریش الهام کرد که از آنها این سؤال را کنند: شما اهل کتاب هستید، کدامیک از ما (بت پرستان یا محمد) بر حق هستیم؟ گفتند در مورد خودتان توضیح دهید. در جواب گفتند: ما مهمان را اکرام می کنیم، با خویشاوندان صله رحم به جای می آوریم، حاجیان را آب می دهیم و.... ولی محمد معبودان ما را دشنام می دهد و از دین ما عیب می گیرد و بر علیه دین اجداد ما سخن می گوید، رابطه خویشاوندی را بر هم زده و....

آنگاه یهودیان گفتند: شما بر حق و محمد بر باطل است ولی آنها می دانستند که محمد بر حق و رسول خداست و آنها بندگان بت و صنم می باشند، آنگاه خداوند در موردشان فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا

نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّنُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿النساء: ٥١﴾

«آیا به کسانی که بهره ای از علم کتاب داده شده نگاه نکرده ای که به جبت و طاغوت ایمان آوردند. و به کسانی که کافر بودند گفتند که اینها هدایت یافته تر از کسانی هستند که ایمان آورده اند.»
توجه کنید که خداوند متعال چگونه در موردشان می فرماید: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّنُوتِ﴾ در حالیکه آنها در ظاهر فقط موافقت خویش را اعلام نمودند ولی خداوند موافقت ظاهری آنها را ایمان می نامد و این می رساند که موافقت کردن کافران بدون اکراه و اجبار در آنچه به آن معتقدند به معنی ایمان به عقاید آنها محسوب می شود، هر چند قلباً آن را نپذیرد.

هم اکنون کسانی هستند که می گویند: انسان کافر نمی شود حتی اگر کفر را بر زبان جاری کند، مگر اینکه قلباً به آن معتقد باشد. پس اگر بدون اجبار و اکراه سخن کفرآمیز بر زبان راند و افعال کفر انجام دهد، خدا و رسولش را سب و دشنام دهد و هر چه خواست بکند نزد اینها کافر نمی شود تا زمانی که دانسته شود در دل او چه می گذرد. این اندیشهٔ مذهب افراطیهای مرجئه می باشد که از خداوند عافیت و سلامتی را خواهانیم.

خداوند آنها را توصیف می کند که: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّنُوتِ﴾ (النساء: ٥١) در حالیکه موافقت ظاهری را با کافران انجام دادند و در دل خویش می دانستند که آنها خطا و اشتباه کرده اند و محمد- صلی الله علیه و سلم- بر حق می باشد ولی تکبر، حسادت و دشمنی با رسول الله- صلی الله علیه و سلم- آنها را به موافقت ظاهری با آنان واداشت و خداوند نیز به واسطهٔ آن تکفیرشان کرد، این مسئله بسیار دقیق و ریز می باشد و مسائل تکفیر باید مورد توجه قرار گیرد و سخن کسانی که می گویند انسان هر چه بگوید و یا انجام دهد و هر عمل کفری را مرتکب شود هر چند به خدا و رسولش دشنام دهد تا معلوم نگردد قلباً به آن چیز معتقد و یا با آن موافق است، تکفیر نمی شود، مردود است. ما از خداوند خواهانیم که از دین گمراهی ما را عافیت عنایت فرماید.

مسئله صد و دوازدهم

کفر را بر ایمان برتری می دادند

دین مشرکین را بهتر از دین مسلمانان می دانستند.

شرح:

همانگونه که در مسئله قبلی ذکر شد یهودیان بر این عقیده بودند.

این امر شامل تمام کسانی است که دین کافران را بر دین مسلمین تفضیل و یا مساوی قرار می دهند. و از آن جمله کسانی هستند که در صدد تقریب بین ادیان سه گانه یهودیت، نصرانیت و اسلام هستند و اظهار می

دارند همگی ادیان آسمانی هستند و لازم است رابطه برادری بین آنها برقرار گردد و با همدیگر تعاون و همکاری کنند.

مسئله صد و سیزدهم

حق و باطل را به هم می آمیختند تا باطل را قبول کنند

حق همراه باطل نیست.

شرح:

از جمله عادت کافران و اهل جاهلیت اعم از یهود، نصاری و دیگران این بود که حق و باطل را به هم می آمیختند و قصدشان از این کار رواج باطل بود. چون اگر باطل به تنهایی عرضه می شد هیچ کس آن را نمی پذیرفت و اما در صورت اختلاط، مؤمنان را با آن فریب می دادند و کوتاه نظران نیز آن را می پذیرفتند و گفتند در آن حق وجود دارد و در نتیجه همه آن را قبول می کردند. ولی اگر آنها فقط حق را می پذیرفتند و بر باطلش دست رد می کشیدند اینکار خوب بود اما مصیبت در پذیرش همه آن وجود دارد. بر اهل دانش و نظر و صاحبان عقل سالم واجب است که امور را بدون تحقیق و تفحص پذیرش نکنند بلکه حق آن را قبول و باطل را مردود نمایند.

کافران گاهاً حق را بیان می داشتند ولی به آن راغب نبودند بلکه به خاطر ترویج باطل، آن را اظهار می نمودند. بنابراین واجب است نسبت به این امر که تمیز دادن امور است آگاه شد و در قبول آن عجله نکرد تا امر حق، آشکار و تحقیق و تفحص لازم صورت گیرد آنگاه هر چه حق بود پذیرش و باطل نیز رد و ابطال گردد. و این کار را تنها اهل علم و بصیرت انجام می دهند ولی مردم عوام و جاهل و کوتاه نظر مورد خدعه و نیرنگ قرار می گیرند و برای مقابله با آن بر آنها نیز واجب است از اهل علم سؤال کنند و قبل از قبول نظر صاحبان اندیشه مشورت کنند تا از فریب خوردن سالم بمانند.

مسئله صد و چهاردهم

با وجود اینکه به آن علم داشتند حق را کتمان می کردند

با وجود اینکه می دانستند حق است آن را کتمان می نمودند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلیت اعم از یهود، نصاری، بت پرستان، دیگران و گروههای کفر آمیز دیگر این بود که علی رغم دانستن حق، آن را پنهان کرده و برای مردم بیان نمی کردند، این کار را هم به خاطر مصلحت های دنیوی و یا رضایت مردم انجام می دادند. و بزرگترین کتمان آنها این بود که آنها اوصاف محمد- صلی الله علیه و سلم- را در تورات و انجیل می دانستند و صحت رسالتش را دانسته و عالم به آن چیزی که او آورده بود نیز بودند اما با همه این اوضاع و احوال آن را کتمان می کردند و رسالتش را انکار می نمودند و این مورد در جاهای بسیار در قرآن بیان گردیده است. چنانکه می فرماید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا

يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤٦﴾ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿البقرة: 146-147﴾

«اهل کتاب او را می شناختند همانگونه که فرزندان خویش را می شناختند ولی دسته ای از آنها در حالیکه حق را می دانستند پنهان کردند. ولی حق همان چیزی است که پروردگار بیان می دارد و تو از آنها که شک می کنی مباش.»

این آیه در سیاق تحویل قبله از بیت المقدس به سوی کعبه وارد گردیده است آنها می دانستند که قبله رسول الله - صلی الله علیه و سلم - بزودی به همان قبله ابراهیم علیه السلام تبدیل می شود و این را در کتابهای خویش دانسته بودند ولی با این حال تحویل کعبه و علمی را که پیش خود داشتند، انکار کردند.

به همان صورت هر کس حق را کتمان کند در حالیکه آن را می داند، بر طریقه یهود و نصاری قرار دارد، هر چند مسلمان باشد. چنانکه می فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَأَشْرَوْا بِهِ مِمَّا قَلِيلًا﴾ (آل عمران: 187)

«آنگاه که خداوند از اهل کتاب عهد گرفت که برای مردم بیان دارند و آن را کتمان نکنند ولی آنها آن را پشت سر انداختند و آن را به قیمت ارزانی فروختند.»

و می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (البقرة: 159-160)

«آنها که آنچه را از بینات و هدایت بعد از اینکه آن را برای مردم در کتاب تبیین کردیم کتمان کردند خداوند و لعن کنندگان آنها را لعن می کنند مگر کسانی که توبه نمایند و خود را اصلاح کنند و آن را بیان دارند آنگاه توبه آنها را می پذیریم که من توبه پذیر مهربانم.»

شرط قبول کردن توبه آنها بیان مورد کتمان است بنابراین توبه به صورت کلی و مجمل درست نیست بلکه باید همراه با بیان باشد و بر کسی که حق را می داند، بیان کردن آن واجب است و نباید آن را به بهای اندک بفروشد و به خاطر رسیدن به یکی از مصالح دنیوی یا رضایت مردم آن را کتمان کند. خداوند شایسته آن است که از او بترسید و رضایتش را در نظر گیرید. بنابراین کتمان حق بر کسی که قادر به بیان کردن آن می باشد جایز نیست ولی کسی که قادر به آن نباشد یا از فتنه بزرگی که از آن حاصل می شود، بترسد معذور است. اما اگر هیچ مانعی از بیان حق ندارد و آن را به خاطر علاقه و مصالح خویش کتمان کند مشمول لعن خداوند و لعنت کنندگان خواهد بود.

این ویژگی صفت یهود و منطبق بر هر کسی است که حق را به خاطر پیروی هوا بیان نمی کند و آن را از مردم پنهان می دارد. وقتی از او در مورد حکمی سؤال شود در حالیکه جواب صحیح را می داند و به صورت

ناحق او را جواب می دهد، این کتمان حق است و خداوند دستور به گفتن حق هر چند به ضرر خودشان باشد را صادر فرموده است. ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتُوبًا كُتُوبًا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ (النساء: ۱۳۵)

«بر پا دارندگان عدالت و شهادت دهنده برای خدا باشید هر چند بر علیه شما، پدر و مادر و نزدیکانتان باشد.»

بیان حق در شهادت و مسائل دیگر واجب است. شدیدتر از کتمان شهادت، کتمان علم است؛ چیزی که سبب حیات و هدایتشان به راه مستقیم می گردد. بنابراین باید حق را گفت و نسبت به آن مسامحه و سازش ننمود. پس اگر شخص دعوتگر مردم را بر باطل، خرافات و شرک دید نباید سکوت کند بلکه بر او واجب است حق را بیان دارد و مردم را رها نکند تا در گورپرستی و عبادت ضریحها و گمراهی های بدعی واقع شوند. نباید سکوت کند و حق ندارد بگوید من هیچ وظیفه ای در قبال مردم ندارم و یا مردم را در حال انجام معاملات حرام ببیند و سکوت کند که این کار کتمان علم و خیانت به نصیحت و خیرخواهی است. خداوند این علم را برای سکوت به مردم نداده است بلکه شما را به آن آگاه تا آن را برای مردم بیان دارید و آگاهانه آنها را به سوی خداوند فرا خوانید و تلاش نمایید تا مردم را از تاریکیها به نور راهنمایی کنید.

پس جایز نیست که عالمان سکوت کنند چون آنها بر بیان کردن قادرند مخصوصاً هنگامی که مردم در گمراهی و شرک، بدعت و خرافات قرار گرفته اند. سکوت کردنشان کتمان علمی است که خداوند به خاطر آن یهود و نصاری را مورد عیب جویی قرار داد، پس چگونه در حالیکه چیزی را می دانید آن را پنهان می کنید و عمداً بر خلاف آن فتوا می دهید تا اینکه مردم راضی و امور وفق مراد شما باشند و مردم به آنچه هستند، باقی بمانند؟ حق چیزی است که شایسته آن است تبعیت شود و خداوند لایق به آن است که او را از خود راضی گردانید و در فکر راضی کردن مردم نباشید که بر باطلند. در حدیث وارد است که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - می فرماید «من إلتمس رضا الله بسخط الناس، رضي الله عنه وأرضى عنه الناس. ومن إلتمس رضا الناس بسخط الله، سخط الله عليه وأسخط عليه الناس»^۱ (هرکس رضایت خدا را هر چند مردم از او نارحت گردند طلب کند خداوند از او راضی و مردم را هم از او راضی می کند و هرکس در صد رضایت مردم هر چند خداوند از او نارحت باشد برآید خداوند از او نارحت و مردم نیز بر علیه او نارحت خواهند شد).

مسئله صد و پانزدهم

سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دادن

اصل گمراهی این است که سخنی را بدون علم به خداوند نسبت دهند.

۱ - أخرجه الترمذي (4/ 609-610 رقم 2419) وصححه الألباني في صحيح الجامع (رقم: 6097)

شرح:

اصل گمراهی عالم و منشأ آن همان نسبت دادن سخنی به خداوند بدون علم به آن است. نسبت دادن سخنی به خداوند بدون علم و آگاهی از شرک بزرگتر است و به همین خاطر خداوند می فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَنًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (الأعراف: ۳۳)

«بگو که پروردگار من انواع فاحشه گری چه آشکار و چه پنهان را حرام نموده است و گناه و ظلم به ناحق و اینکه برای خداوند شریک قرار دهید چیزی که هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده و همچنین چیزی را که نمی دانید به خداوند نسبت دهید را حرام کرده است.»

نسبت دادن سخنی به خداوند را بالاتر از شرک قرار داده است. بنابراین برای هیچ فردی جایز نیست که جاهلانه چیزی را به خداوند نسبت دهد. مثلاً بگوید: خداوند این را حرام یا آن را حلال کرده است. یا این یکی را خداوند تشریح و این یکی نامشروع است. این کار نسبت دادن قول به خداوند است. یا اینکه فتوا می دهد ولی نمی داند دروغ می بافتد و این کار خطرش بسیار بزرگتر است. خداوند می فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ (زمر: ۳۲)

«چه کسی ظالمتر از آن کسی می باشد که خدا را تکذیب می کند و یا اقدام به تکذیب صدق و راستی که به نزدش آمده می نماید؟ آیا جهنم قرارگاه ظالمین نیست؟»

بنابراین درست نیست که ما بدون علم چیزی را به خداوند نسبت دهیم.

رسول الله - صلی الله علیه و سلم - هرگاه در مورد چیزی از او سؤال می شد که هنوز وحی در موردش نازل نشده بود جواب را تا نزول وحی به تأخیر می انداخت. پس وضع غیر او چگونه است که بلافاصله جواب می دهد؟ چیزهای بسیاری بر عالم مخفی می ماند. بنابراین اگر در مورد چیزی از او سؤال شد و دلیل واضحی از کتاب و سنت در دست نداشت بگوید که نمی دانم، این کار از منزلت و علمش نمی کاهد بلکه باعث افزایش منزلت او نزد خداوند نیز می گردد. از امام مالک - رحمه الله - در مورد چهل مسئله سؤال شد بعضی ها را جواب داد و در مورد اکثر آنها گفت، نمی دانم. سؤال کننده به او گفت: من از مناطق دور پیش شما آمده ام و بار سفر را تحمل کرده ام و شما جواب می دهید که نمی دانم. امام مالک به او گفت: سوار مرکب شو و به همان جایی که آمده ای برگرد و به مردم بگو که از مالک سؤال کردم و جواب داد که نمی دانم. آری این وضع اهل علم و کسانی است که از خدا می ترسند حتی در مورد تألیف نیز باید گفت کسی که اهلیت آن را ندارد نباید تألیف کند. ای کاش ما از وجود بسیاری از این تألیفات راحت می شدیم و جز کتابهایی که موافق با قرآن و سنت است برایمان باقی نمی ماند.

مشکل این است که این کتابها می مانند و باعث گمراهی دورانهای دیگر نیز در آینده می شوند و تو نسبت به آن مسئول هستی، انسان در فتوا، کتاب، کلام، حدیثش و در گفتگوهایش باید تقوای خدا را پیشه کند و جز چیزی را که فکر می کند صواب است و موافق کتاب و سنت است بر زبان جاری نکند.

مسئله صد و شانزدهم

در گفته های خویش دچار تناقض بودند

آنگاه که دروغ می گفتند دچار تناقض واضح می شدند چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا

بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ﴾ (ق: ۵)

«بعد از آنکه حق به نزدشان آمد آن را تکذیب کردند پس آنها در امر بزرگی دچار اضطراب گشتند.»

شرح:

منظور از تناقض، یعنی به هم زدن سخنان و در جهت مخالف هم آنها را قرار دادن است. هرکس حق را ترک کند دچار تناقض گویی و بهم زدن سخنان خواهد؛ شد چون گمراهی باعث ایجاد شعبات می شود و حدی هم برای آن وجود ندارد ولی حق چیز واحدی است و دچار شعبه ها و اختلاف نمی گردد. خداوند متعال می فرماید: ﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (یونس: ۳۲)

«بعد از حق جز گمراهی نیست.»

هرکس حق را ترک کند در گمراهی خواهد افتاد. گمراهی باعث سرگردانی است و در آن افراد در بین خود دچار اختلاف می شوند بلکه حتی یک نفر از آنها نیز دچار اختلاف آراء و نظر می گردد چون هدایتی که بر آن قرار گیرد را از دست داده و عقل خود را از نیز برای یافتن حق از دست داده است. و هر بار چیزی می گوید.

خداوند متعال می فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيجٍ﴾ (ق: ۵) یعنی دچار اختلاف هستند، پس اهل باطل در بین خویش دچار اختلافند و با هم در جنگ و دعوا و همدیگر را به گمراهی متهم می کنند یا در صدد تکفیر هم بر می آیند ولی اهل حق به حق توسل می جویند و از اختلاف می پرهیزند و اگر به خاطر اجتهاد دچار اختلاف شوند با همدیگر دشمنی نمی کنند و رابطه با هم را نمی گسلند و هرگاه حق برایشان روشن گردد به آن برمی گردند و از سخن خویش دست می کشند، خداوند می فرماید: ﴿وَمَا

أَخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكِّمُوهُ إِلَى اللَّهِ﴾ (الشوری: ۱۰)

«در هر چه اختلاف کردید حکم آن را به خداوند بازگردانید.»

و می فرماید: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَزُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (النساء: ۵۹)

«اگر در چیزی اختلاف نمودید آن را به خداوند و رسولش بازگردانید.»

شما در بین ائمه چهارگانه و در بین فقهاء اختلاف را ملاحظه می‌نمایید ولی چنانکه معلوم است هیچکدام از آنها دیگری را به گمراهی و کفر متهم نمی‌کند و هرکس بر اساس آنچه از دلیل شرعی برایش روشن می‌شود حکم می‌کند و هرگاه برایش آشکار گردد که مخالف قرآن و سنت کاری نموده است از آن برمی‌گردد. ولی اهل گمراهی مرجعی برای مراجعه به آن ندارد و مرجع همگی آنها هواهایشان است و آرزوهایشان نیز مختلفند.

مسئله صد و هفدهم

به بعضی از آنچه نازل شده ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کافر می‌شدند

تنها به بعضی از آیات ایمان می‌آوردند و قسمت دیگر را رها می‌کردند و به آن ایمان نمی‌آوردند.

شرح:

از جمله نشانه‌های یهود و نصاری این بود که به بعضی از آیات ایمان می‌آوردند و به بعضی دیگر کافر می‌شدند، چنانکه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَيَالِ الَّذِينَ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾ ثُمَّ أَنْتُمْ هَتُولَاءٍ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْكُمْ مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسْرَىٰ تَقْتُلُوهُمْ وَهَوْ مُحْرَمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْتَوْمُنُونَ بَبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ﴿البقرة: 83-85﴾

«آنگاه که از بنی اسرائیل عهد و پیمان گرفتیم که جز الله را نپرستید و به پدر و مادر، خویشان نزدیک، یتیمان و مساکین احسان کنید، با مردم به نیکی سخن گوید و نماز و زکات به جای آرید پس جز اندکی همگی روی برتافتید در حالیکه از حق اعراض می‌کردید. و آنگاه که عهد و پیمان از شما گرفتیم که خون خویش را بر زمین نریزید و همدیگر را از سرزمین خویش بیرون نکنید، نسبت به آن اقرار و اعتراف کردید و خودتان بر آن شاهد بودید. آنگاه شما همدیگر را به قتل رساندید و خویش را از دیار و سرزمین خویش بیرون کردید و دیگری را بر علیه خویش به ظلم و ستم یاری دادید. و برای آزادی اسیران خویش فدیة می‌دادید در حالیکه اخراجشان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آوردید و به بعضی دیگر کافر می‌شوید.»

آری به بعضی از کتاب که فدیة دادن برای آزادی اسیرا بود ایمان داشتند ولی به بعضی دیگر آن که نریختن خون همدیگر به ناحق بود، کفر ورزیدند. در واقع آنها می‌بایست به همه کتاب ایمان داشته باشند نباید انسان هر چیز از این کتاب را که موافق تمایلات خویش دید قبول و عمل نماید و بقیه را رها کند و این صفت یهود بود.

در آیه دیگری می فرماید: ﴿أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ أَسْتَكْبِرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ (البقرة: 87)

«هرگاه رسولی موافق هواهای نفسانی آنها می آمد قبولش می کردند ولی اگر بر خلاف هوای درونی آنها بود ترکش می نمودند بعضی را تکذیب و بعضی را به قتل می رساندند.»
در این کار یهود، موعظه بزرگی برای مسلمین نهفته است که مانند آنها عمل نکنند چون در آن صورت به همان چیزی دچار می شوند که آنها دچار گردیدند.

مسئله صد و هجدهم

تنها به بعضی از رسولان باور داشتند

بین رسولان فرق می نهادند.

شرح:

بین پیامبران فرق می نهادند به بعضی ایمان و به بعضی دیگر کافر می شدند این خصوصیت از آن اهل کتاب بود ولی بت پرستان و مشرکان به پیامبران اصلاً معتقد نبودند بلکه نسبت به همه آنها کافر بودند. یهودیان به عیسی و محمد علیهما السلام و نصاری به محمد - صلی الله علیه و سلم - کافر بودند. هر کس تنها به یک پیامبر کافر باشد به همه پیامبران کافر است چون راه و روش و دین همگی پیامبران یکی بوده است و آنها برادر همدیگر هستند. کفر به یکی کفر به همه آنهاست. حجتی که همراه این رسول است و به او کافرند همان حجتی است که پیامبران دیگر دارند و او به آنها مؤمن می باشند بنابراین نباید در ایشان فرق نهاد. به همین خاطر می فرماید: ﴿قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (البقرة: 136)

«بگویند که به الله و به آنچه بر ما نازل شده ایمان داریم و به آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و ذریه آنها نازل شده ایمان داریم و به آنچه بر موسی و عیسی و بقیه پیامبران داده شده مؤمنیم ما بین هیچکدام از پیامبران فرقی نمی گذاریم و تسلیم پروردگار هستیم.»

﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ۚ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾ (البقرة: 285)

«پیامبر و مؤمنان به آنچه از جانب الله نازل شده ایمان دارند و همگی به الله، ملائکه، کتابها و رسولانش ایمان دارند. ما بین هیچکدام از پیامبران فرقی نمی نهیم.»

ایمان به رسولان خداوند یکی از ارکان ایمان است که در حدیث جبرئیل آمده است آنگاه که از رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در باره ایمان سؤال می کند رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در جواب می

فرماید: «أَنْ تُوْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ»^۱ (ایمان این است که به الله، ملائکه، کتابها، پیامبران و روز آخرت مؤمن باشی و به خیر و شر قدر ایمان داشته باشی).

ایمان به بعضی از رسولان کافی نیست بلکه باید به همه آنها ایمان داشت. پس هر کس به یکی از آنها کافر شود به همه آنها کافر شده است و به همین خاطر خداوند متعال می فرماید: ﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ﴾ (الشعراء: ۱۰۵)

«قوم نوح رسولان را تکذیب کردند.»

﴿كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ﴾ (الشعراء: ۱۲۳)

«قوم عاد رسولان را تکذیب کردند.»

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ﴾ (الشعراء: ۱۴۱)

«قوم ثمود رسولان را تکذیب کردند.»

در حالیکه آنها فقط پیامبر خود را تکذیب کرده بودند ولی آنگاه که پیامبر خویش را تکذیب کردند، تکذیب کنندهٔ جمیع پیامبران شدند.

مسئله صد و نوزدهم

بحث و مجادله کردن در چیزی که به آن علم نداشتند

در چیزی که به آن علم نداشتند بحث و مجادله می کردند.

شرح:

اهل جاهلیت در چیزی که به آن علم نداشتند با همدیگر جدل و بر علیه هم دشمنی می نمودند در حالیکه انسان نباید در چیزی که نسبت به آن جاهل است بحث کند بلکه در چنین مواردی سکوت بهتر است. خداوند

متعال می فرماید: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ﴾ (یونس: ۳۹)

«چیزی را که نسبت به آن علم نداشتند و حقیقت امر نزدشان معلوم نبود را تکذیب کردند.»

این امر متضمن دو جهت می باشد:

نخست اینکه انسان نباید در چیزی که نسبت به آن عالم نیست وارد گردد، و همچنین چیزی را که نمی داند انکار نکند بلکه بگوید که خدا عالم است. به همین خاطر خداوند به پیامبرش می گوید: ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي

عِلْمًا﴾ (طه: ۱۱۴)

«و بگو پروردگارا علم مرا زیاد گردان.»

۱ آخرجه البخاری (رقم ۵۰) و مسلم (رقم ۱۰)

انسان نباید مدعی باشد که به علم احاطه دارد بلکه باید اظهار کم علمی نماید؛ زیرا در صورتی که واجد علم زیادی بود بیشتر مسائل از او پوشیده نمی ماند، چنانکه می فرماید: ﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾ (یوسف: ۷۶)

«و بالاتر از هر صاحب علمی، علیمی است.»

تا اینکه به خداوند سبحان منتهی می شود.

جهت دوم این است که نباید منکر چیزی باشد که دیگری آن را می داند پس اگر فردی غیر از تو دارای علمی بود و بر تو پوشیده ماند آن را انکار مکن چون به هیچکس از انسانها همه علوم داده نشده است. به همین خاطر عالمان این جمله را گفته و همیشه تکرار می کنند:

آنانی که برای گفته هایشان دلیل دارند بر کسانی که دلیل ندارند، برتری دارند.

دهریون و مشرکان و تعطیل کنندگان صفات و سایر اهل گمراهی چه بسیار چیزهایی را انکار کردند که به آن جاهل بودند و عقلهایشان قادر به درک آن نبود و علت آن هم این بود که به غیب ایمان نداشتند و مذاهب خویش را بر قیاس فاسد بنا کرده بودند و همین بود که از راه راست خارج شدند.

مسئله صد و بیستم

نقض کننده ادعای خویش در تبعیت از دیگران بودند

مدعی تبعیت از سلفشان هستند در حالیکه به مخالفت کردن با آنها تصریح می کنند.

شرح:

اکثر یهود و نصاری و گروههای گمراه که خود را به اسلام منتسب می کنند مدعی پیروی از مؤمنان قبل از خویش هستند. یهودیان مدعی پیروی از موسی و ایمانداران همراه او هستند، نصاری مدعی پیروی عیسی و مؤمنان همراه اویند و اهل ضلالت از این امت نیز مدعی تبعیت از سلف این امت چون اصحاب، تابعین و پیروانشان هستند و مدعیند که آنچه که بر آن هستند همان مذهب سلف می باشد.

اینگونه نیست که هر گروه مدعی، ادعایش صحیح باشد تا اینکه هر چه دارد و به آن معتقد است بر مذهب سلف عرضه کنند در صورت انطباق، ایشان راستگویند و در صورت مخالفت، دیگر آنها بر مذهب سلف نیستند؛ هر چند مدعی آن باشند. تمام گروههای گمراه در زمان ما مدعی سلفیت می باشند در حالیکه بر منهج سلف نیستند چون قول رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در موردشان قابل تطبیق نیست که رسول الله - صلی الله علیه و سلم - در مورد فرقه نجات یافته می فرماید: «من کان علی مثل ما أنا علیه وأصحابی»^۱ (هرکس که بر منهج من و اصحاب من باشد).

۱ - أخرجه أبو داود (5/7 رقم 4596، 4597)، والترمذي (5/25-26 رقم 2645، 2646)، وابن ماجه (4/352-353)

رقم (3991، 3992، 3993)، والحديث صححه الترمذي والألباني في صحيح الجامع (رقم 1082، 1083)

آری او کسی است که بر منهج سلف می باشد. بنابراین هرکس مخالف آن باشد بر منهج سلف قرار ندارد، آنها که مدعی سلفیت هستند زیادند و اعتبار به حقیقت است و به ادعا نیست. بنابراین باید هرکس را که مدعی است بر منهج سلف عرضه نمود اگر مطابق نمود او صادق است ولی در صورت مخالفت ادعایش پذیرفتنی نیست.

در مورد متسبین به مذاهب اربعه نیز همین قاعده جاری است. بنابراین کسانی که خود را به یکی از مذاهب چهارگانه نسبت می دهند ولی در اعتقاد مخالف آنها می باشند، انتسابشان ناصحیح است چون در مهمترین مسئله مخالف آنها هستند.

مسئله صد و بیست و یکم

ایجاد موانع در راه خدا

در راه کسانی که می خواستند به خداوند ایمان آورند، موانع ایجاد می کردند.

شرح:

منظور از صد کردن در راه خدا ممانعت از داخل شدن دیگران به اسلام است و این کار کافران اعم از یهود، نصاری و مشرکین در قدیم و جدید بوده است. از جمله منهج جاهلیت در هر زمان و مکانی ایجاد موانع در راه خدا بوده است. فرقه های گمراه نیز در زمان ما بر همان طریقت هستند قصدشان گمراه کردن مسلمانان است، آنان را به سوی عقاید باطل خویش فرا می خوانند. یهود و نصاری نیز به همان صورت در ایجاد کردن موانع در راه مسلمانان دست بر نمی دارند و می گویند: بیایید که با هم گفتگو کنیم و دم از آزادی ادیان می زنند و این ترفندها از جمله ایجاد صد کردن در راه خداست. آیا ما در صحت دین خویش و بطلان دین شما دچار شک هستیم تا با شما گفتگو کنیم؟ ما در دین خود در مورد بطلان آنچه که شما بر آن هستید شک نداریم.

آنها با این درخواستها و ایجاد بحث و گفتگو بین ادیان و بر پا کردن تعاون و همیاری هدفشان ممانعت ایجاد کردن در راه اسلام است، کافران هیچگاه تا کنون دست از گمراه ساختن مسلمانان بر نداشته اند، آنها را کشته، اسیر و زندانی نموده اند و همه بلاهایی را که آنها بر سر ما مسلمانان آورده اند همگی در راستای صد کردن در مقابل دین اسلام بوده است. آنها که مدعی گفتگو و آزادی عقیده و ادیان هستند در ادعای خویش صادق نمی باشند بلکه تنها هدفشان دین و معتقدات خودشان می باشد. ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ﴾ (ممتحنه: ۲)

«دوست دارند که شما کافر شوید.»

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَعُوا﴾ (البقرة: ۲۱۷)

«اگر قدرت داشته باشند از جنگ و کشتار با شما دست بر نمی دارند تا اینکه از دینتان برگردید.»

و می فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً﴾ (النساء: ۸۹)

«دوست دارند که شما هم همچون آنها کافر شوید تا اینکه مثل هم باشید.»

اما آنها می خواهند حق را با باطل در هم آمیزند و دین حق را با دین باطل مساوی بدانند سپس بر آن هم نمی مانند فقط هدفشان نابود کردن اسلام است. آنها به کشتار مسلمانان اقدام می کنند و از هیچ جنایتی بر علیه مسلمانان خودداری نمی نمایند. هدف آنها از این کار این است که مسلمانان را از دینشان منصرف گردانند و می خواهند بر روی این کره خاکی مسلمانی باقی نماند، این مقصد، آرزو و تمنای ایشان است.

مسئله صد و بیست و دوم

دوستی و محبت کافران

کفر و کافران را دوست می داشتند.

شرح:

از جمله مسائل جاهلی این بود که آنها کفر و کافر را دوست داشتند همانگونه که خداوند متعال از بنی اسرائیل نقل می کند که آنها کافران را به دوستی گرفته بودند. ﴿تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ (المائدة: 80)

«بیشتر آنها را که می بینی کافران را دوست دارند.»

در حالیکه خداوند دوستی کافران را حرام کرده است: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ (المائدة: 51)

«ای مؤمنان یهود و نصاری را به دوستی مگیرید بعضی از آنها دوستان بعضی دیگرند هرکس از شما آنها را به دوستی بگیرد به دوستی که او از آنهاست.» خداوند مسلمانان را از انجام کار یهود و نصاری که دوستی و محبت کافران بوده نهی کرده است و می فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْنَةً﴾ (آل عمران: ۲۸)

«مؤمنان نباید به غیر از مؤمنان، کافران را به دوستی بگیرند، هرکس چنین کاری کند از عهد خدا خارج گشته است مگر به قصد حذر از آنها این کار را انجام دهد.»

در این مسئله امر بسیار واضح است؛ دشمنی کافران و برائت و بیزاری از دینشان واجب است، ولاء و براء یعنی محبت و دوستی مؤمنان و بغض و عداوت کافران از بزرگترین واجبات دینی است.

مسائل صد و بیست و سوم. صد و بیست و چهارم. صد و بیست و پنجم. صد و بیست و ششم. صد و بیست و هفتم و صد و بیست و هشتم

اعتماد کردن بر خرافات

منظور: العیافة، والطرق، والطیرة، والکهانة، والتحاکم إلى الطاغوت، وکراهة التزویج بین العیدین می باشد.

شرح:

العِيَافَةُ هَمَانِدُ الطَّيْرَةِ مِى بَاشد و آن به معنی فال گرفتن با پرندگان است. اهل جاهلیت آنها را به فال بد می گفتند هنگامی که آنها بر شکلی که مورد پسندشان نبود می دیدند از قصد و تصمیم خویش بر می گشتند چنانکه سفری را به خاطر آن لغو می کردند.

خداوند متعال به ما دستور داده است که تنها بر او توکل کنیم و مصلحت انسان در هر چه است به آن اقدام کند و هر چیزی انجامش را مشکل دانست یا اینکه در انجام آن دچار تردد بود نماز استخاره بخواند و بعد از اتمام نماز از خداوند بخواهد که او را به راه درست هدایت کند و همچنین بر چنان موردی با اهل علم و اهل خبره مشورت کند.

وَالطَّرْقُ: به معنی خط است و آن خط کشیدن بر زمین می باشد. این کار را جادوگران انجام می دادند. در زمین خطوطی را می کشیدند و می گفتند: بزودی این یکی حاصل می شود، و این دیگری نیز بوجود می آید این کار جزو افعال جاهلیت بود چون این کارها را کسانی انجام می دادند که مدعی علم غیب بودند که غیر از خدا هیچ کس از آن مطلع نیست و آن تنها دروغ و تخمین می باشد ولی گاهاً چیزی را می گفتند به وجود می آمد و ایجاد آن نیز به خاطر امتحان مردم و استدراج بود، بر مسلمان واجب است که از این نوع کارها و انجام دهندگانش دوری جوید.

التَّحَاكُمُ إِلَى الطَّاعُوتِ: منظور از آن این است که غیر از کتاب خدا و سنت رسولش را بر خود حاکم قرار می دادند. که قوانین وضعی و قراردادی بشر، آداب و رسوم جاری، سنتهای قبیلوی، علم کلام و قواعد منطقی همگی از آن جمله می باشند.

در جاهلیت طاعوت را حاکم قرار می دادند، طاعوت از طغیان گرفته شده و به معنی از حد گذشتن است و در اینجا مقصود حکم کردن به غیر آن چیزی است که خداوند نازل فرموده است.

بر مسلمانان واجب است که کتاب خدا و سنت رسولش را بر خود حاکم کنند. چنانکه می فرماید: ﴿فَإِنْ

تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (النساء: ۵۹)

«اگر در چیزی منازعه کردید آن را به خدا و رسولش بازگردانید در صورتی که به خدا و روز آخرت ایمان دارید.»

وَكِرَاهَةُ التَّرْوِيجِ بَيْنَ الْعِيدَيْنِ: منظور از دو عید، عید رمضان و قربان می باشد. آنها ازدواج را بین آن دو عید به فال بد می گرفتند و آن را نوعی شومیت می دانستند و این کار نوعی طیره است.

خداوند متعال ازدواج را در همه اوقات به جز در حالت احرام حج و عمره تشریح نموده است و روزگار در موفقیت ازدواج و یا به هم خوردن آن نقشی ندارد بلکه آنها به دست خداوند متعال است. والله اعلم.

وصلی الله علی محمد وعلی آله وصحبه أجمعین - (اسلام آباد)

فهرست منابع و مأخذ

- القرآن الكريم
- انظر ترجمته فى سير أعلام النبلاء
- صحيح مسلم
- صحيح البخارى
- مسند الإمام أحمد
- صحيح الجامع للألبانى
- سنن النسائى
- سنن أبى داود
- سنن ابن ماجه
- سنن الترمذى
- صحيح ابن حبان
- المعجم الكبير للطبرانى
- سنن الدارقطنى
- دلائل النبوة للبيهقى
- المستدرک للحاکم